



سیری در معارف اسلام

ارث معنوی سید الشهداء علیهم السلام

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - مسجد امیر علیه السلام - محرم - ۱۳۹۴ هـ ش



www.erfan.ir

ارث معنوی سیدالشهداء علیه السلام
(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ویرایش: مصطفی محفوظی
- صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

۱۵	جلسه اول: ارث مادی و ارث ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۱۷	ارث مادی
۱۷	ارث ماندگار
۱۸	آیات ابراهیمی
۱۸	عقیده یهود در مورد پروردگار
۱۹	عقیده یهود در مورد انبیاء
۱۹	نگاه یهود به قیامت
۱۹	عقیده مسیحیت در مورد توحید
۱۹	عقیده مسیحیت در مورد حضرت مسیح <small>علیه السلام</small>
۱۹	حنیف بودن ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۲۰	اتباع جلوه ایمان باطن
۲۰	تعریف ایمان از زبان امام هشتم <small>علیه السلام</small>
۲۱	تابعان ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۲۱	نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۲۱	چند کتاب مهم
۲۲	خورشید منظومه تبعیت از ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۲۳	نیکوترین در دینداری
۲۳	تسلیم حق
۲۴	معنای تسلیم در روایت امام صادق <small>علیه السلام</small>
۲۵	تسلیم شدن ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۲۵	در احوال هفتاد و دو تن



ارث معنوی سیدالشهداء علیه السلام

- ۲۵..... تسلیم در برابر ابی عبدالله علیه السلام
- ۲۶..... نتیجه تسلیم بودن.....
- ۲۶..... خلیل یعنی چه؟.....
- ۲۷..... **جلسه دوم: ارث معنوی**.....
- ۲۹..... ارث نسبی.....
- ۲۹..... مال حرام.....
- ۳۰..... به اندازه وزن یک ارزن.....
- ۳۰..... اهمیت امانت.....
- ۳۰..... غنائم جنگی، حق همه مسلمانان.....
- ۳۱..... داستان ولادت شیخ صدوق.....
- ۳۱..... اهمیت روایات ذکر شده از شیخ صدوق.....
- ۳۲..... عقاب غصب یک وجب زمین.....
- ۳۲..... داستانی از پیغمبر صلی الله علیه و آله.....
- ۳۳..... پیغمبر صلی الله علیه و آله، متواضع ترین شخص در عالم.....
- ۳۳..... انسان این دنیا.....
- ۳۴..... اسباب کبریائی.....
- ۳۴..... عظمت خداوند.....
- ۳۴..... معنای الله اکبر.....
- ۳۴..... صفات متقین.....
- ۳۵..... همه، مخلوق خدا هستند.....
- ۳۵..... دلاک حمام.....
- ۳۶..... دختر متواضع.....
- ۳۶..... نماز میت را نمی خوانم.....
- ۳۷..... بدهکار به مردم.....
- ۳۷..... تنفر خدا از مال دزدان.....
- ۳۸..... ارث حسبی.....
- ۳۸..... ارث معنوی.....
- ۳۸..... ارث بردن امیرالمومنین علیه السلام.....



فهرست مطالب

۳۹	جلسه سوم: خصلت‌های حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۴۱	عبرت‌گیری از ارزش‌های ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۴۱	مانند درخت بی‌ثمر
۴۲	صیروت
۴۲	انتقال از حوزه امامت کفر به امامت هدایت
۴۲	جنگ با امامان کفر
۴۳	مژده بهشت
۴۳	نفس ملامت‌گر
۴۳	هدایت‌گری عقل
۴۴	حجت ظاهری
۴۴	حجت باطنی
۴۴	راهنمایی‌های عقل
۴۵	شنیدن همراه با صیروت
۴۵	فهم ارث حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۴۵	اسوه حسنه
۴۶	وراثت، عنوانی برای اهل ایمان
۴۶	آیاتی در بیان ارزش‌های ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۴۶	هفت خصلت و دو پاداش دنیوی و اخروی
۴۷	چگونگی شروع آیه
۴۷	اولین خصلت: ابراهیم <small>علیه السلام</small> امت بود
۴۷	دومین خصلت: قانتا لله
۴۸	ابراهیم <small>علیه السلام</small> پیرو نوح <small>علیه السلام</small> بود
۴۸	لغت شیعه
۴۸	شیعیان
۴۹	امتیاز شیعیان
۴۹	شیعه، قانتا لله می‌شود
۴۹	سومین خصلت: حنیفا
۵۰	خصلت چهارم: غیر از خدا را عبادت نکرد
۵۰	خصلت پنجم: شکرگزار تمام نعمات الهی



ارث معنوی سیدالشهداء علیه السلام



- ۵۰ خصلت ششم.....
- ۵۰ خصلت هفتم.....
- ۵۱ پاداش ابراهیم علیه السلام.....
- ۵۱ روضه خرابه شام.....
- ۵۳ **جلسه چهارم: سرمشق بودن امام حسین علیه السلام**.....
- ۵۵ گوهرهای این دریا.....
- ۵۶ عجز قدرت خیال.....
- ۵۶ زیارت امام حسین علیه السلام.....
- ۵۶ درود و رحمت عام است.....
- ۵۷ گریه بر امام حسین علیه السلام.....
- ۵۷ تطبیق خصلت های ابراهیم علیه السلام و امام حسین علیه السلام.....
- ۵۸ امت بودن.....
- ۵۸ اسوه.....
- ۵۸ امام حسین علیه السلام سرمشق انسان ها.....
- ۵۹ برای رشد کردن به امام حسین علیه السلام نیازمندیم.....
- ۵۹ همه انسان ها در مقام ماموم بودن.....
- ۶۰ دلیل قرار دادن امام برای انسان ها.....
- ۶۰ لزوم آگاهی از شرح حال امام حسین علیه السلام.....
- ۶۰ دوستدار و حمایت گر ضعیفان.....
- ۶۱ هم سفره شدن با باربران.....
- ۶۱ باید بندگان خدا را به حساب بیاوریم.....
- ۶۲ ارث بری امام حسین علیه السلام از ابراهیم علیه السلام.....
- ۶۲ لقب حضرت سلیمان علیه السلام.....
- ۶۲ نماز جماعت در زمان حضرت مریم علیه السلام.....
- ۶۳ تهی دست هستیم.....
- ۶۳ رفیق های خدا.....
- ۶۴ سالک مسلک امام علیه السلام.....
- ۶۴ روضه حر بن یزید ریاحی.....



فهرست مطالب

۶۷	جلسه پنجم: ارزش های سیدالشهدا <small>علیه السلام</small>
۶۹	ابراهیم <small>علیه السلام</small> تشنه حقایق بود
۷۰	انسان بی حیا
۷۰	سرمشق در همه چیز
۷۱	باید ابراهیم بشویم
۷۱	اولین روز مدرسه
۷۲	دامن پاک پدر
۷۲	ارزش معلم
۷۳	دهان مثبت
۷۳	اهمیت شخصیت بخشی
۷۴	روش ائمه <small>علیهم السلام</small> شخصیت بخشی است
۷۴	عالی ترین درجات بهشت
۷۵	شخصیت بخشی غیر از تملق گویی
۷۵	تقدیمی ناقابل
۷۵	اهمیت به استاد در هر مقطعی
۷۶	آزادی کنیز
۷۷	حل مشکلات مردم با خوبی
۷۷	حسین <small>علیه السلام</small> امت است
۷۷	روژه حضرت عبدالله بن حسن <small>علیه السلام</small>
۷۹	جلسه ششم: سیدالشهدا <small>علیه السلام</small> امام هدایت
۸۱	تطبیق ویژگی های قرآنی ابراهیم <small>علیه السلام</small> بر سیدالشهدا <small>علیه السلام</small>
۸۱	معامله الهی
۸۱	جنس مرغوب انسان کامل
۸۲	ایمان یعنی عمل
۸۲	مومن کینه ای نیست
۸۳	اَشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ
۸۳	کمال هر انسانی به مقدار ظرفیت اوست
۸۳	معنای دوم امت در آیه شریفه؛ امام هدایت



ارث معنوی سیدالشهداء علیه السلام



- ۸۴ یمن، مهد مومنین.....
- ۸۴ آیات اولیه سوره بروج.....
- ۸۴ جرم مومن بودن.....
- ۸۵ جرم یمنی‌ها: شیعه بودن.....
- ۸۵ مالک اشتر.....
- ۸۵ مومنان یمنی.....
- ۸۶ وظیفه هدایت.....
- ۸۶ انتخاب امیرالمومنین علیه السلام برای هدایت مردم.....
- ۸۶ میراث امام هدایت.....
- ۸۷ مقام امامت.....
- ۸۷ ابی عبدالله علیه السلام امام امت.....
- ۸۷ ارائه نیکی از جانب ابی عبدالله علیه السلام.....
- ۸۸ آبروی مومن.....
- ۸۸ دلیل گریه نیازمند.....
- ۸۸ تقوای امام.....
- ۸۹ رضایت کامل از پروردگار.....
- ۸۹ امام هدایت «الهادی المهدی».....
- ۸۹ قوام امت به وجود ابی عبدالله علیه السلام.....
- ۹۰ سرمایه‌گذاری بیگانگان.....
- ۹۰ دل، گرفتار حسین علیه السلام است.....
- ۹۱ **جلسه هفتم: ابی عبدالله علیه السلام در راس صالحین**.....
- ۹۳ ارث بری مردم از انبیاء.....
- ۹۳ توبه حضرت آدم علیه السلام.....
- ۹۳ در توبه باز است.....
- ۹۴ مسئله توبه.....
- ۹۴ توبه حر.....
- ۹۴ لیاقت ارث‌بری از یوسف علیه السلام.....
- ۹۵ در آغوش خدا و بهشت.....



فهرست مطالب

۹۵ غلت زدن روی ریگ داغ
۹۶ گرگ غریزه
۹۶ مستجاب الدعوه
۹۶ وارث یک پیغمبر
۹۷ ارث‌بری تبلیغ از نوح <small>علیه السلام</small>
۹۷ صبر و تحمل نوح <small>علیه السلام</small>
۹۷ هجوم به قرآن
۹۸ عصبانیت در کلام پیغمبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۹۸ خجالت در قیامت
۹۸ نرم‌خویی پیغمبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۹۹ گذشت
۹۹ بخشش
۱۰۰ مشورت
۱۰۰ توکل به خدا
۱۰۰ عصبانیت کار درستی نیست
۱۰۱ سیراب کردن لشکر دشمن توسط ابی‌عبدالله <small>علیه السلام</small>
۱۰۱ مومنین قدرت ارث‌بری دارند
۱۰۱ ارث‌بری از خدا
۱۰۲ ارث ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۱۰۲ روضه حضرت علی‌اصغر <small>علیه السلام</small>
۱۰۵ جلسه هشتم: معنای قانت و انواع عبادت
۱۰۷ معنای چهارم امت
۱۰۸ پرواز انسان به سوی کمالات
۱۰۸ ظرفیت وجودی انسان
۱۰۹ زندگی عاقلانه ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۱۰۹ خصلت دوم ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۱۰۹ معنای اختصاص
۱۱۰ عبادت همراه با فروتنی



ارث معنوی سیدالشهداء علیهم السلام



- ۱۱۰..... عبادت اجباری.....
- ۱۱۰..... عبادت جاهلانہ.....
- ۱۱۰..... عبادت منافقانہ.....
- ۱۱۱..... چاہ ویل.....
- ۱۱۱..... عبادت عاشقانہ.....
- ۱۱۲..... تواضع در برابر خدا.....
- ۱۱۲..... هیچ بودن انسان.....
- ۱۱۳..... عرفان های بیگانه.....
- ۱۱۳..... عرفان الہی.....
- ۱۱۳..... مالک همه چیز خداست.....
- ۱۱۴..... مناجات ابی عبداللہ علیہ السلام.....
- ۱۱۴..... محبت خدا.....
- ۱۱۴..... همه افعال از جانب خداست.....
- ۱۱۵..... عبادت ابی عبداللہ علیہ السلام.....
- ۱۱۵..... روضہ حضرت علی اکبر علیہ السلام.....
- ۱۱۷..... **جلسہ نہم: نور وجود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و قنوت ابراہیم علیہ السلام**.....
- ۱۱۹..... پیامبران اولوالعزم.....
- ۱۱۹..... پیامبر اسلام صلی اللہ علیہ وسلم.....
- ۱۲۰..... چہار روایت.....
- ۱۲۰..... شرح اصول کافی ملاصدرا.....
- ۱۲۰..... اول ما خلق اللہ.....
- ۱۲۱..... العقل.....
- ۱۲۱..... القلم.....
- ۱۲۱..... شروع جہان با یک اتم.....
- ۱۲۱..... جہان رو بہ فنا می رود.....
- ۱۲۲..... فنای آسمان و زمین.....
- ۱۲۲..... فنای انسان.....
- ۱۲۳..... النور.....
- ۱۲۳..... نور وجود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم.....



فهرست مطالب

۱۲۳	ارزش‌های ابراهیم <small>علیه السلام</small> در آیات و روایات	۱۲۳
۱۲۳	خدمت بزرگ علامه مجلسی	۱۲۴
۱۲۴	قانتا لله	۱۲۴
۱۲۴	تحلیل لفظی کلمه قانت	۱۲۵
۱۲۵	قنوت تداومی ابراهیم <small>علیه السلام</small>	۱۲۵
۱۲۵	معنای لام اختصاص در این آیه	۱۲۵
۱۲۵	اسیر خدا	۱۲۶
۱۲۶	مومن پایبند خداست	۱۲۶
۱۲۶	راه حل خدا	۱۲۷
۱۲۷	اهل بندگی	۱۲۷
۱۲۷	الله رب العالمین	۱۲۷
۱۲۷	خودبینی حجاب است	۱۲۸
۱۲۸	تواضع عقلی	۱۳۱
جلسه دهم: ارزش‌های سیدالشهدا <small>علیهم السلام</small> و اهل بیتش در عاشورا		
۱۳۳	خزانه علم خدا	۱۳۳
۱۳۳	ظرفیت وجودی امام حسین <small>علیه السلام</small>	۱۳۴
۱۳۴	مطلع الفجر	۱۳۴
۱۳۴	مطلع وجودی همه انبیاء	۱۳۴
۱۳۴	سختی کشیدن ابراهیم <small>علیه السلام</small>	۱۳۵
۱۳۵	خدا محور بودن	۱۳۵
۱۳۵	«انا لله»	۱۳۶
۱۳۶	خودبینی طاغوتیان	۱۳۶
۱۳۶	قبول نکردن دعوت زورگویان	۱۳۶
۱۳۶	بندگان ویژه خدا	۱۳۷
۱۳۷	خودبینی بدترین حجاب	۱۳۷
۱۳۷	وجود بی‌نهایت حق	۱۳۸
۱۳۸	کلیم الهی موسی <small>علیه السلام</small>	۱۳۸
۱۳۸	خدا بینی یوسف <small>علیه السلام</small>	۱۳۸
۱۳۸	منبع نور	



ارث معنوی سیدالشهداء علیهم السلام



- ۱۳۹.....عبادنا.....
- ۱۳۹.....قسم ابلیس.....
- ۱۴۰.....چشم دل.....
- ۱۴۰.....سوال زینب کبری علیها السلام از امام علیه السلام.....
- ۱۴۱.....نعم الوکیل.....
- ۱۴۱.....قانت بودن یوسف علیه السلام.....
- ۱۴۲.....ابی عبدالله علیه السلام عاشق خدا.....
- ۱۴۲.....رباب علیه السلام.....
- ۱۴۲.....سکینه علیه السلام.....
- ۱۴۳.....زینب علیها السلام.....
- ۱۴۳.....علی اکبر علیه السلام.....
- ۱۴۳.....روضه قتلگاه.....



جلسه اول

ارث مادی و ارث ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام

شرح زیارت وارث که کل جملاتش و حقائقش و حقایقش که در آن هست در ارتباط با حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام است، در دو سال گذشته به این سلام رسید: «السلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله»

ارث مادی

ارث بر دو بخش است. یک ارث، ارث مادی است، که البته خانواده‌های انبیاء هم از ارث مادی نصیب داشتند؛ ولی این ارث مادی ماندنی نیست، ماندگار نیست، ارث مادی کمک‌دهنده به زندگی مادی و تامین معاش انسان است. قرآن مجید می‌فرماید: ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ...﴾^۱ آنچه که نزد شماست و مربوط به امور دنیایی شماست، از بین رفتنی و تمام شدنی است، اما ﴿...وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ...﴾^۲ آنچه که از شما نزد پروردگار هست، باقی می‌ماند.

ارث ماندگار

در آیه آخر سوره مزمل می‌فرماید: ﴿...وَمَا تَقْدِمُوا إِلَّا أَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا...﴾^۳ کل کارهای خیری که انجام می‌دهید، مومن هستید و انجام می‌دهید، اخلاص در

۱. نحل: ۹۶.

۲. نحل: ۹۶.

۳. مزمل: ۲۰.

آن رعایت می‌شود. اینها را در قیامت در پیشگاه پروردگار می‌یابید؛ این ارثی که حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام از ابراهیم علیه السلام بردند. ارزش‌های ماندگار است که در آیات شریفه قرآن به ارزش‌های ابراهیمی در سوره‌های مختلف قرآن اشاره شده است. چند آیه‌اش را امشب برایتان قرائت می‌کنم.

آیات ابراهیمی

﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا...﴾^۱ ابراهیم علیه السلام نه یهودی بود و نه نصرانی، این تهمتی است که یهودی‌ها به وجود مبارک ابراهیم علیه السلام زدند. گفتند یهودی بود، مسیحی‌ها تهمت به حضرت زدند که نه نصرانی بود، زیرا یهودیت یعنی انحراف، مسیحیت یعنی انحراف. قرآن مجید می‌فرماید: ﴿...وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا...﴾ ابراهیم یک انسان حنیفی بوده، حنیف یعنی چه؟ حنیف این معنای دقیق را دارد: «مستقیماً فی دینه» یعنی ابراهیم دارای دینی بود که هیچ انحرافی در آن دین وجود نداشت؛ اما آئین یهودیت آئین انحرافی است، آئین انحرافی، توحیدش انحرافی است، اعتقاداتش انحرافی است، اعمالش و اخلاقش انحرافی است. آئین نصرانیت هم همینطور.

عقیده یهود در مورد پروردگار

شما درباره اعتقاد یهود به خدا در قرآن مجید دقت کنید که یهود برای پروردگار عالم فرزند قائل هستند. این یک اعتقادشان است. ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ...﴾^۲ وقتی برای خدا فرزند قائل هستند، مجبورند که خدا را جسم ببینند. او را اهل ازدواج بدانند، مجبورند که برای خدا همسر قائل باشند و او را تشبیه به انسان‌ها و به موجودات زنده کنند. این عقیده یهود درباره پروردگار است.

۱. آل عمران: ۶۷.

۲. توبه: ۳۰.

عقیده یهود در مورد انبیاء

اما اعتقادشان نسبت به انبیا: این را در تورات فعلی می‌توانید ببینید. خدا برای انبیاء، هر معصیت کبیره‌ای، حتی تجاوز به محرم را یهودیان جایز دانستند. در متن تورات فعلی است.

نگاه یهود به قیامت

در قرآن می‌گوید: قیامت را اینگونه می‌بینند و می‌گویند ما اگر هم وارد دوزخ بشویم، «ایما معدودات» سه یا چهار روز در جهنم هستیم و بعد بیرون می‌آییم و برای ابد در بهشت می‌برند.^۱

عقیده مسیحیت در مورد توحید

اما در دین انحرافی نصرانیت درباره توحید می‌گویند: پدر پسر، روح القدس. این سه با همدیگر ترکیب شدند و یک خدا به وجود آمده است، یعنی قائل به تثلیث هستند که یک امر صددرصد انحرافی است.

عقیده مسیحیت در مورد حضرت مسیح علیه السلام

درباره مسیح علیه السلام اعتقادات سخیفی دارند که در انجیل فعلی هم بیان کردند. یک جمله‌اش این است: در شهر قانا، مسیح علیه السلام وارد یک عروسی شد. صاحبخانه با اضطراب آمد پیش مسیح علیه السلام و گفت: من به اندازه مهمان‌ها مشروب تهیه نکردم و آبرویم در خطر است. مسیح علیه السلام گفت: من را ببر کنار خمره آب. او در آب دمید و آب را تبدیل به مشروب کرد که مهمان‌ها بخورند و در شب عروسی مست کنند.

حنیف بودن ابراهیم علیه السلام

حالا فکر بکنید که یهود بی‌دین و منحرف، چه تهمت‌هایی را به ابراهیم زدند و چه تهمت‌هایی را نصرانی‌ها به ابراهیم زدند. قرآن مجید دامن ابراهیم را از این تهمت‌ها پاک

۱. «وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ لَنْ أَخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَفَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْمَلُونَ» بقره: ۸۰.

کرد: ﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا...﴾ ابراهیم دارای دین مستقیم بود. وجود مبارک ابی عبدالله الحسین علیه السلام در این زمینه وارث ابراهیم بود؛ یعنی حنیف بود، مستقیم در دین بود، اگر کسی در دینش به حضرت سید الشهداء علیه السلام اقتدا بکند، دارای دین مستقیم می‌شود و وقتی دینش مستقیم شد، توحید، نبوت، عبادت، خدمت و قیامتش درست است و اهل نجات است.

اتباع جلوه ایمان باطن

اما آیه دوم: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ...﴾^۱ این اتباع، محور آیه شریفه است. مسئله بسیار مهمی است که ائمه علیهم السلام ما در روایاتشان، روایاتی که در مهم‌ترین کتاب‌هایمان نقل شده‌است، روی این اتباع اصرار دارند و می‌گویند: مردم شیعه! از ما متابعت بکنید. در سوره آل عمران است که پروردگار عالم محبت بدون متابعت را نمی‌پذیرد: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...﴾^۲ این اتباع خیلی مسأله مهمی است. متابعت که همین عبادات و خدمت‌های شایسته است، جلوه همان ایمان باطن است؛ یعنی ایمان دو چهره دارد، دو حقیقت در آن ظهور دارد: یکی در قلب است، یکی در اعمال است.

تعریف ایمان از زبان امام هشتم علیه السلام

وجود مبارک حضرت رضا علیه السلام ایمان را که تعریف می‌کنند، بنا به نقل شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا می‌فرمایند: «الایمان اقرار باللسان و اعتقاد بالجنان و عمل بالارکان»^۳ این تعریف حضرت رضا علیه السلام از ایمان است. ایمان اقرار به زبان، اعتقاد به قلب و عمل به اعضا و جوارح است. فقط یک امر قلبی تنها و یک امر بسیط تنها نیست. دین مرکب است و بسیط

۱. آل عمران: ۶۸

۲. آل عمران: ۳۱

۳. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۲۷.

نیست. دین اعتقاد قلبی، عمل به اعضا و جوارح است، اقرار به زبان است. خب این متابعت است که در آئین شیعه بسیار امر مهمی است.

تابعان ابراهیم علیه السلام

آیه شریفه می‌فرماید ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ...﴾ شایسته‌ترین مردم و نزدیک‌ترین مردم به حضرت ابراهیم علیه السلام تابعان او هستند. آنها با ابراهیم فاصله ندارند؛ آنها با شخصیت، توحید، عبادت، اخلاق و عمل ابراهیم علیه السلام فاصله ندارند. اولی یعنی نزدیک‌تر، یعنی اینها در صف مقدم هستند. چه کسانی هستند اینها؟ «لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ» آن‌هایی که متابعت می‌کنند از او و اقتدای به ابراهیم علیه السلام دارند. خب آنها چه کسانی هستند؟

نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم علیه السلام

قرآن مجید روشن بیان می‌کند که «اولی الناس» به ابراهیم علیه السلام چه کسانی هستند: «و هذا النبی»، یکی از آنهایی که با ابراهیم در ارزش‌هایش فاصله ندارد پیغمبر صلی الله علیه و آله است. این دیگر مهم‌ترین تعریف خدا از پیغمبر صلی الله علیه و آله است که او را یک انسان تابع دین می‌داند. «و هذا النبی» آن هم دین مستقیم، «...و هَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»^۱ شایسته‌ترین مردم و نزدیک‌ترین مردم و بی‌فاصله‌ترین مردم به ابراهیم علیه السلام «الذین آمنوا» هستند، این‌ها چه کسانی هستند که با ابراهیم فاصله ندارند؟

چند کتاب مهم

چند کتاب مهم را اسم ببرم که از آنها استفاده کنیم: ۱- تفسیر شریف برهان، هشت جلد است، سید هاشم بحرانی^۲ از علمای بزرگ شیعه است. ۲- تفسیر شریف نور الثقلین^۱، که

۱. آل عمران: ۶۸

۲. سید هاشم بن سلیمان توبلی بحرانی (حدود ۱۰۵۰ق-۱۱۰۷ق یا ۱۱۰۹ق) مشهور به علامه بحرانی از فقها، محدثین و مفسرین شیعه در قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم قمری و اهل بحرین است. او

ارث معنوی سیدالشهداء علیه السلام

صاحب المیزان به این تفسیر نظر داشته است و یک مقدمه عالمانه هم بر این تفسیر نوشته است. ۳- تفسیر عیاشی^۲ که خیلی تفسیر مهمی است و بنده در نوشته‌های بعضی از علما دیدم که فرمودند: روایات نقل شده در تفسیر عیاشی معتبرتر از روایات کتاب شریف کافی است. اینها و الذین آمنوا را از قول ائمه طاهرین علیهم السلام معنا کردند. از امیرالمومنین علیه السلام تا امام دوازدهم علیه السلام، اینها با ابراهیم علیه السلام از نظر ارزش‌ها بی‌فاصله هستند و نزدیک‌ترین‌ها به ابراهیم علیه السلام هستند.

خورشید منظومه تبعیت از ابراهیم علیه السلام

آن وقت در این منظومه تبعیت، خورشید، ابی عبدالله الحسین علیه السلام است. در این منظومه تبعیت، برای او امتحانی پیش آمد که برای هیچ پیغمبر و امامی پیش نیامد و به زیباترین صورت از عهده این امتحان برآمد. در منظومه تبعیت از ابراهیم خورشید پرفروغ منظومه سید الشهداء علیه السلام است. ایمان، توحید، عبادت و اخلاق ابراهیم علیه السلام را از طریق متابعت به ارث برد؛ همه ارزش‌ها در او تجلی و همه حقایق در او جلوه کرد.

→ مرجعیت دینی و اجتماعی اهالی بحرین را برعهده داشت. کتاب تفسیری البرهان فی تفسیر القرآن از اوست. شیخ حر عاملی صاحب کتاب وسائل الشیعه شاگرد اوست.

۱. نور الثقلین تفسیر روایی و به زبان عربی تألیف عبدعلی بن جمعه حویزی (یا هُوَیزی) از فقها و محدثان شیعه قرن دوازدهم است. در این مجموعه ۱۳۴۲۲ حدیث گرد آمده است. از آنجا که این کتاب دربرگیرنده آیات (ثقل اکبر) و روایات (ثقل اصغر) است، با اقتباسی از حدیث ثقلین که مورد قبول همه مسلمانان است، نورالثقلین نامیده شده است.

۲. تفسیر عیاشی، تفسیری روایی از قرآن کریم، اثر مفسر شیعی محمد بن مسعود عیاش السلمی السمرقندی معروف به عیاشی (متوفای ۳۲۰ق)، از محدثان متقدم شیعی و معاصر کلینی در عصر غیبت صغری است. وی سنی مذهب بود اما با تحقیق در آثار شیعی تغییر مذهب داد. این کتاب، جزء مصادر حدیثی شیعه محسوب می‌شود.



نیکوترین در دینداری

این آیه هم از آیات بسیار مهم قرآن است: «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا»^۱ چقدر مطلب در این یک آیه است. این از معجزات قرآن کریم است که حقایق عظیم و لطائف عظیم و اشارات عظیمی را در کوتاه‌ترین جمله جا داده است. با این آیه می‌توان کاملاً حضرت سید الشهداء علیه السلام را شناخت.

سوال می‌کند، یک کار قرآن سوال از مردم است و جوابش را به عقل مردم واگذار می‌کند. مردم که خوبی‌ها و بدی‌ها را می‌بینند، زشتی‌ها و زیبایی‌ها را می‌بینند، درستی‌ها و نادرستی‌ها را می‌بینند، منشأ آن را هم می‌فهمند که علت خوبی‌ها و بدی‌ها چیست؟ عدل سوالات را جواب درست می‌دهد «و من احسن دینا» این یک سوال، «ممن اسلم وجهه لله» چه کسی در این عالم از نظر داشتن دین و دینداری، چه کسی در این عالم در دین نیکوتر است؟ نیکوتر یعنی دیگر حد نهائی، افعال تفضیل است؛ بالاتر که بالا ندارد. زیباتر که فوق ندارد و بهتر که جلوتر ندارد.

تسلیم حق

«و من احسن دینا ممن اسلم وجهه لله و هو محسن» چه کسی از نظر دین (یعنی دینداری)، نیکوتر است؟ از کسی که تمام وجودش را وجه در آیه شریفه یعنی تمام وجودش را تسلیم خدا کرده، قلب و روح و عقل و سر و بدن و کار و حیات و مامت و عبادت و اخلاق و همه را تسلیم خدا کرده‌است. یعنی در همه چیز از خدا ارزش می‌گیرد: «اسلم وجهه لله و هو محسن» و انسانی است که تمام نیکوکاری‌ها را انجام می‌دهد. این آدم که همه وجودش را تسلیم حق کرده، از کسی دستور نمی‌گیرد و تمام وجود تسلیم حق است...

۱. نساء: ۱۲۵.

قدیم‌ها آدم تسلیم را که می‌خواستند مثال بزنند، به میت در دست غسل مثال می‌زدند می‌گفتند: مرده سر دارد، بدن دارد، دست و پا و چشم و گوش دارد، ولی تماش را واگذار به غسل کرده‌است، او هر کاری برای این مرده می‌کند. این مرده کاملاً تسلیم است و چون و چرا ندارد؛ اینجور مثل می‌زدند.

آدم تسلیم به پروردگار: تسلیم یعنی خدایا من نسبت به تو، آفرینش تو، احکام تو، دین تو، انبیاء تو، نسبت به خودم، شکلم، عمرم، مرگم، برزخم و قیامت‌م چون و چرا ندارم، هر چه بخواهی می‌شوم و هر چه برایم مقرر می‌کنی روی چشمم می‌گذارم.

معنای تسلیم در روایت امام صادق علیه السلام

غیر از این مثال میت دست غسل، یک قطعه کوتاه از یک روایت را درباره تسلیم برایتان بگویم. حال تسلیم عجیب حالی است که آدم در مقابل حق نلرزد و چون و چرا برایش نیاید. خیلی مهم است. ابن ابی یعفر^۱ وارد بر حضرت صادق علیه السلام شد. جمعی در اتاق بودند. یک اناری در برابر امام صادق علیه السلام بود. امام ششم علیه السلام به عبدالله ابن یعفر فرمودند: تا کجا با مائی؟ تا کجا تسلیم ما هستی؟ و چه اندازه ما را قبول داری؟ حالا حضرت علیه السلام می‌خواستند از ناحیه او به دیگران درس بدهند یا می‌خواستند او را معرفی بکنند که در چه شأنی از ایمان است؛ گفت یابن الرسول الله علیه السلام این انار مگر برای یک باغ نیست، مگر برای یک زمین نیست، مگر از یک جوی آب نخورده و مگر برای یک مالک نیست؟ اگر این انار را نصف کنی و به من بفرماید نصفش حلال است و نصفش حرام است، من اصلاً سوال نمی‌کنم چرا. حلال و حرام را قبول می‌کنم،^۲ این حال، حال کمی نیست، که در مقابل حق برای آدم چون و چرا نیاید.

۱. ابومحمد عبدالله بن ابی یعفر عبدی کوفی (د ۱۳۱ ق / ۷۴۹م)، معروف به ابن ابی یعفر محدث شیعی و از خواص اصحاب امام صادق علیه السلام بود. وی مورد تأیید امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام بوده و روایات چندی از ایشان در تأیید و ستایش ابن ابی یعفر در دست است.

۲. رجال کشی، ص ۲۴۹.



چرا اینجور شد؟ چرا اینجور می‌شود؟ چرا این کار را در حق من نکرد؟ چرا این ثروت را به من نداد؟ چرا این قیافه را به من نداد؟ تسلیم یعنی همین انسانی که در برابر پروردگار عالم، یک حال ایمانی، عرفانی و ملکوتی دارد که او را در مقابل خدا تا آخر عمر ساکت نگه می‌دارد و همه چیز خدا را به جان قبول می‌کند.

تسلیم شدن ابراهیم علیه السلام

این آیه مربوط به جوانی ابراهیم است: ﴿اذْأَقَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ...﴾ پروردگارش به او گفت: «اسلم» یک بار خدا به ابراهیم گفت: تسلیم شو! پروردگار می‌فرماید: ﴿...قَالَ أَسْمَعْتُ رَبِّيَ أَلْعَالَمِينَ﴾ گفت من برای پروردگار جهانیان تسلیم شدم تسلیم شد تا از دنیا رفت.

در احوال هفتاد و دو تن

حیف است این نکته را نگویم؛ عجب نکته‌ای است که نمی‌دانم تا حالا به نظر شما آمده‌است؟ در کتاب‌ها این نکته را ندیدم، اگر هم باشد من ندیدم. کتاب‌های مربوط به کربلا و اصحاب را زیاد خواندم، این نکته را ندیدم که حالا بخواهم برایتان بگویم: یک عده‌ای با حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام از مدینه به مکه آمدند، که همین‌ها از مکه آمدند کربلا. تعدادی در مکه به حضرت پیوستند و آمدند کربلا، یک چند تایی در راه به حضرت پیوستند، یک تعدادی از بصره و نزدیک ایران حرکت کردند و پیوستند به ابی عبدالله علیه السلام که یکیشان عصر عاشورا رسید، دیر دیگر رسید، ولی عصر رسید و شهید شد؛ یک تعدادی از کوفه آمدند.

تسلیم در برابر ابی عبدالله علیه السلام

شما در احوالات این هفتاد و دو نفر که هست چه احوالات اهل بیت علیهم السلام، چه اصحاب، ببینید یک نفر اینهایی که از مدینه با او آمدند یا از مکه آمدند در راه به او پیوستند، از

کوفه آمدند و از بصره آمدند، نگفتند این سفر برای چیست؟ چرا؟ و شب عاشورا نگفتند ما هفتاد و دو تا هستیم و اینها سی هزار نفر، چرا باید این عده بسیار قلیل با این عده کثیر بجنگند؟ یک بار یکیشان با حضرت علیه السلام چون و چرا نکرد، این مقام تسلیم است در برابر خدا. در برابر پیغمبر صلی الله علیه و آله، در برابر امام علیه السلام.

نتیجه تسلیم بودن

این حال تسلیم اگر در بعضی از خانمها و دخترها بود، بی حجاب نبودند. اینها در مقابل قرآن خدا، تسلیم نیستند، اینها در مقابل پیغمبر صلی الله علیه و آله که اصرار بر حجاب دارد و خدا می گوید ﴿...و ساموا تسلیما...﴾^۱ تسلیم نیستند، اینها منحرف هستند از نبوت، منحرف هستند از توحید، دیگر گنهکاران حرفه‌ای هم همینطور. آنها هم تسلیم نیستند و منحرف هستند. خب چه کسی از نظر دینداری بهتر از کسی است که همه وجودش را تسلیم خدا کرد و هیچ کار نیکی را از دست نمی دهد: ﴿وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا...﴾ و از ابراهیم علیه السلام که در دین مستقیم بود پیروی می کند، ﴿...وَلِخَلْدِ اللَّهِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾^۲ خدا ابراهیم علیه السلام را به مقام خلیلی انتخاب کرد.

خلیل یعنی چه؟

من روایات را زیاد در این قسمت زیرو رو کردم که خلیل یعنی چه؟ خلیل یعنی کسی که محب و عاشق اولیاء خداست و دشمن دشمنان خداست، این یک معنی خلیل است. یک معنی خلیل این است که خدا یار او بود در همه امور، و ابی عبدالله علیه السلام این دو مسئله را در نهایت درجه داشتند. عاشق اولیاء خدا بود و دشمن دشمنان خدا بود. حاضر نشد با هیچ چیز یزید بسازد، و خدا همه جا او را یاری کرد. حالا می بینید یاری خدا را نسبت به او، نیکوترین دین را داشت، بالاترین حال تسلیم را داشت، محسن به معنای واقعی بود. نیکوکار به معنای واقعی بود.

۱. احزاب: ۵۶.

۲. نساء: ۱۲۵.



جلسه دوم

ارث معنوی

کلام در این جمله نورانی زیارت وارث بود: «السلام علیک یا وارث آدم ابراهیم خلیل الله»

ارث نسبی

به سه علت انسان ارث می‌برد. یک علت، علت نسبی است؛ مثل اینکه فرزندان از پدران و مادران ارث می‌برند. حدود این ارث در قرآن کریم و روایات تعیین شده است و به وارثان هم سفارش شده‌است که در میراث، تقوا را مراعات بکنند. یعنی به حق یکدیگر تجاوز نکنند؛ چون این تجاوز مالی به حق دیگران گناه کوچکی نیست و باید برای مردم قابل توجه باشد که گناهان مالی خیلی سنگین شمرده شده است.

مال حرام

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اگر در خانه‌ای شب، مال حرامی باشد، که یکی از آنها هم همین حق ارث برادران و خواهران و مادر است، آنی که با حيله و با مکر، ارث دیگران را که حق آنهاست می‌برد، این گناه بزرگ و سنگینی است. وقتی به خانه‌اش می‌برد یا جزو مال خودش می‌کند، تا وقتی که در خانه است، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: خدا به آن خانه نظر رحمت نمی‌کند. این گناه چقدر سنگین است که متجاوز مالی را از رحمت خدا محروم می‌کند.



به اندازه وزن یک ارزن

این روایت خیلی روایت عجیبی است که مرحوم فیض کاشانی نقل کرده است: پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: اگر کسی بدون رضایت کسی، به گونه ای به لباس او دست بکشد که نخ‌برایر فشار دست او دربرود، روز قیامت راجع به پاره شدن این نخ از او سوال خواهد شد.^۱ این یک شر است که آیه آن را می گیرد: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»^۲ اگر گناه به اندازه وزن یک ارزن باشد، عمل خلاف، به اندازه وزن یک ارزن باشد؛ محاسبه خواهد شد.

اهمیت امانت

شمر آدم شریر و ملعونی است. ملعون دنیا و آخرت است. گناهش هم توبه نداشت؛ یعنی اگر پشیمان می شد و توبه می کرد قطعاً بخشیده نمی شد. قابل توجه آنهایی که راحت مال مردم را غارت می کنند و غضب می کنند و رشوه می گیرند و می دزدند و در ارث خانواده شان دست کاری می کنند، این آدم ملعون دنیا و آخرت، این آدم شر و قاتل، این آدمی که در بدترین عذاب های دوزخ است؛ امام چهارم علیه السلام می فرمایند: اگر شمر، خنجری که سر پدرم را در کربلا از بدن جدا کرد بیاورد و پیش شخص من امانت بگذارد، هر وقت آمد امانتش را خواست سالم به او برمی گردانم. قاتل است ولی خنجر ملکش است. خریده و مالش است. من برمی گردانم.

غنایم جنگی، حق همه مسلمانان

در جنگ خیبر که پیغمبر صلی الله علیه و آله غنائم خیبر را تقسیم کردند، فرمودند: هر کسی از قلعه های خیبر غنیمت جمع کرده است، مواظب باشد چیزی پیشش نماند و بدهد که همه روی هم

۱. «أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ سَأَلُكُمْ عَنْ أَعْمَالِكُمْ حَتَّى [عَنْ] مَسَّ أَحَدِكُمْ تَوْبَ أَخِيهِ بِأَصْبِعِهِ فَأَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْعَبْدَ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى مَا مَاتَ...».

ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۲۹۴.

۲. زلزال: ۸.



ریخته شود و عادلانه تقسیم بشود. یکی از افراد به پیغمبر ﷺ گفت: یک جفت بند پوتین برداشتم، این را هم باید بیاورم؟ حضرت ﷺ فرمود: در همین یک بند پوتین هم حق همه مسلمان‌ها هست. اگر این بند را نمی‌آوردی و پیشت می‌ماند و پس نمی‌دادی و بعد از مرگت هم ورثه‌ات خبر نمی‌شدند که این بند پوتین جزو غنائم عمومی بود، در مالت می‌ماند و کهنه می‌شد و از بین می‌رفت، قیامت یک جفت بند آتش به پایت می‌بستند. از اصحاب من هستی، باش! اما شما مجوز ندارید به مال مردم تجاوز کنید.

داستان ولادت شیخ صدوق

شیخ صدوق^۱ از بزرگترین محدثین اسلامی است. در عصر غیبت صغری به دنیا آمده‌است و به دعای امام عصر ﷺ هم به دنیا آمد. پدر و مادرش بچه‌دار نمی‌شدند و امام عصر ﷺ در یک نامه‌ای به پدرش نوشت با فلان خانم، از فلان طایفه ازدواج کن. خدا به تو فرزندی می‌دهد که به دعای من، فقیه، و خدمتگزار به دین می‌شود.

اهمیت روایات ذکر شده از شیخ صدوق

سیصد جلد کتاب روایتی دارد، یکی از این کتاب‌هایش خصال است که واقعا لازم است هر شیعه‌ای این کتاب را در خانه‌اش داشته باشد. ترجمه هم شده‌است. ایشان تمام کتاب‌هایش را به عربی نوشته‌است چون آن زمان قلم ایران، قلم عربی بود. فقهای بزرگ ما از زمان بعد از صدوق تا امشب، همه اتفاق دارند بر اینکه روایات صدوق اگر هم سند نداشته باشد قابل قبول است. یعنی اینقدر این عالم معتبر است که به تعبیر علمی می‌گویند: مراسلات صدوق به جای مسندات، قابل قبول است.

۱. شیخ صدوق، (۳۰۵-۳۸۱ق) از علمای شیعه در قرن چهارم هجری قمری که مشهورترین محدث و فقیه مکتب کلامی و حدیث‌محور قم به شمار می‌آید. حدود ۳۰۰ اثر علمی به او نسبت داده شده ولی بسیاری از آنها امروزه در دسترس نیست. یکی از مهمترین آثار وی، کتاب من لایحضره الفقیه از کتب اربعه شیعه است. از دیگر آثار شیخ صدوق، معانی الاخبار، عیون اخبار الرضا، الخصال، علل الشرایع و صفات الشیعة است.

عقاب غصب یک وجب زمین

ایشان در کتاب خصال می نویسند: پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: اگر کسی که در این ارث و میراثها، (این اتفاقها خیلی افتاده مخصوصاً در مناطق کشاورزی،) اگر کسی یک وجب، فقط یک وجب زمینی را غصب بکند، روز قیامت از سطح این زمین تا عمق آن یک وجب، تا هر جا می خواهد برود، برود تا آن طرف کره زمین، خدا یک طوقی را می سازد نه طوقی به آن طولانی، فشرده می کند و به گردن غاصب می اندازد^۱.

در مسائل علمی داریم که اگر کسی بتواند کره زمین را که از میلیاردها میلیارد اتم ساخته شده است، و بین این اتمها خلأ وجود دارد، یعنی بین هسته مرکزی اتم و الکترونهایی که دورش می گردند خالی است؛ اگر کسی بتواند خلأهای کل اتمهای ساختمان زمین را تخلیه کند، و زمین با گرفتن خلأهایش فشرده بشود به اندازه یک نارنج می شود بدون اینکه وزنش کم بشود.

خدا آن یک وجب زمین را به اندازه گردنبندی فشرده می کند، یعنی خلأهای اتمی را خالی می کند و وزنش کم نمی شود و می اندازد گردن غاصب آن یک وجب زمین، حالا آنی که هکتارها زمین مردم و برادر و خواهر و ارث و مال ملت را برده است، این چه طوقی قیامت گردنش است؟ باید رفت و دید مگر می شود حس کرد؟ مگر می شود فهمید؟

داستانی از پیغمبر صلی الله علیه و آله

باز هم قابل توجه همه مردم شیعه و همه مردم ایران! راوی به محضر امام صادق علیه السلام عرض کرد: دوستان ما و شیعیان ما یک روایتی را نقل می کنند، یابن رسول الله صلی الله علیه و آله! (مثلاً به نظر این شنونده این روایت خیلی سنگین آمده است.) گفتم بیایم از شما بپرسم که واقعا

۱. «مَنْ حَانَ جَارُهُ شَيْراً مِنَ الْأَرْضِ جَعَلَهُ اللَّهُ طَوْقاً فِي عُنُقِهِ مِنْ تُخُومِ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ، حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُطَوَّقاً، أَلَا إِنَّ يَتُوبَ وَ يَرْجَعُ»:

الامالی (صدوق)، ص ۴۲۷ و من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۲.



این داستان اتفاق افتاده است؟ فرمودند: چه نقل می کنند یاران ما؟ شیعیان ما؟ گفت: آقا! می گویند یک میتی را در مدینه کنار مسجد آوردند و دوست داشتند پیغمبر ﷺ به مرده نماز بخوانند...^۱

پیغمبر ﷺ، متواضع ترین شخص در عالم

پیغمبر ﷺ هم در نهایت تواضع بود، به مرده ها نماز می خواند و تشییع جنازه می کرد و سر قبر می آمد. درخانه خودش بز را می دوشید و برای خانواده اش گاهی غذا درست می کرد. خانه را پاکیزه می کرد. در عالم متواضع تر از او نبود؛ با آن موقعیت، موقف و مکانتش، سوار مرکب های ارزان می شد و می رفت و می آمد. گاهی سوار الاغی می شد که پالان نداشت. اینقدر متواضع. من به خودم نبینم سوار یک ماشین ارزان بشوم، مگر من کی هستم؟ من به خودم نبینم که جواب سلام مردم را ندهم، مگر من کی هستم؟

انسان این دنیا

امیرالمومنین علیه السلام می فرماید: اول نطفه بودی، وسط کار هم مرتب باید کثافات شکمت را ببری و بیاوری تا یک جایی پیدا کنی و بروی تخلیه کنی. آخرش هم جنازه ات در قبر یک مردار بدبو و گندیده از هم متلاشی شده است.^۲ کی هستی مگر تو؟ اول نطفه، وسط حامل کثافات، آخر هم جیفه، کی هستی؟ اصلاً به ما تکبر نمی آید.

۱. «رَوَى عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّهُ ذُكِرَ لَنَا أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ مَاتَ وَ عَلَيْهِ دِينَارَانِ دِينًا فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيْهِ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وَ قَالَ صَلُّوا عَلَيَّ أَحِبَّكُمْ حَتَّى صَمِنَهُمَا عَنْهُ بَعْضُ قَرَابَاتِهِ «۳» فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ذَاكَ الْحَقُّ ثُمَّ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ لِتَعْطُوا «۴» وَ لِيُرِيدَ بَعْضُهُمْ عَلَيَّ بَعْضٌ وَ لِنَلَّا يَسْتَحْفُوا بِالْدِّينِ «۵» وَ قَدْ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ مَاتَ الْحَسَنُ عليه السلام وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ.»

من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۱۸۲، ح ۳۶۸۳.

۲. «وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا لِابْنِ آدَمَ وَ الْفَخْرِ أَوْلُهُ نُطْفَةٌ وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ لَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ وَ لَا يَدْفَعُ حَنْفَهُ.»

نهج البلاغه، حکمت ۴۴۵.



اسباب کبریائی

در ما اسباب کبریایی نیست، اسباب کبریائی پیش یک نفر است و آن هم پروردگار است. وجود، علم، قدرت، اراده و لطف بی‌نهایت؛ خب به او می‌ارزد بزرگی کند. این که به ما واجب شده‌است و چقدر هم این واجب زیباست، که ما در شبانه روز در هفده رکعت نماز، مخصوصا در ورود به نماز، وقتی که در پیشگاه پروردگار قرار می‌گیریم، به صورت واجب بگوییم الله اکبر؛ یعنی بزرگی فقط به تو است چون در کنار تو بزرگی نیست که تو بزرگترش باشی. اصلا بزرگی وجود ندارد.

عظمت خداوند

معنای الله اکبر

این افعال تفضیل چیزی برابر خودش ندارد. یک وقت ما دو نفر کنار هم می‌نشینیم و کسی از ما سوال می‌کند: آقا شما دو تا همسال هستید؟ می‌گوییم نه، این بزرگتر است و در مقابل اینکه می‌گوید این بزرگتر است، یک کوچکتی هست. می‌گوییم من کوچکتر هستم. اما در کنار پروردگار، کبیر و اکبری وجود ندارد. خودش است، الله اکبر.

صفات متقین

امیرالمومنین علیه السلام یک خطبه دارند که در نهج البلاغه نمونه ندارد. صد و ده صفت برای اولیای خدا بیان کرده‌است. چقدر زیباست، اینها چقدر عقلشان می‌رسید، از چه معرفتی برخوردار بودند، «عظم الخالق فی انفسهم»^۱ خدا در درونشان بزرگ بود، بزرگ خدایی، نه بزرگ حدودی، که تخیل بکنند و بزرگی را بگویند. این بزرگی خداست چون هر چه را انسان تخیل بکند، آن خدا نیست و خیال است. آن بزرگی که حضرت حق داشت، در باطن این‌ها جلوه داشت. چه باطن گسترده‌ای!

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳ (خطبه متقین).



«و صغر ما دونه فی اعینهم»^۱ و هر چه غیر از خدا، در چشمشان کوچک بود. یعنی اصلا در درون راه نداده بودند که در درون ببینند، در مقابل خدای عظیم، کوچک است و راه نداده بودند غیر از خدا را. فقط بیرون نگاه می‌کردند و تعلق قلبی نداشتند. اما اینکه چیزی معبود آنها باشد نه، چیزی برای آنها برابر خدا باشد، نه. تعلق معبودی نداشتند. اشیاء و افراد و مردم را بیرون نگاه می‌کردند. کوچک می‌دیدند و چون کوچک می‌دیدند، گول نمی‌خوردند و صید نمی‌شدند. آزاد بودند و با خدا زندگی می‌کردند. الله اکبر، به ما کبریائی نمی‌آید.

همه، مخلوق خدا هستند

دوست داشتند پیغمبر ﷺ به جنازه‌شان نماز بخواند. پیغمبر ﷺ هم امتناعی نداشتند. بقال بود، باربر بود یا دلاک حمام بود؛ به همه احترام می‌کرد، احوال همه را هم می‌پرسید. یک روز بعد از نمازش برگشت داشت مردم را نگاه می‌کرد و عادتش بود. چشمش افتاد به دلاک حمام مدینه. فرمودند: حالت خوب است؟ دلاک برایش چقدر افتخار بود که پیغمبر ﷺ به او بها و ارزش می‌دهد. کارش را لحاظ نمی‌کند که این رفتگر و باربر و دلاک است، پیغمبر ﷺ انسان می‌دید این‌ها را، مخلوق خدا می‌دید و عباد خدا می‌دید.

دلاک حمام

بعد فرمودند: ازدواج کردی؟ گفت: نه، فرمودند: چرا؟ گفت: نشده‌است. رویش نشد بگوید کسی به من که دلاک حمام مدینه هستم و درآمدی ندارم زن نمی‌دهد. پیغمبر ﷺ فرمودند: بعد از مسجد برو منزل رئیس یکی از قبائل مدینه. این اسمش است و بگو من را پیغمبر ﷺ فرستاده‌است. او الان یک دختری دارد که وقت ازدواجش است. به او بگوید دخترش را برایت عقد کند. قبیله بنی بیاضه.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳ (خطبه متقین).

دلاک رفت در اتاق به رئیس قبیله گفت: من را پیغمبر ﷺ فرستاده است. ازدواج نکردم. امروز پرسید چرا زن نمی گیری؟ گفتم نشده است. فرمود برو پیش رئیس قبیله بنی بیاضه و از دخترش خواستگاری کن. بنده خدا ماتش برد. عربها قبل از بعثت اوج تکبر را داشتند. اسلام اینها را متواضع کرد. باز هم آن یک ذره تکبر هنوز علاج نشده بود. گفت: من دختر به تو نمی دهم. دختر از پشت در اتاق گفت: من می خواهم با او ازدواج بکنم. به تو چه که نماینده پیغمبر ﷺ را می خواهی رد کنی؟^۱

دختر متواضع

این دختر متواضع است. دختر می داند پدرش ثروتمند است و این مرد دلاک حمام است؛ دختر را بدهد به او می فرستد حمام خب لباسی، وسایلی، زندگی، شریکش می کند در مال. فقیر که نمی ماند بترسد. هیچ وقت یک ثروتمند دخترش را به یک جوان فقیر نمی دهد. بگوید دست زنت را بگیر و بلند شو برو و کاری به کار ما نداشته باش. بالاخره جزو خانواده می شود. اگر داماد هم هنرمند باشد دل پدرزن را چنان جلب می کند که حسابی برایش خانه می خرد و سرمایه بهش می دهد و کاسبش می کند و زندگی اش را اداره می کند. وظیفه هم این است. آدمی که دارد باید به ندار انفاق بکند. این مسئولیت الهی است و وظیفه است.

نماز میت را نمی خوانم

گفت: یابن رسول الله ﷺ! می گویند این جنازه را آوردند دم در مسجد، پیغمبر ﷺ در اوج تواضع است و رحمة للعالمین است. می دانید مهرش از چه ظرفیتی برخوردار بوده است. ما محبت داریم اما هزینه همه نمی کنیم. به نظر خودمان نیازی هم نمی بینیم؛ اما پیغمبر ﷺ مهرش هزینه هستی و هستی نشینان بود، همه از سر این سفره بهره می بردند و می برند. عصبانی هم نمی شدند و در موارد منفی چهره شان درهم کشیده نمی شد.

۱. کافی، ج ۵، ص ۳۴۱.



فرمود من نماز این میت را نمی‌خوانم. به یکی دیگر بگویید بخواند. بنده خداها هول و هراس کردند که نکند این مرده ما، کافر مرده باشد. این که آدم خوبی بود. بی‌دین مرده باشد؟ گفتند: بپرسیم آقا چرا نماز نمی‌خوانید؟ فرمود دو درهم بدهکار بوده‌است و داشته و نداده و مرده‌است. این آدم لیاقت نماز من را ندارد.

بدهکار به مردم

انسان بمیرد و هزار میلیارد بدهکار باشد به این ملت مظلوم. حتی کمتر، مال مردم را برده و مال ارث را برده‌است. دویست میلیون و پانصد میلیون و یک خانه بدهکار است، یک باغ بدهکار است، یک زمین بدهکار است. این نمازی که بهش می‌خوانند واقعا مورد رحمت قرار می‌گیرد؟ با این نفرتی که خدا در قرآن از مال مردمخوری دارد؟

امام صادق علیه السلام فرمود: درست می‌گویند اصحاب ما، شیعیان و کسانی که این بحث امشب را می‌شنوید، در هر کجای کشور؛ ما باید زندگی را به گونه‌ای ترسیم بکنیم حتی ثروتمند و داد و ستد دارمان، که غروب به خانه می‌رویم، بدون بدهکاری به مردم برویم. اگر هم خرید نسیه داریم، پایش را محکم کنیم برویم خانه که اگر مردیم، بدهکار بتواند بدهی‌اش را از مال ما بردارد و گیر نکند، به مشکل نخورد، ورثه من مال را نخورند. این یک نوع ارث بردن است.

تفر خدا از مال دزدان

خدا یک عده‌ای را به خاطر چهار صفت پست در قرآن، کوبیده‌است. یکیش هم این است: ﴿وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا﴾^۱ ارث باقیمانده پدر و مادر را از مادران، برادر و خواهرتان دریغ کردید و با کلاهبرداری کل آن را خوردید. من به شدت از شما متنفر هستم: ﴿وَيَلِ الْمُطَفِّفِينَ﴾^۲ آیه برای مال است. برای ترازودارهاست که یک کیلو را چرا نهصد و پنجاه گرم می‌دهی؟ جهنم بر تو باد که مال مردم را گرم گرم می‌دزدی! خیلی باید خوب زندگی کرد.

۱. فجر: ۱۹.

۲. مطفین: ۱.



ارث حسبی

یک علت ارث بری حسب است. همسرهای ما، نامحرم بودند و با عقد به ما محرم شدند. از ما ارث می‌برند و ما هم از آنها ارث می‌بریم. این ارث حسبی است.

ارث معنوی

اما یک ارث، ارث معنوی است، که یک نفر چنان شایستگی پیدا می‌کند که ارزش‌های فرد گذشته از او را پروردگار عالم، کمک می‌کند و انتقال به او می‌دهد. این وارث معنوی است. «السلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله» یعنی امام علیه السلام به چنان شایستگی رسید که خداوند تمام سرمایه‌های معنوی ابراهیم علیه السلام را بعد از چند هزار سال که او از دنیا رفته بود، انتقال به ابی عبدالله علیه السلام داد.

ارث بردن امیرالمومنین علیه السلام

در روایاتی که مربوط به امیرالمومنین علیه السلام است، چه در کتب شیعه و چه در کتب سنی، کلمه وارث را راجع به امیرالمومنین علیه السلام زیاد می‌بینید، که «یا علی انت وارث علمی...»^۱ امیرالمومنین علیه السلام از طریق معنویت و شایستگی وارث بود. ابی عبدالله علیه السلام که از همه انبیاء ارث برد و شد حسین علیه السلام.

ارزش‌های ابراهیم علیه السلام در قرآن بیان شده‌است. فردا شب اگر خدا بخواهد این دو آیه را توضیح مفصلی بدهم. مطالب مهمی در این دو آیه درباره ابراهیم علیه السلام است. هفت نعمت است که خدا بیان می‌کند به ابراهیم داده شده‌است و دو حقیقت در دنیا و آخرت به او داده شده‌است که می‌شود نه مسئله: در آیه صد و بیست و صد و بیست و یک سوره مبارکه نحل. خیلی شب مهمی است. شب جمعه و شب دوم محرم است و خانه خدا و شما هم عزادار و گریان! دعا مستجاب است.

۱. الامالی (صدوق)، ص ۳۰۶.



جلسه سوم

نخست های حضرت ابراهیم علیه السلام

کلام درباره ارث‌بری حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام از وجود مقدس ابراهیم خلیل علیه السلام است، که در زیارت وارث می‌خوانیم: «السلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله»

عبرت‌گیری از ارزش‌های ابراهیم علیه السلام

امام علیه السلام همه ارزش‌های وجود ابراهیم علیه السلام را به ارث بردند. این ارزش‌ها در آیات قرآن و در روایات بسیار مهم بیان شده است. تمام آن‌ها هم برای ما عبرت و درس است.

مانند درخت بی‌ثمر

در اسلام، منظور از خواندن و شنیدن، شدن است؛ شنیدن و نشدن بی‌سود است، خواندن و نشدن بی‌سود است. چرا که ما اگر با خواندن و شنیدن آگاه بشویم در مورد یک سلسله حقایق و ارزش‌ها، اما در حد خودمان این ارزش‌ها و حقایق را تحقق عملی و اخلاقی ندهیم، چه می‌شود؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: مثل درخت بی‌میوه می‌ماند یا چراغی که روشنایی ندارد.^۱ یک چراغی که روشنایی ندارد به چه درد تاریکی می‌خورد؟ یک درختی که ثمر ندارد، به چه درد بدن مردم می‌خورد؟

۱. کنز العمال، ج ۲۹۱۰۹.

امیرالمؤمنین علیه السلام: «عِلْمٌ بِلَا عَمَلٍ كَشَجَرٍ بِلَا ثَمَرٍ». غرر، ج ۱، ص ۴۶۳.



صیروت

این شنیدن‌ها و خواندن‌ها، به تعبیر علمی برای صیروت است؛ یعنی انتقال از وضعی به وضع دیگر. مثلاً انتقال از نداری به دارایی، از نداشتن به داشتن، از کوچکی به بزرگی و از دانه سربسته بودن به کمال مخصوص خود رسیدن. این صیروت است.

انتقال از حوزه امامت کفر به امامت هدایت

اگر من می‌نشینم زیارت وارث را می‌خوانم و می‌فهمم که چه چیزی می‌خوانم، با این خواندن باید وجود انتقال پیدا کند، از نداری به دارایی، از فقر معنوی به غنای معنوی، از فقر اخلاقی به غنای اخلاقی و از مادی بودن به معنوی شدن. همان وضعی که برای حر بن یزید ریاحی^۱ پیش آمد. تنها کاری که حرّ کرد و برنده خیر دنیا و آخرت شد، همین انتقال بود؛ انتقال از حوزه امامت کفر به امامت هدایت.

جنگ با امامان کفر

حر بن یزید زیر چتر دولتی بود که پروردگار در سوره مبارکه توبه می‌فرماید: ﴿...قَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ...﴾^۲ با امامان کفر بجنگید. ولی حر با امامان کفر در آشتی بود. در برابر آمده بود با امام هدایت بجنگد.

۱. حرّ بن یزید ریاحی، از فرماندهان نظامی کوفه که پیش از واقعه عاشورا مأموریت یافت با سپاه هزار نفری، مانع حرکت امام حسین علیه السلام به سوی کوفه و نیز بازگشت او شود. حر در روز عاشورا، به سپاه امام حسین علیه السلام پیوست و در دفاع از او جنگید و به شهادت رسید. حر به سبب توبه و پیوستنش به امام، نزد شیعیان احترام خاص دارد. شیعیان حر را نماد امید به قبولی توبه و رستگاری بعد از آن می‌دانند. آرامگاه حر اکنون در سمت غربی کربلا به فاصله حدود هفت کیلومتر واقع شده است.

۲. ﴿وَإِنْ نَكَوْا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾

توبه: ۱۲.



مژده بهشت

به هر علتی یا به خاطر آن صدایی که کنار دروازه کوفه شنید و گوینده را ندید و خیلی تعجب کرد و وقتی که به محضر حضرت علیه السلام رسید، تعریف کرد که من بالاخره برای جنگ با شما می‌آمدم ولی از دروازه کوفه که می‌خواستم خارج بشوم، شنیدم به من مژده بهشت دادند و این برای من خیلی حیرت‌آور بود. بالاخره معلوم شد آن مژده، مژده درست، صادقانه و حقیقی بوده‌است؛ به خاطر همین انتقال. در سایه ائمه کفر زندگی می‌کرد. معیشتش هم از ائمه کفر و حقوق‌بگیر امامان کفر بود.

نفس ملامت‌گر

به قول معارف الهیه و به قول حکما صدای عقل را شنید یا نه خطوط عقل را در درون خودش خواند؛ یا به قول دانشمندان اروپا صدای وجدان را شنید: «وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ»^۱ قرآن می‌گوید نفس ملامت‌گر! امروزی‌ها می‌گویند منظور از نفس ملامت‌گر، وجدان تازیانه به دست است که از درون در هنگام ورود به گناه، تازیانه‌اش را بلند می‌کند که چه کار داری می‌کنی و به کجا می‌روی و چه وضعی برای خودت درست می‌کنی؟ که بعد از انجام گناه برای انسان یک حالت پشیمانی پیش می‌آید. البته اگر روحش نمرده باشد و چراغ دلش خاموش نشده باشد.

هدایت‌گری عقل

این صیوررت چقدر مهم است که ایشان با خواندن خطوط عقل در درونش، آن خطوط نورانی الهی، به این مقام رسید؛ یعنی هدایت‌گری عقل. چون عقل هم جزء هادیان است. در اصول کافی است که موسی ابن جعفر علیه السلام می‌فرمایند: «یا هشام! ان لله على الناس حجتين»^۲

۱. قیامه: ۲.

۲. «يا هشام! ان لله على الناس حجتين حجة ظاهرة و حجة باطنة فأما الظاهرة فالرسل و الأنبياء و الأئمة علیهم السلام و أما الباطنة فالعقول» اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶.

خدا بر عهده کل مردم عالم دو دلیل دارد که با همین دو دلیل، در قیامت عذر هیچ کسی را قبول نمی‌کند. اگر بخواهد عذر اقامه کند که من را در گناهان، جرم‌ها، قتل‌ها، جنگ‌ها و حرام‌خوری‌هایی که داشتم معذور بدار. به خاطر این دو دلیل معذور نمی‌دارد و بهانه را قبول نمی‌کند.

حجت ظاهری

«حجة ظاهرة» یک دلیل پروردگار دیدنی و آشکار است، «و حجة باطنة» اما یک دلیلش آشکار نیست و با چشم دیده نمی‌شود. «...اما الظاهرة فالرسل و الانبياء و الائمة...» دلیل یعنی راهنما و دلال یعنی کسی که فروشندگان و خریداران را به جنس تاجر راهنمایی می‌کند. حجت یعنی راهنما؛ یعنی نشان‌دهنده جاده. این معنی لغت دلیل و لغت حجت است. راهنمای ظاهر و آشکار که هدایت‌کننده است و مردم می‌بینند یا معارفش را در کتاب‌ها یا در کتاب‌های آسمانی می‌خوانند، پیغمبران و ائمه طاهرين علیهم السلام هستند.

حجت باطنی

«...و اما الباطنة فالعقول...» آن دلیل، راهنما و حجت باطن، عقل خود مردم است که اگر واقعا کسی در این دنیا تا آخر عمر صدای پیغمبری را نشنید و امامی را ندید، روز قیامت همین حجت بر او حاکم است که نمی‌گذارد خودش را معذور نشان بدهد.

راهنمایی‌های عقل

عقل، نه در یک حد محدود، بلکه در یک حد گسترده، یک راهنمایی‌هایی دارد. عقل فقط می‌گوید پدر یا مادری اگر از دنیا رفت، مال باقیمانده‌اش به بچه‌هایش می‌رسد. اما چگونه می‌رسد؟ این را عقل درک نمی‌کند. تقسیمش برای وحی است و وحی باید تقسیم بکند که یک پدری که از دنیا رفته به دختر، پسر، همسر یا پدر و مادرش اگر زنده هستند چقدر می‌رسد.



حر ابن یزید خطوط روشن عقل خودش را خوانده‌است؛ یعنی هدایت عقل و ندای وجدان را. این خواندن برای چیست؟ شنیدن برای چیست؟ این را بزرگان دین، تربیت‌شدگان، انبیاء خدا و ائمه طاهرين علیهم السلام، برای سیرورت بیان کردند.

شنیدن همراه با سیرورت

شنیدن برای شدن و خواندن برای شدن. این سیرورت اگر اتفاق نیفتد و من فقط بشنوم؛ خب شنیدن من با شنیدن بقیه حیوانات چه فرقی می‌کند؟ آنها هم می‌شنوند و نمی‌شوند. قرآن مجید می‌گوید که بعضی‌ها می‌شنوند اما شنیدن، شنیدن حیوانات است. من بیایم در گوش یک حیوانی بخوانم: ﴿...أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ...﴾^۱ صدا را می‌شنود ولی کار دیگر نمی‌کند. اما وقتی که می‌خوانم برای شدن: «أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ» من از بت‌پرستی به توحید حرکت می‌کنم. خیلی مسئله است این شدن که از جهنم به بهشت حرکت کنم و از پستی به بزرگی تغییر پیدا بکنم.

فهم ارث حضرت ابراهیم علیه السلام

اگر می‌گوییم: «السلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله» باید برای فهم این ارث سراغ حضرت ابراهیم علیه السلام برویم و ببینیم ایشان چه ارثی داشته که ابی عبدالله الحسین علیه السلام این ارث را به وراثت برده‌است. آن‌ها را که فهمیدیم، خواندیم، شنیدیم یا دانستیم؛ به عنوان یک ماموم ابی عبدالله علیه السلام ارث بر از ابراهیم بشویم.

اسوه حسنه

مگر ما هم می‌توانیم وارث ابراهیم علیه السلام بشویم؟ اگر ما نمی‌توانستیم وارث ابراهیم علیه السلام بشویم، چرا قرآن مجید کلمه "اسوه" را درباره ابراهیم علیه السلام آورده است: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ

۱. ﴿قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ انبیاء: ۱۰۸.

حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ...^۱ ای مردم عالم! ابراهیم علیه السلام برای شما سرمشق است که بیایید ارزش‌های او را بفهمید و ابراهیم بشوید. (البته در حد خودتان)

وراثت، عنوانی برای اهل ایمان

امام حسین علیه السلام در عظمت حسینی، وارث ابراهیم علیه السلام شد. ما هم در حد خودمان، وارث ابراهیم علیه السلام می‌شود. مگر در قرآن مجید درباره کل مومنین عالم نمی‌گوید: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ﴾^۲ مگر در قرآن نیست؟ یک عنوانی که خدا برای اهل ایمان ذکر کرده، وراثت است. «اولئک هم الوارثون» وقتی خدا در قرآن می‌گوید ابراهیم علیه السلام اسوه است، یعنی سرمشق است؛ یعنی شما مشق زندگی را از او بگیرید. در حد خودتان یک ابراهیم می‌شوید.

آیاتی در بیان ارزش‌های ابراهیم علیه السلام

اما بخشی از این ارزش‌ها را بیان می‌کنم. این دو آیه‌ای که برایتان قرائت می‌کنم، از نخبه آیات قرآن درباره حضرت ابراهیم علیه السلام است. دو روز است چند بار، حتی روی قرآن به این دو آیه مراجعه کردم، با اینکه آیه در ذهنم است؛ اما به اندازه‌ای این آیه نور و عظمت دارد و عرشی و ملکوتی است، انگار انسان نمی‌تواند از قرائت و دقت در جملاتش جدا بماند و انسان را می‌برد.

هفت خصلت و دو پاداش دنیوی و اخروی

هفت خصلت برای ابراهیم علیه السلام در این دو آیه بیان شده، دو پاداش دنیایی و آخرتی نیز برای او بیان شده‌است. از عجایب است که این دو آیه به طور صددرصد با وضع و حال ابی عبدالله علیه السلام هماهنگی کامل دارد. یعنی وقتی ما درباره این دو آیه بحث می‌کنیم، انگار درباره شخص ابی عبدالله علیه السلام صحبت می‌کنیم. انگار این دو آیه در حق او نازل شده‌است.

۱. ممتحنه: ۴.

۲. مومنون: ۱۰.



چگونگی شروع آیه

آیه با «ان» شروع شده، یعنی این مسئله یک مسئله قطعی، حتمی و مسلم است. اگر معمولی بود با «ان» شروع نمی‌کرد. شما در خلقت آسمان‌ها و زمین با این عظمت، در آیات قرآن «ان» را می‌بینید: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۱ یا ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ...﴾^۲ خیلی از آیات با «ان» شروع شده‌است: ﴿...أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ...﴾^۳

اولین خصلت: ابراهیم علیه السلام امت بود

خدا می‌خواهد دل ما را با نسبت به ابراهیم علیه السلام صاف کند. تمام مطالبی که در این دو آیه گفته می‌شود بی‌کم و زیاد در ابراهیم جلوه و تجلی داشته‌است. ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً...﴾^۴ این یک خصلت: ابراهیم علیه السلام، امت بود. امت بود یعنی چه؟ چهار معنای لطیف برای امت آمده است. دو آیه قرائت بشود تا به معانی جملات و الفاظ آیات برسیم.

دومین خصلت: قانتا لله

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَا يَزُكُّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۵ لبه تیز و محور جمله دوم این «الله» است، «قانتا لله» در مورد افراد زیادی می‌شود گفت: «قانت»، اما «الله» ندارند. عمده مسئله این است که ایشان از زمان جوانی «قانتا لله» بوده‌است. آن وقتی که پیغمبری خودش اعلام نشده بود، این قنوت لله را در بابل و نینوا که سرزمین پدر و مادری‌اش بوده،

۱. آل عمران: ۱۹۰.

۲. احزاب: ۵۶.

۳. زمر: ۵۲.

۴. نحل: ۱۲۰.

۵. نحل: ۱۲۰.

از کجا آورده‌است؟ او که در بین نمرودیان زندگی می‌کرد و در خانواده، عمویش نیز بت‌تراش و بت‌پرست بوده‌است؛ ابراهیم علیه السلام هم یتیم بود و در خانه این عمو بود. عمو کارخانه بت‌سازی داشت. این «قانتا لله» را از کجا آورده‌است؟

ابراهیم علیه السلام پیرو نوح علیه السلام بود

قرآن می‌گوید از کجا آورده‌است. سوره شعراء می‌گوید: دین ابراهیم علیه السلام دین نوح علیه السلام بود: **﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾**^۱ از طریق چه رشته‌ای از خانواده‌اش با دین واقعی نوح آشنا شده و در ارتباط بوده‌است را نمی‌دانیم؛ اما این خبر پروردگار است: **﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾**

لغت شیعه

دشمنان ما می‌گویند: لفظ "شیعه" ساخت این طایفه است. البته که دروغ می‌گویند. دشمنان، بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله تا به الآن دائم دروغ گفتند و می‌گویند. کلمه شیعه در قرآن مجید آمده‌است. در سوره مبارکه شعراء، در سوره مبارکه قصص و در آیات دیگر آمده‌است. در کتاب‌های مخالفین ما، لغت شیعه کم نیامده‌است، مکرراً نقل کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمومنین علیه السلام فرمود: «انت و شیعتک هم الفائزون»^۲ لغت به کار گرفته پروردگار و پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله است. بسیار هم برای ما افتخارآمیز است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ما را در زبان خودش شیعه خوانده است. این افتخار ما، تاج کرامت و عظمت است.

شیعیان

حضرت رضاء علیه السلام در حق ما فرموده‌است: «شیعتنا» شیعیان ما، یعنی ما را به خودشان وصل کردند. این افتخار بزرگی است که ما شیعه شیطان، شیعه شیطانی‌ها و شیعه مخالفان

۱. صافات: ۸۳.

۲. الامالی (صدوق)، ص ۱۶.

اهلبیت علیهم السلام نیستیم؛ این افتخار ماست که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «شیعتنا... خلقوا من فضل طینتنا» شیعیان ما از اضافه گل ما آفریده شدند. خدا وقتی گل ما چهارده نفر را خمیر کرد، یا فطرت ما را خمیر کرد، در این عالم هستی، به اندازه ما چهارده تا گل برداشت و اضافه‌تر برداشت؛ با آن گل ما چهارده تا را ساخت و با اضافه هم کل شیعیان واقعی ما را تا قیامت خلق می‌کند.

امتیاز شیعیان

این امتیاز برای ما است. ما در دعاهایمان استقامت در تشیع و پابرجا در شیعه بودن، شیعه مردن و شیعه وارد قیامت شدن را می‌خواهیم. برای ما افتخار است. هر کسی هر دروغی به ما می‌خواهد، ببندد. خدا، پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه‌طاهرین علیهم السلام در حق ما راست گفتند. هر کس شیعه واقعی است، زیر چتر صدق خدا، پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه‌طاهرین علیهم السلام است.

شیعه، قانتا لله می‌شود

«قانتا لله» نکته روشن شد. ابراهیم علیه السلام، شیعه بوده که «قانتا لله» شده‌است؛ غیر از شیعه راهی ندارد «قانتا لله» بشود، یا قانتا لهوای نفس می‌شود و یا قانتا للشیاطین می‌شود. شیعه «قانتا لله» می‌شود. ابراهیم علیه السلام «قانتا لله» است چون شیعه است، شیعه نوح علیه السلام است.

سومین خصلت: حنیفا

"حنیفا"، تمام عمرش در طاعت و عبادت مستقیم بود. عبادت و طاعت کج روانه نداشت. بسیاری از عبادت‌ها کج است، مثل عبادت منافقین و آن‌هایی که در حد لازم اخلاص ندارند. "حنیفا" یعنی «مستقیما فی طاعته»

۱. «عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: شِيعَتُنَا جُزْءٌ مِّنَّا خُلِقُوا مِنْ فَضْلِ طِينَتِنَا يَسُوءُهُمْ مَا يَسُوءُونَا وَ يَسْرُهُمْ مَا يَسْرُنَا فِإِذَا أَرَادْنَا أَحَدًا فَلْيَقْصِدْهُمْ فَإِنَّهُمْ الَّذِي يُوصِلُ مِنْهُ إِلَيْنَا».

بحار الانوار، ج ۶۵ ص ۲۴.

خصلت چهارم: غیر از خدا را عبادت نکرد

چهارم: ﴿...وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱ چشم به هم زدنی ابراهیم غیر از خدا را عبادت نکرد. با اینکه در خانواده بت پرست‌ها بزرگ شده بود، بت‌ها را مسخره می‌کرد و به عمویش که کارخانه بت‌سازی و بت‌فروشی داشت می‌خندید: ﴿...وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾. این‌ها نظریات خدا درباره ابراهیم است، ﴿...وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ به غیر از خدا رو نکرد و دل نداد و عبادت نکرد.

خصلت پنجم: شکر گزار تمام نعمات الهی

پنجم: آیه ۱۲۱ سوره نحل است. این چه صفت عظیمی است که یک عمری، آن هم عمر طولانی بالای صد سال انسان از این مقام انحراف پیدا نکند، ﴿شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۲ شکر گزار تمام نعمت‌های الهی بود. چطور می‌توانسته شکرش؟ این شکر در حیات ابراهیم لفظی نبوده و عملی بوده است.

خصلت ششم

"اجتبا" به عنوان یک بنده ویژه او را انتخاب کرده است، به عنوان خلیل: ﴿وَاللَّهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۳ "اجتبا" که پروردگار در تمام عالم هستی در آن روزگار، نظر کند و از مجموع، یک نفر را انتخاب کند و نفر دومی نباشد. یک نفر در کل شایسته "اجتبا" شد.

خصلت هفتم

«وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» به اندازه‌ای این انسان، مقام عبودیتش قوی بوده است که پروردگار می‌گوید: (فاعل "هداه" خود حضرت حق است)، خودم او را به صراط مستقیم

۱. نحل: ۱۲۰.

۲. نحل: ۱۲۱.

۳. نساء: ۱۲۵.



راهنمایی کردم. این صراط مستقیم چیست که پروردگار عالم می‌گوید ابراهیم علیه السلام را به صراط مستقیم هدایت کردم؟ این چه راهی است؟ در سوره انعام می‌فرماید: ﴿وَأَنْهَىٰ عَنْ هَذَا صِرَاطِي...﴾^۱ این راه خود من است. صراط مستقیم، راه خود من است. حالا خدا را بسنجید تا عظمت راهش معلوم بشود.

پاداش ابراهیم علیه السلام

اما دو پاداش: ﴿وَأْتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً...﴾^۲ کلمه "حسنة" الف و لام ندارد. این یک معنی جامعی دارد. اگر می‌گفت "الحسنة" یعنی فلان خوبی معین را در دنیا به او پاداش دادم؛ اما "حسنة" یعنی همه خوبی‌ها را در دنیا به او پاداش دادم. ﴿...وَأِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۳ در قیامت این شخص، از گروه شایستگان و از بندگان من است. نوبت می‌رسد به توضیح دو آیه و در مرحله بعد نوبت به تطبیق آیه با وجود مبارک حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام می‌رسد. تا توفیق خدا رفیق راه بشود در جلسه بعد جستجوی بیشتری در حقایق این آیه با همدیگر داشته باشیم.

روضه خرابه شام

من دیگر در وضعی نیستم که مصائب ابی عبدالله علیه السلام را خیلی توضیح بدهم، طاقتم یک مقدار کم شده‌است. وجود مبارک زین العابدین علیه السلام خرابه را که توضیح می‌دهند جگر خراش است، که چه وضعی داشتند در آن خرابه، چه کسانی؟ آنهایی که عزیزترین خاندان عالم هستی بودند. چه کسانی را خرابه‌نشین کردند؟ آدم طاقت ندارد بشنود.

من از تصویر این غم ناتوانم که تحریرش زده آتش به جانم

۱. انعام: ۱۵۳.

۲. نحل: ۱۲۲.

۳. همان.

ارث معنوی سیدالشهداء علیه السلام

هشتاد و چهار زن و بچه، من ظاهرش را اول بگویم که صبحانه‌شان، نهارشان و شامشان چطور بوده‌است. یک دانه رختخواب به این‌ها نداده بودند. این‌ها روی لباس‌هایشان روی خاک می‌خوابیدند. محاصره هم بودند و آزاد نبودند که از خرابه بیرون بیایند و دوباره برگردند. خرابه طاق نداشت و آفتاب روز دمشق گرم و سوزان بود. شب باد خنک می‌وزید. زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: بچه‌های ما پوست انداخته بودند. خود دیدن این بچه‌ها، شما برادران و مادران! دختر کوچک دارید، خواهر کوچک دارید، یک وقت به صورتش خراش بیفتد می‌دانید آدم چه حالی می‌شود؟ تا از بیرون می‌آید می‌بیند بچه یک جایش قرمز است، آدم می‌پرد بغلش می‌کند: بابا چه شده؟ آن وقت هر روز و هر شب این صورت‌های پوست انداخته را زین العابدین علیه السلام می‌بیند، زینب علیه السلام می‌بیند، کلثوم علیه السلام می‌بیند، نمی‌دانم منهال ابن عمرو کوفی^۱ است یا کس دیگر است، می‌گوید: کنار خرابه بودم و زین العابدین علیه السلام بیرون ایستاده بود. دیدم عمه‌اش آمد و گفت: برادرزاده جان! برگرد. الان کارمندان یزید می‌رسند. دیگر بدن تو طاقت تازیانه ندارد.

۱. منهال بن عمرو، از طایفه بنی اسد و کوفی بود و از امام سجاده علیه السلام روایت می‌کرد. او را از اصحاب امام سجاده علیه السلام و امام باقر علیه السلام شمرده‌اند.

منهال، یکی از هواداران اهل بیت علیهم السلام بود که در شام می‌زیست. در روزهایی که اسرای اهل بیت در خرابه شام بودند، روزی امام سجاده علیه السلام بیرون آمد و با او برخورد کرد و گفتگوهایی میان آن دو انجام گرفت و امام، از مظلومیت اهل بیت و شداید دوران اسارت سخن گفت.



جلسہ چہارم

سرمشق بودن امام حسین علیہ السلام

گوهرهای این دریا

جمله ملکوتی «السلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله». با توجه به آیات قرآن و روایات درباره ارزش‌های وجود مبارک حضرت ابراهیم علیه السلام به نظر دریای پرگوهری می‌رسد که به قول پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این گوهرها از این دریا با کشیدن تمام نمی‌شود. بنده فکر می‌کردم بتوانم در سه جلسه گذشته، آیه شریفه را آنگونه که هست توضیح بدهم و با وجود مبارک ابی عبدالله علیه السلام تطبیق بکنم و تمام بشود.

اما «ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم / ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد / این مدعیان در طلبش بی‌خبرانند...»^۱ چه باید کرد که شخصیت ابی عبدالله علیه السلام در این ارث‌بری از ابراهیم علیه السلام در عقل، فکر و حتی خیال ما که خیلی قدرتمند است، نمی‌گنجد.

۱. اصل شعر:

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز	کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
این مدعیان در طلبش بی‌خبرانند	کان را که خیر شد خیری باز نیامد
ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم	وز هر چه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم
مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر	ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

عجز قدرت خیال

خیال خلق می‌کند. انسان می‌تواند الان به اندازه کل ظرف جهان، طلا فرض بکند که در این ظرف پر است، این قدرت خیال است؛ اما پر خیال هم اینجا شکسته است و زخم دارد. این عظمت و گستردگی مطالب، ما را وادار می‌کند که بگوییم:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

مسائل در رابطه با ایشان، گاهی برای ما معنی نمی‌شود.

زیارت امام حسین علیه السلام

امام صادق علیه السلام به یکی از اصحابشان فرمودند: حضرت حسین علیه السلام را زیارت می‌کنید؟ عرض کرد: یا بن رسول الله علیه السلام! خودتان زیارت می‌کنید؟ فرمود: چگونه زیارت نکنم کسی را که خدا او را زیارت می‌کند؟^۱ چیست معنی زیارت خدا؟ درود است؟ اگر درود است که خدا در سوره احزاب به ما مردم مومن هم درود فرستاده است. این معنا اختصاصی نیست: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَةٌ...﴾ این متن قرآن است.

درود و رحمت عام است

خدا به شما مردم مومن و فرشتگانش درود می‌فرستد. معنی زیارت اگر درود است که این یک معنی عامی است. ویژه ابی عبدالله علیه السلام نیست. ما هم مورد درود هستیم. معنی زیارت

۱. عن صفوان الجمال قال قال لي أبو عبد الله علیه السلام لما أتى الحيرة هل لك في قبر الحسين علیه السلام قلت و تزوره جعلت فداك قال و كيف لا أزوره و الله يزوره في كل ليلة جمعة يهبط مع الملائكة إليه و الأنبياء و الأوصياء و محمد أفضل الأنبياء و نحن أفضل الأوصياء فقال صفوان جعلت فداك فتزوره في كل جمعة حتى تدرك زيارة الرب قال نعم يا صفوان أُلزم ذلك يكتب لك زيارة قبر الحسين علیه السلام و ذلك تفضيل و ذلك تفضيل؛ «كامل الزيارات، ص ۱۱۲.

۲. احزاب: ۴۳.



خدا، رحمت خداست؟ که در سوره بقره می‌فرماید من درود و رحمت را با همدیگر به اهل صبر می‌فرستم: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۱ «اولئك عليهم» یعنی من و شما: «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»^۲ معنی اش رحمت است؟ رحمت که عام است و برای همه است.

گریه بر امام حسین علیه السلام

و آیا درباره هیچ پیغمبر و امامی زیارت خدا هم وارد شده‌است؟ خیر، این یک ویژگی است که نمی‌دانیم چیست. یکی از پریمی‌ترین گریه‌ها، گریه از خوف خدا و خشیت خداست. در زمان سحر، این گریه فقط و فقط برای انسان است، همین. اما گریه بر حضرت سیدالشهدا علیه السلام برای کل موجودات عالم است. زین العابدین علیه السلام فرمود: او را کشتید، کسی بود که آسمان‌ها برایش گریه کردند، زمین گریه کرد، ماهیان دریا گریه کردند، پرندگان هوا گریه کردند، بهشتی‌ها گریه کردند، درختان گریه کردند.^۳ این امتیاز است.

تطبیق خصلت های ابراهیم علیه السلام و امام حسین علیه السلام

در آیه ۱۲۰ و ۱۲۱ سوره نحل پروردگار عالم هفت حقیقت را برای ابراهیم علیه السلام بیان می‌کند و دو پاداش را، که روی هم نه مطلب می‌شود. امام علیه السلام دقیقا این نه حقیقت را به ارث برده‌است. بخش‌هایش را برایتان بگویم و تطبیق بکنم. به اندازه کوچکی خودم و به اندازه اندکی علمم حرف می‌زنم.

۱. بقره: ۱۵۶.

۲. بقره: ۱۵۷.

۳. سخن حضرت چنین است: «فَلَقَدْ بَكَتِ السَّمَاوَاتُ لِقَتْلِهِ وَ بَكَتِ الْبِحَارُ بِأَمْوَاجِهَا وَ السَّمَاوَاتُ بِأَرْكَانِهَا وَ الْأَرْضُ بِأَرْجَائِهَا وَ الْأَشْجَارُ بِأَعْصَانِهَا وَ الْحَيَاتُ وَ لُجَجُ الْبِحَارِ وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ أَجْمَعُونَ.» بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۸ و لهوف علی قتلی الطوفوف، ص ۲۰۱.

امت بودن

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً﴾، این حرف پروردگار است، ارزیابی خدا راجع به ابراهیم علیه السلام است؛ آیه با «إِنَّ» شروع شده است. تمام ادات ادبی قرآن، به صورت حکیمانه در آیات است و باید ترجمه بشود. چون بی‌علت که نیست، قرآن فصیح‌ترین زبان عالم هستی است، پروردگار حرف می‌زند. او دارد می‌گوید: «إِنَّ»، برای اینکه خیال ما را راحت بکند که هر نوع شکی و تردیدی را نسبت به کمال ابراهیم علیه السلام که انسان کل‌الکمال بود، برطرف کنیم. یک نفر بود، «إِنَّ اِبْرَاهِيمَ»، یقیناً، قطعاً و مسلماً، ابراهیم علیه السلام که یک فرد است، «كَانَ أُمَّةً»، امت بود، امت یعنی چه؟ ما باید سراغ روایات و سخنان کسانی که سالک الی‌الله بودند برویم. یک نوری داشتند که این حرف‌ها را درک می‌کردند. ما کارمان درک کردن لغت است. درک حقیقت غیر از درک لغت است.

اسوه

یک معنای امت این است که ابراهیم علیه السلام برای تمام انسان‌ها، برای همه کارهایشان هر کاری انسان در این عالم دارد، سرمشق و معلم خیر بود. سرمشق به لغت عربی می‌شود «اسوه»، لغت اسوه را خدا در یک سوره دیگر برای ابراهیم علیه السلام ذکر کرده است: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ...﴾^۱

امام حسین علیه السلام سرمشق انسان‌ها

از مکه تا کربلا، نمی‌دانم چند بار ولی مهم‌ترین کتاب‌هایمان نوشتند که حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام اعلام کردند: «لکم»^۲ یعنی برای شما کل انسان‌ها از الانی که من

۱. ممتحنه: ۴.

۲. قال الحسین علیه السلام: «أيها الناس إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «من رأى سلطاناً جائراً مستحلاً لحرم الله ناكثاً لعهد الله مخالفاً لسنة رسول صلى الله عليه وآله يعمل في عباد الله بالاثم والعدو إن فلم يغيّر عليه بفعل ولا قول كان حقاً على الله أن يدخله مدخله» ألا وإن هؤلاء قد لزموا طاعة الشيطان وتركوا طاعة الرحمن و



دارم می‌گویم تا روز قیامت: خدا در وجود من برای کل شما انسان‌ها و برای کل کارهایتان، سرمشق قرار داده‌است. این گفتار ابی عبدالله (ع) است.

برای رشد کردن به امام حسین (ع) نیازمندیم

بعضی‌ها یک حرف باطلی می‌زنند. وقتی صحبت می‌شود که برای خوب شدن، برای رشد کردن، برای سیر کردن، برای به کمال رسیدن و برای سلوک الی الله، حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) را مثل می‌آورد؛ که ایشان نمونه عالی و کامل ارزش‌ها هستند. اما جواب می‌دهند: آقا ما کجا امام حسین (ع) کجا؟ یعنی برخلاف حرف خدا بین خودشان و حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) فاصله می‌اندازند. بین دنیا و آخرت، بین مشرق و مغرب عالم فاصله می‌اندازند که ما کجا، حسین (ع) کجا. این حرف کاملاً غلط است.

همه انسان‌ها در مقام ماموم بودن

وجود مبارک ابی عبدالله (ع) بر پایه ارزش‌هایی که از آدم (ع)، نوح (ع)، ابراهیم (ع) و از انبیاء بعد که در زیارت وارث مطرح است، مقام امامت پیدا کرده‌است. ما در چه مقامی هستیم؟ ما در مقام ماموم بودن هستیم و بالاتر نمی‌رویم. ما اگر توان بالاتر رفتن داشتیم، به ما هم می‌گفتند: «...إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...»^۱، تو هم امام هستی، اما تا لحظه مرگمان ماموم می‌مانیم، ماموم یعنی چه؟ موجودی که امام برایش قرار داده شده است.

→

أظهروا الفساد و عطلوا الحدود و استأثروا بالفيء، أحلوا حرام الله و حرموا حلاله و أنا أحق من غير؛ و قد أتتني كتبكم و قدمت علي رسلكم ببيعتكم انكم لا تسلونني و لا تخذلونني، فان تمتمت علي ببيعتكم. تصيبوا رشدكم فانا الحسين بن علي و ابن فاطمة بنت رسول الله (ص)، نفسي مع أنفسكم و أهلي مع أهليكم فلکم في اسوة. و ان لم تفعلوا و نقضتم عهدكم و خلعتم ببيعتي من اعناقكم فلعمري ما هي لكم بنكر لقد فعلتموها بأبي و اخي و ابن عمي مسلم و المغرور من اغتر بكم، فحظكم اخطأتم و نصيبكم ضيعتم. و من نكث فانما ينكث علي نفسه و سيغني الله عنكم و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته». تحف العقول، ص ۵۰۵.

۱. بقره: ۱۲۴.

دلیل قرار دادن امام برای انسان‌ها

خداوند امام را برای چه قرار داد؟ «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا...»^۱، برای اینکه ما را به صراط مستقیم الهی هدایت کند و کمال هدایت ما هم به این است که به امام اقتدا بکنیم. امام اهل نماز بوده است: «اشهد انک قد اقامت الصلاة...»^۲ ماموم واجب است نمازخوان بشود. امام بخیل نبوده و دست و دل‌باز بوده: «و اتیت الزکاة» من نباید بخیل بمانم. امام اهل امر به معروف و نهی از منکر بوده است پس من هم باید اقتدا بکنم، زبانم را به کار بگیرم و از زن و بچه‌ام گرفته تا دوستانم و مردم غریبه را تشویق کنم به انجام خوبی‌ها، بپرهیزانم از انجام زشتی‌ها و بدی‌ها. این اقتدای به امام است. ما امام نمی‌شویم اما می‌توانیم ماموم خیلی خوبی شویم. این هفتاد و دو نفر چه بودند؟ بهترین ماموم!

لزوم آگاهی از شرح حال امام حسین علیه السلام

بالاخره ما اگر بخواهیم مثل ابی عبدالله علیه السلام اهل خیر بشویم، باید از شرح حال ایشان آگاهی پیدا بکنیم. همه زندگی ایشان را که نمی‌شود در منبر بیان کرد. همه کتابها را هم نمی‌شود خواند. اقلا بالای چند هزار کتاب راجع به ابی عبدالله علیه السلام نوشته شده است؛ ولی در حدی که می‌شود با روش، منش، اعمال و رفتار ایشان، آشنا شد و همان را به کار گرفت، می‌شود.

دوستدار و حمایت‌گر ضعیفان

ایشان به شدت عاشق یتیمان بودند، کار می‌کردند برای یتیمان. به شدت عاشق آن‌هایی بودند که مردم به آن‌ها توجه نمی‌کردند. بیشتر مردم به چه کسانی توجه نمی‌کنند؟ به افراد ضعیف و پایین دست، یا آستینش پاره است، یا یک لنگه کفشی، یا لباسش کهنه است، یا باربر است یا یک شغل ضعیفی دارد؛ اما امام علیه السلام عاشقانه با این طبقات خیلی پایین رفتار می‌کردند. امام علیه السلام که عظیم العظما است. به خدا قسم جای حقیقت وجودی ابی عبدالله علیه السلام در این عالم تنگ بوده است.

۱. سجده: ۲۴.

۲. بخشی از زیارت امام حسین علیه السلام.

هم سفره شدن با باربران

این عظمت در کوچه می‌رود. یک مشت باربر مغازه‌های مرکزی مدینه یک سفره کهنه پارچه‌ای را روی خاک کوچه پهن کردند و دایره‌وار دورش نشستند و نهار آن روزشان نان خشک بود. ابی عبدالله (ع) سواره داشت می‌آمد. یکی از این باربرها گفت بروم تعارفش کنم بیاید با ما نهار بخورد. مثلاً یکی بهش گفت که خوابت واقعا خیر است، کی را می‌خواهی دعوت کنی؟ در جمع کی بیاید؟ تو نمی‌دانی این کیست؟ گفت: من می‌روم می‌آورم. یعنی می‌داند که این وجود مقدس عاشقانه طبقات پایین را نگاه می‌کند و به عزیزدردانه‌های بی‌جهت و متکبران کاری ندارد. می‌داند که در نشست و برخاست با این‌ها رضایت خدا است. آمد جلو و گفت: یابن الرسول الله (ع) نهار خوردید؟ فرمود: نه، گفت: سفره پهن است، تشریف بیاورید. فرمود: باشد. پیاده شد، کجا نشست؟ خب بغل یک دانه از باربرها روی خاک. بیچاره‌ها زیرانداز نداشتند، چند لقمه نان خشک خورد، فرمود من دعوت شما را پذیرفتم. شما دعوت من را می‌پذیرید؟ فردا بیاید خانه من.

بدین مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست

حسین (ع) ما را دعوت کند، و بعد هم بگوید خصوصی بیاید خانه‌ام و بعد بیاید خانه بگوید بهترین غذا را آماده کنید که مهمان دارم. هدیه هم آماده کنید. حالا لباس بوده، کفش بوده یا پول بوده‌است. این روش امام (ع) است.

باید بندگان خدا را به حساب بیاوریم

ما نمی‌توانیم؟ ما کجا و ابی عبدالله (ع) کجا، چرا نمی‌توانیم؟ خوب هم می‌توانیم. آن وقت مردم! چنین نگاهی که ابی عبدالله (ع) به طبقات پایین داشته‌اند را اگر ما به طبقات پایین داشته باشیم، خدا می‌داند دعای آن‌ها در حق ما و زن و بچه‌ها و دنیا و آخرتمان چه کار می‌کند. عباد خدا را به حساب بیاوریم از حساب نیندازیم.

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۸۹.

ارث‌بری امام حسین علیه السلام از ابراهیم علیه السلام

ضعیف را به حساب بیاوریم و از حساب نیندازیم. یتیم را به حساب بیاوریم و از حساب نیندازیم. او اسوه است، اسوه بودنش را از ابراهیم علیه السلام به ارث برده است. ابراهیم علیه السلام سفره می‌انداخت ظهر، شب، یک وقت مهمان نمی‌آمد یا می‌آمد. در کوچه، ابراهیم علیه السلام یا می‌ایستاد یا می‌نشست، تا یک گرسنه بیاید رد بشود. دیگر "رنگ رخساره خبر می‌دهد از سرّ ضمیر"، با چه عشقی به رهگذر می‌گفت: غذا خوردی؟ من هم تنها هستم بیا با همدیگر غذا بخوریم. غذا خوردن با همدیگر لذتی دارد.

لقب حضرت سلیمان علیه السلام

شما لقب حضرت سلیمان علیه السلام را می‌دانید، انبیاء هر کدام یک لقبی دارند: ابراهیم خلیل الله، موسی کلیم الله، عیسی روح الله، سلیمان حشمت الله. حشمت الله یعنی نمایی از حکومت و جلال و جبروت پروردگار. عین یک قطره مقابل یک اقیانوس، برای اینکه حالا عظمت، ملک و فرمانروایی او را به ذهن ما نزدیک بکنند، حشمتی به او داده بودند، درست است؟ حشمت الله با چه کسانی نشست و برخاست داشت؟ حتما هر روز با امرا و وکلا و وزرا، محل فرمانروایی در فلسطین بود. وقتی این را خواندم، چقدر برایم لذتبخش بود، چون هنوز خودم این کار را که می‌کنم، می‌بینم در وجودم تولید نور می‌شود. کارش که در حکومت تمام می‌شد، تک و تنها با لباس معمولی، می‌گشت. حالا به قول آن زمان یک معبدی را پیدا می‌کرد و به قول ما یک مسجدی را.

نماز جماعت در زمان حضرت مریم علیه السلام

آن وقت‌ها هم نماز جماعت بود. در آیات قرآن ملاحظه کردید که خدا به مریم علیه السلام امر می‌کند: ﴿...وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾^۱ یعنی در نماز جماعت شرکت کن، این نماز جماعت یادگار

از زمان موسی ابن عمران است. مریم علیها السلام تازه عیسی علیه السلام را به دنیا آورده بود که خدا بهش می گوید: «...وارکی مع الراحین» نماز جماعت بود و دسته جمعی عبادت می کردند و دعا می خواندند.

تهی دست هستم

«سلیمان با چنان حشمت نظرها بود با مورش» سلیمان حشمت الله، در صف جماعت مردم می آمد، مسجدها هم که برق نداشت. چراغ موشی گوشه مسجد سوسو می زد. به زحمت در غروب مردم چهره های همدیگر را می دیدند. در هر جمعیتی می رفت، فرد کناری، حس می کرد این آدم باوقار، سنگین و خاصی است، علاقه پیدا می کرد با او آشنا بشود و اسمش را بپرسد، رسمش را بپرسد. در احوالاتش هست که هر جا رفت و در این مردم پایین اجتماع نشست، فرد کناری اش گفت: شما کی هستید؟ دلم می خواهد بشناسمت. یک جواب بیشتر به مردمی که نمی شناختند، نداد. آن هم اینها وقتی حرف می زدند چشمشان پر از اشک می شد. می فرمود: انا مسکینه من المساکین، من یک زمین گیر مثل بقیه زمین گیرهای دنیا هستم، من هم یک تهی دست و فقیر هستم. این جوابش بود.

رفیق های خدا

نشستن با باربرها، چیزی از انسان کم می کند؟ خدا در بین این بندگان پابرهنه، یک رفیق هایی دارد. من این رفیق ها را گاهی پیدا کردم؛ این که می گویم، راهش را رفتم و می گویم. رفیق هایی دارد که انسان متعجب می شود، چه رفیق هایی! یک پابرهنه ای را پیدا کردم که پانزده سال با او بودم. کارش هم باربری بود، هر سه شبانه روزی یک بار کل قرآن مجید را با گریه ختم می کرد. سر هفته پول های باربری اش را می ریخت و می شمرد. می دید دو برابر مخارج یک هفته اش است. به صورت ناشناس به مستحق شرعی می داد.

«انا مسکین من المساکین»



سالک مسلک امام علیه السلام

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً...﴾^۱ یعنی سرمشق، یعنی معلم خیر. ما باید ماموم بودن خودمان را در حد ظرفیت خودمان کامل بکنیم؛ که طبق قرآن در روز قیامت ابی عبدالله علیه السلام که حرکت کرد، مثل آهن و آهنریا ما را دنبال خودش جذب بکند. ماموم واقعی امام باشیم. آنجایی که خدا می‌برد، ما را هم ببرد. این خاصیت ماموم واقعی است که مجذوب امام است. در حوزه جاذبه امام است و سالک مسلک امام است.

روضه حر بن یزید ریاحی

چطور مجذوب ابی عبدالله علیه السلام بودند! این مطلب را جدید دیدم ندیده بودم. امام علیه السلام کنار خیمه ایستاده بود، تازه آمده بودند بیرون و توجهی به جلو نداشتند. حضرت علیه السلام، مثل اینکه این طرف و آن طرف خیمه را نگاه می‌کردند، دیدند یک کسی یک مرتبه با همه بدن روی خاک افتاد؛ با همه روی بدن، یعنی پیشانی تا پا روی خاک. خیلی آرام و با محبت، فرمودند: کیستی؟ گردش را از روی خاک بلند کرد در حالی که صورت روی خاک بود، وقتی بلند کرد، ابی عبدالله علیه السلام دید حر است. فرمود: «ارفع راسک»، سرت را بلند کن. بلند شد و با خود گفت: اول خیال خودم را راحت بکنم. سوال کرد: «یا بن الرسول الله علیه السلام هل لی من توبه؟»^۲ در باز است به روی من؟ توبه برای من هست؟ چی فرمود امام؟ فرمود هست یا نیست؟ وقتی گفت توبه برای من هست؟ امام علیه السلام فرمود: «انت سعید فی الدنيا و الآخرة»^۳ یعنی چند قدم خالصانه به طرف ابی عبدالله علیه السلام بیا، می‌شوی: «سعید فی الدنيا و الآخرة»، چند قدم معمولی، که مطیع امام بشوی، مرید امام بشوی، عرض کرد: حسین علیه السلام جان! نمی‌خواهم بمانم، به من اجازه بدهید بروم و جانم را قربان کنم. من

۱. نحل: ۱۲۰.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۹.

۳. «أَنْتَ حُرٌّ كَمَا سُمِّيتَ فِي الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ». بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۹.



جریمه هم باید بدهم، چون از همه دیرتر آمدم؛ از همه زودتر باید بروم. فرمود: حرّ تو مهمان ما هستی، گفت: حسین علیه السلام جان! شما مهمان نبودید؟ اصرار کرد و اجازه گرفت. باز در کتاب‌هایمان دیدم وقتی که از ابی‌عبدالله علیه السلام خیالش راحت شد به جای اینکه مستقیم اسب بدواند طرف میدان، پیاده آمد طرف قمر بنی هاشم علیه السلام، این‌ها شفاعت دار بقاء هستند، به محضر قمر بنی هاشم علیه السلام احترام کرد و عرض کرد: آقا! من را می‌برید کنار خیمه خواهرتان؟ یاد می‌دهد حر که اگر می‌خواهید پرونده صاف صاف بشود، متوسل به قمر بنی هاشم علیه السلام شو و بعد دعای زینب کبری علیه السلام را بدرقه راحت کن. گفت: بیا برویم، بیرون بایست، رفتند داخل: خواهر! حرّ آمده‌است، می‌خواهد از شما عذرخواهی کند. حر را دعا کرد، حر رفت میدان و توقعی نداشت ابی‌عبدالله علیه السلام بیاید سرش را به دامن بگیرد، با آن کاری که کرده بود؛ اما یک مرتبه دید یک دستی سرش را از روی خاک برداشت، روی دامن گذاشت و دستمالش را درآورد، به زخم پیشانی حر بست، حسین علیه السلام جان! تو آمدی سر حر را از روی خاک برداشتی، سر غلام سیاه را برداشتی. اما وقتی خودت میان گودال بودی یک نفر آمد سرت را از روی خاک برداشت، آن هم شمر بود...

جلسه پنجم

ارزش های سیدالشهدا علیهم السلام

تمام ویژگی‌های پدر همه انبیاء، حضرت ابراهیم علیه السلام را، وجود مبارک ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام به ارث بردند. ویژگی‌های ابراهیم علیه السلام در بسیاری از آیات قرآن، در سوره‌های متعدد بیان شده‌است. از عظمت، ارزش‌ها، خصائل و خصوصیت‌های او، انسان شگفت‌زده می‌شود. خود را فقط می‌تواند با این جمله آرام کند و از آن حیرت و شگفت‌زدگی که این همه ارزش در وجود یک نفر فقط و فقط به توفیق، عنایت و نگاه خاص خدا به او بوده‌است. علتش هم این است که لیاقت و شایستگی نشان داد.

ابراهیم علیه السلام تشنه حقایق بود

انسانی که تشنه است، نمی‌نشیند و ناآرام است؛ دنبال آب می‌رود، آب را که یافت، می‌نوشد و آرام می‌شود. ابراهیم علیه السلام تشنه همه حقایق بود. این تشنگی اجازه نمی‌داد که کاری نکند، کوشید و زحمت کشید، فعالیت کرد در راه عبادت و خدمت. چقدر زیبا می‌گوید قرآن: ﴿وَأَنْ يَأْتِيَ الْإِنْسَانَ إِلَّا مَسْعَىٰ﴾^۱ محصول کوچکتان در اختیاران قرار می‌گیرد. بدون حرکت، زحمت، بدون خواستن و بدون فعالیت، توقع تحصیل چیزی نباید داشت.

۱. نجم: ۳۹.



انسان بی حیا

به موسی ابن عمران فرمود که چقدر بی‌حیاست انسانی که بدون زحمت، کوشش و بدون رنج بردن، به بهشت من طمع دارد. این روایت است. همه آیاتی که در وسط، یا پایانش این جمله را می‌بینید: «جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها»، در ابتدای آیه آمده‌است: «الذین امنوا و عملوا الصالحات» یا «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یدخلون الجنة»

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود	مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد
برو کار می‌کن مگو چیست کار	که سرمایه جاودانی است کار
تا رسد دستت به خود، شو کارگر	چون فتی از کار خواهی زد به سر

این هم حرف حکما:

برگ عیشی به گور خویش فرست	کس نیارد ز پس تو پیش فرست
گر خود نکنی بر خود رحمی	امید مدار ز دیگر کس

انبیاء خدا قبل از اینکه پیغمبری‌شان اعلام بشود، زحمت کشیدند. رنج بردند. فکر کردند. خدمت کردند؛ تا به این مقامات والا رسیدند.

سرمشق در همه چیز

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً...﴾^۱ او یک امت بود برای کلمه امت چهار تا معنا ذکر شده که یکی از آنها این است: سرمشق بود در اخلاق، ایمان، رفتار و اعتمادش به پروردگار عالم. چون هر کاری که می‌کرد کامل می‌کرد، جامع بود کارش، از زمان جوانی‌اش تا زمان از دنیا رفتنش، در هیچ حرکتش عیب و نقص وجود نداشت. ما به زبان امروزی می‌توانیم با اسوه بودن او کپی او بشویم.



باید ابراهیم بشویم

اما در حد خودمان، او ابراهیم علیه السلام بسیار بزرگ بود، ما بشویم ابراهیم کوچک، بالاخره ابراهیم بشویم. در همه امور می‌توانیم. از کجا من می‌گویم می‌توانیم؟ در حالی که خیلی‌ها فکر می‌کنند نمی‌توانند و نمی‌شود، از همین کلمه اسوه‌ای که در یک سوره دیگر خدا برایش گفته است: ﴿...أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ...﴾^۱ برای کل شما در ابراهیم علیه السلام سرمشق است، خب ما می‌توانیم از این سرمشق پیروی کنیم. این یک معنا که حضرت سیدالشهدا علیه السلام هم دارند، در همه زندگی، برای شما سرمشق است. در مبارزه با ظلم، در امر به معروف و نهی از منکر، در رفتار با زن و بچه، در رفتار با یتیم، در رفتار با مردم، در رفتار با خدا و نعمت‌ها.

اولین روز مدرسه

یک گوشه رفتارش را برایتان نسبت به فرزندش بگویم. البته این روایتی که نقل شده در ارتباط با وجود مبارک زین‌العابدین علیه السلام نیست؛ اولین روزی است که یکی از فرزندان‌شان به مدرسه رفته‌است، چون اعتقاد ما شیعه این است که علم امام، علم ارثی است؛ از پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمومنین علیه السلام از امیرالمومنین علیه السلام به امامان و بعد هر امامی، تمام حقائق علمی‌اش را به اذن الله به امام بعد انتقال می‌دهد. این بچه‌ای که به مدرسه رفته بود، جزء حوزه امامت نبود. کلاس تعطیل شد و بچه آمد. روز اول، بچه را صدا کرد، البته صدای او که سخن عشق بود و سخن محبت بود، پنجاه و هفت سال در دنیا زندگی کرد و یک تلخی کسی ازش ندید، در خانواده که در کمال محبت بود. با آن حال و وضعی که بچه را صدا کرد نشان‌دهنده در دامنش، یعنی به ما پدرها درس می‌دهد؛ بچه‌ای که روز اول از خانه بیرون و حالا برگشته‌است را چگونه با او برخورد بکنید.

۱. ممتحنه: ۴.

دامن پاک پدر

دامن پدر برای بچه ایجاد احساس می‌کند و آرامش می‌دهد. بوی پدر، آغوش پدر، دامن پدر و همچنین در مورد مادر قوی‌تر است. بچه را نشاند در دامنش، حالا شش سالش بوده یا هفت سالش بوده‌است؛ در هر سنی، پدر نباید ملاحظه بکند که حالا بزرگ است و خوب نیست بغلش بگیرم؛ نه خیلی خوب است. سوال کرد: عزیز دلم مدرسه بودی؟ گفت: بله، پرسید: معلم‌تان سر کلاس بود؟ گفت: بله، پرسید: امروز که روز اول مدرسه بود، چیزی هم یادتان داد؟ گفت: بله، پرسید: یاد گرفتی؟ گفت: بله، گفت: می‌خوانی برای بابا؟ گفت: می‌خوانم، بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين... غیر المغصوب عليهم و لضالین. امروز این را به من یاد داد. حالا کار بعدش را ببینید، درس بعدش را ببینید: اولاً چه فضایی در خانه ایجاد کرد که این فضا در مغز و مشاعر بچه برود که با معلم چگونه باید برخورد کرد. حالا یا معلم، خداست یا معلم، انبیاء یا معلم، ائمه علیهم السلام یا معلم من، پدرم است و یا معلم، عالم محل است که دائم من را پاکسازی می‌کند و دین به من یاد می‌دهد، حلال و حرام یاد می‌دهد و اخلاق یاد می‌دهد. یا معلمم معلم کلاس درس است. همان روز یک وضعی را در خانه ایجاد کرد که هم درس باشد تا قیامت برای شیعانیش، و هم در مشاعر بچه اثر بگذارد که با معلم باید بهترین رفتار را کرد؛ چون معلم با علمی که به آدم انتقال می‌دهد، حیات‌بخش به انسان است.

ارزش معلم

فرمودند: معلمش را دعوت کنید. ظاهراً اسم معلمش "عبدالرحمن سلمی" بود. آمدند و گفتند: حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام با شما کار دارد. آمد و اتفاقاً وقتی هم آمد که یک چندتایی از افراد و اصحاب خدمت حضرت علیهم السلام بودند، به معلم فرمودند: دهانت را باز کن. در مشت خودشان اشیاء قیمتی گذاشتند، (حالا عقیق بوده، فیروزه بوده یا درهم و دینار بوده)، دهان معلم را پر کردند، یعنی دهانی که توحید و قیامت و صراط مستقیم و دشمن



را به بچه من شناسانده‌است؛ این دهان ارزش دارد پر از جواهر بشود. توحید یاد داده‌است: «بسم الله الرحمن الرحيم» حمد یاد داده‌است: «الحمد لله رب العالمين» رحمانیت و رحیمیت خدا را انتقال به فکر بچه من داده‌است، «ایاک نعبد» عبادت واقعی را یادش داده‌است. «صراط مستقیم» را یادش داده‌است و دشمن را به او شناسانده‌است: «مغضوب علیهم و ضالین»، این دهان می‌ارزد که پر از جواهر بشود.

دهان مثبت

یعنی دهان‌هایتان را همیشه آماده کنید تا خدا پر از جواهر کند. آن حرف‌هایی که از دهانتان درمی‌آید، جواهر آسا باشد؛ یعنی امام علیه السلام می‌گوید دهان فحش، غیبت، تهمت، دروغ و انکار، نداشته باشید. یک دهان مثبت داشته باشید، برای همیشه.

اهمیت شخصیت بخشی

بنده در ایام طلبگی‌ام برای دیدن یکی از عالمان معروف و کم‌نظیر شیعه در آن روزگار، روز چهارشنبه که درسم تعطیل شد، بعد از نماز مغرب و عشاء، سوار اتوبوس شدم و به اصفهان رفتم. آن وقت‌ها ماشین‌ها کند می‌رفتند، صبح رسیدیم. دیدن آن عالم رفتم و کسی که پیش این عالم بود، مرا راهنمایی کرد به یک عالم دیگر که پیش او هم رفتم. آن عالم اولی از کار افتاده بود و این عالم دومی سرپا بود. دو روز من را نگه داشت و اولین بار هم بود که من را می‌دید. من هم ظهر و هم شب با او به مسجدی رفتم که نماز می‌خواند، مشاهده کردم که ظهر، سلام نماز ظهر را که داد برگشت رو به مردم یک مسئله گفت و یک روایت، شب برگشت رو به مردم یک مسئله گفت و یک روایت. به تهران دعوتش کردم و گفتم تشریف آوردید، این آدرس من است، بیایید منزل ما.

جوان بودم که تشریف آوردند یک بار. ظهر بود و پیرمرد عالم با عظمت به من گفت که بی‌نماز جماعت نگذرانیم. تو جلو می‌ایستی و من بهت اقتدا می‌کنم. این روش اسمش شخصیت‌دهی است. من که جلوی او نمی‌ایستادم. او سید بود و پنجاه سال از من بزرگتر



ارث معنوی سیدالشهداء علیه السلام

بود. اما مومن، من در امالی شیخ طوسی^۱ دیدم که از قول امام صادق علیه السلام می‌فرماید: شیعه ما شخصیت‌دهنده به مردم است. اقرار به فضل و خوبی مردم دارد و می‌گوید آقا خدا به شما خیلی توفیق داده‌است، آقا خدا به شما خیلی محبت کرد. این شخصیت‌دهی است. تحقیر حرام است. مخصوصا اگر بچه‌های خودمان را تحقیر کنیم: بدبخت بیچاره، تو به جایی نمی‌رسی و تو خیلی ذلیل و بدبخت هستی. این حرام است.

روش ائمه علیهم السلام شخصیت بخشی است

اما شخصیت‌دهی، اخلاق ائمه‌طاهرين علیهم السلام بوده‌است، در روایات داریم که ائمه علیهم السلام خیلی به مردم شخصیت می‌دادند، روایاتی را هم برای شیعه باقی گذاشتند که آن روایات به شیعه شخصیت می‌دهد و شیعه را بزرگ می‌کند.

عالی‌ترین درجات بهشت

ابراهیم مخالدی می‌گوید: من خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم. روایتش چهار یا پنج خط است. مطالبشان را که حضرت علیه السلام بیان کردند، فرمودند: شما شیعیان ما در قیامت جدای از ما نیستید. «تكونوا معنا فی الرفیق الاعلی»^۲ در آن عالی‌ترین درجات بهشت شما هم با ما هستید، خوب باید به افراد شخصیت داد. این شخصیت دادن رشد می‌دهد.

۱. محمد بن حسن بن علی بن حسن (۳۸۵-۴۶۰ق)، مشهور به شیخ طوسی و شیخ الطائفة (به معنای بزرگ قوم/بزرگ شیعیان)، از مشهورترین محدثان و فقیهان شیعه. وی نویسنده دو کتاب التهذیب و الاستبصار از کتاب‌های چهارگانه حدیثی شیعه است. در ۲۳ سالگی از خراسان به عراق آمد و از اساتیدی چون شیخ مفید، سید مرتضی استفاده کرد. خلیفه عباسی، کرسی تدریس کلام بغداد را به او سپرد. هنگامی که کتابخانه شاپور در آتش سوخت، به نجف رفت و در آنجا تدریس و فعالیت علمی خود را شروع کرد که باعث ایجاد تدریجی حوزه علمیه نجف شد.

الأمالی کتابی به زبان عربی، تألیف محمد بن حسن طوسی (متوفای ۴۶۰ ق). این کتاب، شامل روایاتی است که شیخ الطائفة در نجف اشرف طی جلسات منظمی برای شاگردان خود املاء کرده است.

۲. غرر الأخبار و درر الآثار فی مناقب أبی‌الائمة الأطهار علی علیه السلام، ص ۳۱۷.



شخصیت بخشی غیر از تملق گویی

غیر از باد در دماغ افراد انداختن است؛ باد در دماغ افراد انداختن عنوان پرونده‌اش تملق‌گویی است، که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: آنی که شروع می‌کند به تملق‌گویی و بیش از اندازه افراد حرف می‌زند، خاک بپاشید در صورتش که خفه شود و حرف نزند^۱. چون باد در دماغ مردم می‌اندازد و مردم را مغرور می‌کند؛ اما شخصیت‌دهی تملق نیست. نعمت الهی را بر وجود یکی می‌بینم، یا علمش است، یا بیانش است، یا ادبش است، یا وقارش است، یا اخلاقی است یا نرمی‌اش است و می‌گویم: آقا خوشحال هستم خدا بهتان نظر داشته و این عنایت را به شما بذل کرده‌است، شما بزرگ هستید.

تقدیمی ناقابل

دهان معلم را پر از جواهر قیمتی کرد. یک حواله هم برایش نوشت: هزار متر پارچه بافت یمن معروف به حله یمنی. فرمود: این هم در بازار مدینه برو و از پارچه‌فروش بگیر، پولش را من می‌دهم. هزار دینار پول هم به معلم دادند. معلم هم رفت. آن‌هایی که مثل من جاهل به مقام امامت بودند، ایراد گرفتند و گفتند: مگر چه کار کرده که دهانش را پر از جواهر کردید و هزار متر پارچه حواله دادید و هزار دینار پول دادید؟ (و الله اکبر از ادب) ابی‌عبدالله علیه السلام فرمود: «و این یقع هذا من عطائه»^۲ معلم آنی که به پسر من داده‌است، عطاست. این که من بهش دادم تقدیمی ناقابل است.

اهمیت به استاد در هر مقطعی

برای یک حکومت بس نیست این روایت؟ که چگونه جانب معلمان جامعه را چه معلمان آموزش و پرورش، و چه معلمان معنوی مردم را رعایت بکنید. این درس نیست؟ حکومت

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳.

۲. «و قیل إنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيَّ عَلَّمَ وَلَدَ الْحُسَيْنِ الْحَمْدُ فَلَمَّا قَرَأَهَا عَلَى أَبِيهِ أَعْطَاهُ أَلْفَ دِينَارٍ وَ أَلْفَ حُلَّةٍ وَ حَشَا فَاهُ دُرًّا فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ قَالَ وَ أَيْنَ يَقَعُ هَذَا مِنْ عَطَائِهِ يَعْنِي تَعْلِيمِهِ...» مناقب آل ابی

طالب علیه السلام ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۶۶.

یک کشور در برخورد با معلمان و دبیران و استادان نسبت به علمی که به شانزده میلیون دانش آموز و دانشجو می دهند و به معلمان معنوی که در این مساجد و حسینیه ها مردم را از معاصی قطع می کنند که به کل کشور امنیت وارد بشود، چگونه باید باشد؟

یک معلم آموزش و پرورش، یک استاد و یک دبیر نباید مشکل داشته باشد، یک معلم معنوی نباید مشکل داشته باشد. یعنی باید یک پرونده خاص برای این دو طایفه قرار داده بشود که اینها صبح که می روند کلاس در کمال آرامش باشند. آنهایی هم که در مساجد و حسینیه ها مردم را می خواهند به خدا ربط بدهند و از شیطان و ماهواره ها جدا بکنند باید آرامش داشته باشند.

روی منبر، فکرش نرود سراغ بدهی هایش و طلبکارهایش و دو روز دیگر می خواهند آبرویش را ببرند و بیایند در خانه داد بزنند. یا معلمی مشکل بچه اش را دارد، مشکل دخترش را دارد. این درس ابی عبدالله علیه السلام است. این اسوه بودن ابی عبدالله علیه السلام است، که آموزش و پرورش علوم مادی و معنوی یک مملکت را با این کارش سروسامان می دهد. رفتار، اصلاح گر است.

آزادی کنیز

اول بهار بود و مدینه منطقه کشاورزی است و خاک خوبی دارد. هوا ملایم بود، در اتاق را که رو به حیاط باز می شود حضرت علیه السلام باز کرده بودند و نشسته بودند، کلفت خانه در حیاط، کنار باغچه آمد، تازه ریحان درآمده بود و هوای حیاط را معطر کرده بود و جمالی به حیاط داده بود. امام علیه السلام هم نگاه می کنند، کنیز که پول داده بود و خریده بود، نشست کنار باغچه، خیلی دقیق، هفت، هشت، ده ساقه ریحان را چید و منظم، دسته کرد و یک نخ هم بهش پیچید و آمد کنار در پنجره، دو دستی تقدیم ابی عبدالله علیه السلام کرد، امام بو کردند و فرمودند: «انت حر فی سبیل الله» برو در راه خدا آزاد هستی.^۱ گفتند: چی کار کرده بود؟ باز مثل همان ایرادی که نسبت به کارش به معلم گرفتند. این آیه را خواند. امام قرآن است، فرمود:

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۵، ح ۸ و کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۰۶.



خدا دستور داده است: ﴿وَإِذَا حُيِّتُمْ بِحَبِّهِ فَيُؤَا بِأَحْسَنَ مِنْهَا...﴾^۱ هر کسی برایتان کار خوبی کرد شما به تلافی کار خوبش کار بهتری در حقش انجام بدهید، اگر یک روز هزار تومان بهت قرض داد، حالا یک میلیون بهش بده و اگر یک روز یک مشکل کوچک را حل کرده بعد از بیست سال تو مشکل بزرگش را حل کن. این درس اجتماعی است.

حل مشکلات مردم با خوبی

بالاخره هفتاد میلیون هستیم و به یک شکلی همه با هم رابطه داریم. اگر کل ما در مقابل هر کار خوبی که برای ما می‌شود، حالا از طرف دوستان، پدر و مادر و عمه و خاله، عمو و برادرمان و همسایه، کار خوبی در حق ما می‌شود، ما بهترش را انجام بدهیم، خود این بهتر انجام دادن‌ها خیلی به مردم آرامش می‌دهد، خیلی مشکلات مردم را حل می‌کند.

حسین (علیه السلام) امت است

یک آزار سختی همیشه دنبال انسان هست. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: در خوبی‌های افراد به خودتان خوبی بهتر را تلافی کنید، ابی‌عبدالله (علیه السلام) فرمود: من به قرآن عمل کردم، به فرمایش پروردگار مهربان عالم عمل کردم. این معنی اسوه بودن است. «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً» حالا شما این تعبیر را اینجوری برگردانید: «إِنَّ الْحَسِينَ كَانَ أُمَّةً»

روضة حضرت عبدالله بن حسن (علیه السلام)

حسین (علیه السلام) سرمشق است، اسوه است، چه زود می‌گذرد دهه عاشورا، هنوز از گریه سیر نشدیم، هنوز یک عزاداری کاملی نکردیم، غنیمت بدانیم. امشب برای دو نفر گریه می‌کند.

۱. نساء: ۸۶.

۲. «مَنْ آتَاكُمْ مَعْرُوفًا فَكَافُوهُ وَ إِنْ لَمْ تَجِدُوا مَا تُكَافُوهُ فَادْعُوا اللَّهَ لَهُ حَتَّى تَطْئُوا أَنْفُسَكُمْ فَذْ كَافِيْتُمْوهُ».

«هر کس به شما نیکی کرد، جبران کنید و اگر نتوانستید، آن قدر برای او دعا کنید که مطمئن شوید تلافی کرده اید.» بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۴۳.



ارث معنوی سیدالشهداء علیه السلام

نفر اول کسی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ضامن هستم هر چشمی برای حسنم گریه کند، قیامت گریان نباشد.^۱ سه تا پسر داشت امام مجتبی علیه السلام، اسم پسر بزرگش حسن بود، که بعدا داماد ابی عبدالله علیه السلام شد، اسم پسر دومش قاسم بود که کنار رختخواب پدر، وقتی پدر داشت شهید می شد، سه سالش بود. اسم پسر سومش هم عبدالله بود که یک سالش بود. این بچه بعد از مرگ بابا در دامن عمو بود، عمو خلاً پدر را برایش پر کرد، خیلی وابسته شده بود به ابی عبدالله علیه السلام، هم عمویش بود هم یتیم نواز خیلی هنرمندی بود. امام علیه السلام روز عاشورا دو تا درگیری داشتند. یکی در جنگ گروهی که خودشان شرکت داشتند. یکی جنگ تن به تن اصحاب. این بچه ظاهراً از کتابها برمی آید که تا سه بعد از ظهر عاشورا عمو را ندیده بود. دیگر به قول ما کلافه شده بود. سفارش هم کرده بود ابی عبدالله علیه السلام به زینب کبری علیه السلام از خیمه نگذار بیرون بیاید، نگهش دار.

چند بار به عمه گفت: عمو کجاست؟ چی بهش بگویم، آخرین باری که دارد می پرسد، عمو با بدن مجروح روی زمین افتاده است، خیلی کوشیدند نگهش دارند، ولی یک مرتبه این بچه به گونه ای که نبینند به یک شکلی از خیمه آمد بیرون و دوید به طرف میدان، کم بود فاصله، رسید دید عمو میان گودال افتاده، از فرق تا قدم عمو زخم است، عمو نفس که می کشد، خون می زند بیرون، شیرین زبانی کرد، عمو بلند شو ببرمت خیمه، به عمه بگویم زخم هایت را ببندد، داشت حرف می زد که عمر عضدی با شمشیر آمد به ابی عبدالله علیه السلام حمله کند، دستش را سپر کرد و گفت: ظالم! عمویم را می خواهی بزنی؟ شمشیر را زد و دست بچه را قطع کرد.



جلسہ ششم

سید الشہداء علیہ السلام امام ہدایت

تطبیق ویژگی های قرآنی ابراهیم علیه السلام بر سیدالشهدا علیهم السلام

بیان ویژگی های حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن که همه آنها را حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام به ارث بردند برای همه مردم راهنمایی به سوی کمالات معنوی است.

معامله الهی

همگی می دانید که میوه کال مصرف ندارد، از دورترین ایام تاریخ مردم صبر و حوصله می کردند که میوه درخت برسد و از میوه رسیده بهره ببرند. ما هم یک میوه ای بر درخت طبیعت هستیم، اگر کال چیده شویم یعنی انسان های بی حرکتی باشیم نسبت به کمالات در قیامت کال ارائه بشویم به محضر حضرت حق نمی خردند ما را. در آیاتی که پروردگار مسئله خرید خودش را بیان می کند، که خودش را به عنوان یک خریدار معرفی می کند بازار خرید را قیامت معرفی می کند، جنس قابل خرید را انسان معرفی می کند، قیمت خرید را هم بهشت معرفی می کند، آدم های کامل را می خرد.

جنس مرغوب انسان کامل

البته هر کسی را که در حد خودش کامل است می خرد، کمال به تناسب ظرفیت هر انسانی متفاوت است. «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى...» اشتهری یعنی خریداری کردن، خداوند می خرد «...من

۱. «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِمْ حَقٌّ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ»
توبه: ۱۱۱.

المومنین...» از مردمی که کاملند؛ یعنی با ایمانشان به کمال رسیدند، البته این ایمانی که در این آیه مطرح است ریشه اعمال انسان است و تنه و برگ و ساقه یک مومن اعمال اوست، یک مومن نمی‌تواند از عمل بریده باشد، و وقتی وجود مقدس باری تعالی او را پذیرفته، قبول کرده و باور کرده‌است، خواسته‌هایش را هم قبول می‌کند.

ایمان یعنی عمل

کسی بگوید من به دستورات پروردگار هیچ کاری ندارم و عملی انجام نمی‌دهم، ولی خدا را قلباً قبول دارم، این قبول داشتن دردی دوا نمی‌کند، و قابل ارائه در بازار قیامت نیست. لذا ما می‌بینیم در قرآن مجید مسئله به عنوان یک اصل مطرح است: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^۱؛

مومن کینه‌ای نیست

مردان مومن دوستدار یکدیگرند، «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» مومن به مومن کینه ندارد، ممکن است از او برنجد ولی دلش آلوده به دشمنی و کینه نیست. این مسئله مهمی است که پیغمبر ﷺ می‌فرماید: کسی را که شب را به صبح برساند در حالی که در دل او نسبت به مردم مومن کینه باشد، این از رحمت پروردگار محروم است.^۲ مردان مومن کینه به مردان مومن ندارند، زنان مومنه به زنان مومنه کینه ندارند. و هر دو طایفه، هم مردان یکدیگر را دوست دارند و به هم محبت دارند و هم زنان مومنه به زنان مومنه محبت دارند، مومن هستند که «یامرون بالمعروف» یعنی اقتضای ایمان این است که یکدیگر و مردم را به خوبی‌ها دعوت کند، از بدی‌ها بپرهیزانند، نماز را برپا بدارند، زکات

۱. توبه: ۷۱.

۲. «وَمَنْ بَاتَ وَفِي قَلْبِهِ عِشٌّ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ بَاتَ فِي سَخَطِ اللَّهِ وَ أَصْبَحَ كَذَلِكَ وَ هُوَ فِي سَخَطِ

اللَّهِ...» من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳.



بپردازند، اطاعت کنند از خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله «اولئک سیرحهم الله» اینها مورد رحمت حق هستند.

اَشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ

از اهل کمال، جان و مالشان را می خرد یعنی مردمی که هم ایمان دارند هم عمل صالح دارند، خب این ویژگی هایی که از ابراهیم بیان شده اینها همه چراغ راه است، راهنمایی است که مردم با آراسته شدن به این ویژگی ها در حد خودشان به کمال برسند.

کمال هر انسانی به مقدار ظرفیت اوست

هیچ وقت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر نفرمود که باید هم وزن سلمان شوی. در روایتی وارد شده که مقدار از سلمان بالاتر بوده^۱، بنا به آن روایت هیچگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله سلمان و ابوذر را دعوت نکرد که هم وزن مقدار شوید، و هیچگاه سه نفرشان را دعوت نکرد که هم وزن امیرالمومنین علیه السلام شوید، چرا که خداوند مهربان به هر یک ظرفیتی مخصوص خودش داده بود، و آنها ظرفیت خودشان را از ایمان و عمل صالح پر کردند، کامل شدند و میوه پخته شدند. میوه رسیده شدند و قابل خرید پروردگار شدند.

معنای دوم امت در آیه شریفه ؛ امام هدایت

خب این ویژگی ها این است، «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً»^۲، برای امت چهار معنا آوردند که در جلسه قبل معنی اولش را عرض کردم، معنی دومش، یعنی ابراهیم علیه السلام امام هدایت بود، یعنی انسانی بود که تمام وجود و عمر خودش را برای هدایت کردن مردم به حقایق به معارف،

۱. الاختصاص، شیخ مفید، ص ۱۰.

رجال الکشی، کشی، ج ۱، ص ۱۱.

۲. «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَاتِلًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَرَبُّكَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» نحل: ۱۲۰.

حلال و حرام، مسائل اخلاقی و عملی هزینه کرد. این کار را ما در حد خودمان می‌توانیم انجام بدهیم. ما هم می‌توانیم برای دیگرانی که گمراهند هادی راه باشیم، ما هم می‌توانیم. و کسی اگر این هادی راه شدن را بشود، پاداشش را جز خدا نمی‌داند.

یمن، مهد مومنین

گذشتگان همین یمنی‌ها که الان گرفتار آل یهود هستند، انسان‌های بسیار والایی بودند چنانکه الان بینشان انسان‌های والایی هست. جرمشان هم پیش آل سعود و یهود، شیعه بودنشان است و هیچ جرم دیگری ندارند.

آیات اولیه سوره بروج

نمی‌خواهم وارد تفسیر سوره مبارکه بروج بشوم، اما این سوره را بخوانید اگر قرآن با ترجمه خوب دارید: ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ * وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ * وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ * قُلْ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ * النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ * وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ * وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾^۱

جرم مومن بودن

آیات روشن است: ﴿وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ﴾ مومنین، مردم کامل، مرد و زن و جوان و بچه؛ اینها ایمان به خدا داشتند، حکومت زمان گفت این دار و دسته مومن در کشور من باید بی‌دین بشوند، و هم‌رنگ ما بشوند، یک حکومت بت‌پرستی بود. چون یک گروه ویژه بودند، پیشنهاد کردند که شما باید دست از خدا بردارید و اینها هم حاضر نشدند. یک خندقی را کردند و پر از آتش کردند. این آتش شعله می‌کشید و حکومت به این مردها و خانم‌ها و جوان‌ها گفت: یا با خدا قطع رابطه کنید یا همگی را زنده زنده در این خندق پر



از آتش می‌ریزیم. گفتند: از خدا دست بر نمی‌داریم. همه را ریختند و خاکستر شدند. خدا می‌فرماید: جرم اینها پیش آن حکومت چه بوده‌است؟

جرم یمنی‌ها: شیعه بودن

«وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» جرم، مومن بودن بود. همین. زنده زنده سوزاندند که چرا خدا را قبول دارید. الان هم این‌ها را زنده زنده زیر بمب‌های میکروبی و آتشی می‌سوزانند؛ فقط به جرم شیعه بودن. پدران این‌ها و دو سه تا از قبائل یمن بسیار آدم‌های فوق العاده‌ای بودند. در تمام برنامه‌های الهی شرکت داشتند، چند تایشان را اسم بیرم. اینها یمنی بودند.

مالک اشتر

مالک اشتر از اهالی یمن بود و در روزگار خودش در مکه، مدینه و در عراق این آدم نمونه نداشت، که وقتی شهید شد، امیرالمومنین علیه السلام خودش برایش منبر رفت و روی منبر فرمود: من مادری را خبر ندارم که دیگر مانند و در حد مالک را بزاید. حالا بعد از امیرالمومنین علیه السلام مادرانی بودند که ائمه طاهرین علیهم السلام را به دنیا آوردند. در حد این انسان، مادری را سراغ ندارم که ماندش را بزاید.

مومنان یمنی

اوپس قرن، یمنی بود. کمیل که این دعای کمیل را از امیرالمومنین علیه السلام به ما انتقال داد یمنی بود؛ یکی از پرقدرت‌ترین افراد هفتاد و دو نفر کربلا، عابث ابن شیبب شاکری^۱، یمنی بود.

۱. عابس بن ابی شیبب شاکری یا عابس بن شیبب شاکری، (درگذشت ۱ عتق)، از اصحاب امام حسین علیه السلام و شهیدان کربلا و اهل قبیله بنی شاکر از قبیله همدان که از قبایل شیعی معروف یمن است. او از مشاهیر کوفه بود و گفته‌اند در سخنوری و خطابه توانایی بسیاری داشته و اهل تهجد و عبادت بوده است.

وظیفه هدایت

این مردم به پیغمبر صلی الله علیه و آله یک نامه نوشتند، که برای تبلیغ دین یک مبلغ برای ما بفرست. می‌خواهم بگویم هدایت کردن چقدر ثواب دارد، چون ما بالاخره یک عمری است هم کتاب خواندیم و هم پای منبرهای خوب بودیم؛ در نتیجه یک گنجینه‌ای از مسائل الهی در ذهن همه ما است و آن را باید هزینه کنیم. نسبت به گمراهان، بی تفاوت نباشیم.

اگر بینی که نابینا به چاه است اگر خاموش بنشینی گناه است

توقع هم نداریم که ده نفر را هدایت کنیم و هر ده تا قبول کنند. یکی قبول کند یا دو تا قبول کنند، به هر حال این وظیفه بر عهده ما و واجب است.

انتخاب امیرالمومنین علیه السلام برای هدایت مردم

پیغمبر صلی الله علیه و آله امیرالمومنین علیه السلام را انتخاب کرد که آن وقت حضرت در سن بیست و سه چهار سالگی بودند. تا بیرون مدینه، حضرت صلی الله علیه و آله در حال پیاده به بدرقه امیرالمومنین علیه السلام آمدند. بیرون مدینه وقتی که خداحافظی می‌کردند به مولی‌الموحدين علیه السلام فرمودند: «لان یهدی الله بک الرجال خیر لک مما طلعت علیه الشمس و قربت»، علی علیه السلام جان! اگر خدا به دست تو، یک نفر را از گمراهی نجات بدهد در پرونده تو بهتر است از آنچه که خورشید بر او می‌تابد و غروب می‌کند. به این گستردگی قیامت، خدا به تو برای نجات یک نفر بهره می‌دهد.

میراث امام هدایت

ابراهیم علیه السلام امام هدایت بود. سیدالشهداء علیه السلام امام هدایت بود؛ یعنی این امام هدایتی را از ابراهیم علیه السلام به ارث برد، به طور مختصر برایتان عرض بکنم، تا به این جملات وارث

۱. «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام : لَمَّا وَجَّهَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَى الْيَمَنِ قَالَ يَا عَلِيُّ لَا تُقَاتِلْ أَحَدًا حَتَّى تَدْعُوهُ إِلَى الْإِسْلَامِ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ عَرَبَتْ وَ لَكَ وَ لَأُوهُ». کافی، ج ۵، ص ۳۶، ح ۱۱۲۱۴۷.



برسیم که یک مقدار راهمان طولانی است: «اشهد انک الامام البر التقی الزکی هادی المهدی»، این امامت ابی عبدالله است. خیلی حرف دارد.

مقام امامت

خدا به چه کسی امام می گوید؟ چون در قرآن مجید می گوید: مقام امامت اعطای من است: **﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...﴾**^۱، امامت جعل و قرارداد من است. چه کسی می تواند امام بشود که خدا او را امام قرار بدهد؟ کسی که در تمام عمر تکلیفش، یک تکلیف ارائه شده پروردگار از او فوت نشد. این را یقین بدانید اگر کسی یک تکلیف ازش فوت شده باشد، امام نشده است، تمام تکالیفی که خدا به امام از طریق دینش ارائه کرده، امام اجرا کرده است. این امام است.

ابی عبدالله علیه السلام امام امت

می گوییم: شهادت می دهیم یا ابی عبدالله علیه السلام شما امام هستید. یعنی تمام تکالیف ارائه شده خدا، به وسیله تو عملی شده است. تکالیف بدنی، مالی، اخلاقی، روحی، فکری، خانوادگی، اجتماعی، معاشرتی، دنیایی و آخرتی، تمام تکالیف را ادا کردی. امامی بودی "بِرّ"، یعنی همه نیکی ها از تو طلوع کرد.

ارائه نیکی از جانب ابی عبدالله علیه السلام

ابی عبدالله علیه السلام در ارائه نیکی عجیب بوده است. یک موردش را بگوییم: کسی در زد، آرام اظهار نیاز کرد، امام قنبر را صدا کرد و فرمودند: چه چیزی داریم؟ گفت: آقا از سفر حج که برگشتیم، از مخارجی که بردیم، چهار هزار درهم که می شود چهارصد دینار، باقی مانده است. فرمود: همش را بیاور، گفت: آقا جان! همش را بیاورم خرج خانه برای فردا چه می شود؟

۱. فرازی از زیارت وارث.

۲. انبیاء: ۷۳.

فرمود: همش را بیاور، عبای مبارک خودشان را پهن کردند؛ چون پول‌ها فلزی و زیاد بود، ریختند در عبا، خودشان عبا را جمع کردند. درهای قدیم، بالایش یک دایره بود که نور در دالون خانه می‌تابید. امام آمدند و این عبایی که چهارصد دینار معادل چهار هزار درهم در آن پر بود، از بالای در بیرون فرستادند و فرمودند: نیازمند بگیر. خب امام را ندید.

آبروی مومن

چرا امام در را باز نکرد؟ فرمود: کسی که اظهار نیاز می‌کند، آبرویش را مایه می‌گذارد. نمی‌خواستم من را ببیند، خجالت بکشد و شرمنده بشود.

دلیل گریه نیازمند

کار نیک کامل! نیازمند من را ببیند، شرمنده و خجالت‌زده نشود. آمدند در خانه و نیازمند عبا را باز کرد. دید چهار هزار دینار در آن است. گفت: من اینقدر نیاز نداشتم و به ابی‌عبدالله علیه السلام نگفتم چه مقدار به من عنایت کن. با پنجاه دینار و صد دینار کارم راه می‌افتاد، چهار هزار دینار برای چه؟ خیلی تحت تاثیر قرار گرفت. شروع کرد بلند بلند گریه کردن. امام علیه السلام آمدند پشت در و فرمودند: سائل! یقین بدان. اگر بیشتر در خانه پول داشتم بهت می‌دادم و همین را داشتم. گفت: آقا من گریه‌ام برای خودم نیست. من اینقدر نیاز نداشتم، تو که محبتت را به من کامل کردی. من گریه‌ام برای این است که یک روزی این دست کرم تو چرا باید برود زیر خاک؟ توانش را ندارم، هضم نمی‌کنم که یک روزی این دست را بگذارند در قبر، لحد چینند، خاک ریزند و بروند.^۱

تقوای امام

«اشهد انک الامام البرّ التقی» تقوای امام که برای ما قابل تعریف نیست. امام از چه تقوایی برخوردار بودند؟ این برای خود من هم قابل درک و فهم نیست. چیزی در این عالم

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۹۱.

جز پروردگار عالم، در دل ابی عبدالله علیه السلام اثرگذار نبود. این تقوای ابی عبدالله علیه السلام است. تقوا یعنی حفظ؛ حفظ دل از غیر از خدا، تقوای امثال ما این است: حفظ چشم از دیده دوختن به نامحرم، حفظ گوش از شنیدن حرام، حفظ زبان از گفتن حرام، حفظ شکم از لقمه حرام، حفظ غریزه جنسی از عمل حرام.

رضایت کامل از پروردگار

ابی عبدالله که اعضا و جوارحش نور محض، نور عرشی و ملکوتی بوده و تقوای او تقوای دل بوده است. پنجاه و هفت سال حفظ دل از اثرگذاری غیر از پروردگار. «امام البرّ التقی الرضی» تمام وجود ابی عبدالله علیه السلام تا بعد از ظهر روز عاشورا که در گودال سر مقدسش را از بدن جدا کردند، رضایت کامل از پروردگار بود. بسیار مهم است که انسان یک عمری در تلخ‌ترین جریانات، از خدا دلگیر نشود، و نپرسد که چرا برای من باید این پیشامدها اتفاق بیفتد. در کمال رضایت از پروردگار بود. صورت خون‌آلودش را روی خاک گذاشت و گفت: «الهی رضا بقضائک...»

امام هدایت «الهادی المهدی»

"الزکی"، حسین علیه السلام جان! تو امامی بودی که سراپای باطن و ظاهر، پاکی محض بود. "الهادی"، همانی که در معنی امت گفته شده است: امام هدایت! حسین علیه السلام جان تمام عمرت هزینه برای هدایت بندگان خدا شدی. "المهدی"، و خودت به صورت اختصاصی هدایت شده خدا بودی. این ارثی که حضرت علیه السلام از ابراهیم علیه السلام بردند. امام هدایت.

قوام امت به وجود ابی عبدالله علیه السلام

معنی سوم: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً...»، یعنی قوام امت، برپائی امت و ماندگاری امت ابراهیم علیه السلام به وجود ابراهیم علیه السلام بود. قوام اسلام، زحمات همه انبیاء، و دو امام قبل از خودش تا الان به وجود او بوده است.

سرمايه گذاري بيگانگان

اين است كه چند سال است اسرائيل و امريكا به اين نتيجه رسيدند كه براي پاشيدن نظام شيعه و نابود كردن شيرازه كتاب وجود شيعه و خاموش كردن چراغ شيعه، هيچ راهي جز قطع رابطه آنها با حسين بن علي علیه السلام نيست. اولين بودجه‌اي هم كه گذاشتند براي اين كار، بيست ميليون دلار بود. اما كور خوانديد. اصل كاري‌هاي ما را كه هفتاد و دو نفر بودند، قطعه قطعه كردند و زير سم اسب بردند و سرهايشان را به نيزه بردند. چراغ خاموش نشد. ما الان پانصد ميليون نفر هستيم. چگونه مي‌توانيد چراغ ما را خاموش كنيد؟

دل، گرفتار حسين علیه السلام است

دل ما گرفتار ابي عبدالله علیه السلام است. چطور مي‌خواهيد خاموش كنيد؟ امروز با دو امريكايي خبرنگار مصاحبه مي‌كرد: در خيابان‌هاي امريكا، كه شما براي چه آمديد تظاهرات؟ به نام روز حسين و در كمربند كفر و در كمربند صهيونيسم؟ توجه كنيد كه چراغ را از كجا روشن مي‌كند و بلند مي‌كند. يكي از آن دو نفر گفت: لازم بود من بيايم. من تازه ابي عبدالله علیه السلام را شناختم، من جديداً فهميدم حسين ابن علي علیه السلام كيست، آمدم در اين خيابان‌هاي امريكا داد بزنم: لبيك يا حسين علیه السلام!



جلسه، مقسم

ابی عبدالله علیه السلام در اس صاحبین

ارث بری مردم از انبیاء

کلام در ارث بری حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام از دومین پیغمبر اولوالعزم الهی، حضرت ابراهیم علیه‌السلام بود. یک نکته‌ای که باید به آن توجه داشت و خیلی مهم است این است که آیا ما مردم هم قدرت ارث بردن از انبیاء الهی را داریم که ما هم در صف وارثان قرار بگیریم؟ طبق آیات قرآن و روایات پاسخ این پرسش مثبت است.

توبه حضرت آدم علیه‌السلام

بنده یک حقیقتی را در همین زمینه برایتان بگویم: یک امتیاز بسیار مهمی که حضرت آدم علیه‌السلام از خودش به جا گذاشت توبه بود. او را نهی کردند از خوردن یک درخت و خوردن اتفاق افتاد. نهی شکست؛ این نهی شکسته قابل جبران بود و جبرانش هم توبه بود. توبه‌اش هم این بود که سراسر قلب را از این نهی که شکست، پشیمانی بگیرد و بعد هم وعده صادقانه به پروردگار داده بشود که شکستن نهی، در هر موردی که بود تکرار نشود. این حقیقت توبه است.

در توبه باز است

«التوبة ندم...»^۱ امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرماید: توبه پشیمانی است، این که تائب به آن کاری که نباید اتفاق بیفتد و اتفاق افتاد، برنگردد.

۱. امام علی علیه‌السلام: «التَّوْبَةُ نَدَمٌ بِالْقَلْبِ وَ اسْتِغْفَارٌ بِاللِّسَانِ وَ تَرْكُ بِالْجَوَارِحِ وَ اِصْمَارُ أَنْ لَا يَعُودَ» توبه، پشیمانی با دل است و آمرزش خواهی با زبان و ترک گناه در عمل و مصمم شدن بر تکرار نکردن آن. غررالحکم، ح ۲۰۷۲.

ارث معنوی سیدالشهداء علیه السلام

حضرت آدم علیه السلام در یک گفتگویی با پروردگار عرضه داشت: چنان که من توبه کردم، اگر فرزندان من در این کره زمین، دچار اغوای ابلیس شدند، برای آنها هم توبه هست؟ خطاب رسید: تا برپا شدن قیامت در توبه باز است. هر گنهکاری که می‌خواهد توبه واقعی بکند، برایش میسر است.

مسئله توبه

این مسئله توبه را ببینید. در این هفتاد و دو نفر کربلا کی از آدم ارث برد؟ کدام فرزندان از پدر ارث برد؟ آنهایی که از مدینه، مکه، بصره و کوفه با حضرت علیه السلام آمدند، نهایتاً از اولیاء خدا بودند. نه در کوفه و نه در مدینه، نه در بصره، نه در مکه، اهل هیچ گناهی نبودند.

توبه حر

یک گنهکار به آنها پیوست: حر ابن یزید ریاحی. اگر بنا بود ما صدای حر را امشب می‌شنیدیم فکر نمی‌کنید که به ما می‌گفت: فرزندان پدرم آدم! من در کربلا فکر کردم که من هم باید از پدر ارث ببرم، او هم که من را از ارث محروم نکرده‌است. نگفته یک فرزندم به نام حر از ارث بردن از من محروم است. من از پدرم آدم علیه السلام توبه را ارث بردم؛ همان‌گونه که پدرم را قبول کردند، من را هم قبول کردند. شما فرزندان این پدر! بیاید از آن پدر توبه را به ارث ببرید.

لیاقت ارث‌بری از یوسف علیه السلام

پس ما لیاقت ارث بردن از انبیاء را داریم. مثلاً جوان‌ها، بین سن سیزده تا نهایتاً چهل سالگی پنجاه سالگی، اینها در مسئله عفت، غریزه جنسی و حفظ شهوت از حرام، کاملاً می‌توانند وارث یوسف علیه السلام باشند. او هم یک پیغمبر علیه السلام بود. از او هم ارث معنوی زیادی می‌ماند که یکی از آن مسائل، این است؛ که اگر الان جوان‌ها صدایشان را می‌شنیدند یقیناً می‌گفت: من از اوج جوانی و ظاهراً چهارده سالگی، در برابر خواسته نامشروع یک زن



جوان زیبای ثروتمند قدرتمند شوهردار، قرار گرفتیم. شما هم ممکن است قرار بگیرید؛ چه در برابر بی شوهر و شوهردار.

در آغوش خدا و بهشت

من فرشته که نبودم، من هم بدن و عنصر مادی و جسم داشتم. در فصل اوج غریزه جنسی هم بودم. چه کار کردم؟ قرآن بیان می‌کند: در برابر دعوت آن زن گفت: معاذ الله! من در پناه خدا هستم و من از آغوش عنایت او، در آغوش تو نمی‌فتم؛ چون در آن آغوشی که هستم بهشت دنیا و آخرت است.^۱ در آغوش تو بی‌فتم با یک لذت چند دقیقه یا حالا یک بار و دو بار و ده بار، در آغوش دوزخ دنیا و آخرت می‌فتم. شما جوان‌ها هم همین وضع و حال و ایستادگی من را، به ارث ببرید و وارث یوسف علیه السلام بشوید.

غلت زدن روی ریگ داغ

یک جوانی را پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون شهر مدینه دید. پیراهنش درآورده و روی این ریگ‌های داغ غلت می‌زند و زجر می‌کشد. دیگر روی ریگ داغ که لذتی ندارد با آفتاب مدینه و حرارت پنجاه و دو سه درجه تابستان، خب ریگ‌ها را داغ می‌کند، تخم مرغ را می‌پزد. پیغمبر صلی الله علیه و آله دید دارد غلت می‌زند ولی او پیغمبر صلی الله علیه و آله را ندید. کارش که تمام شد، پیراهنش را پوشید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: صدایش کنید. یک جوان بیست و دو ساله بود. فرمود: چه کار می‌کردی؟ گفت: آقا، ازدواج نکردم و زیر فشار غریزه جنسی هستم. از شما هم شنیدم که خودتان گفتید قرآن گفته‌است: خدا شهوت‌رانی حرام را دوست ندارد. ما بنده‌اش هستیم و در اختیار او هستیم، اجازه نداده غریزه جنسی را هر کجا می‌خواهید ببرید ببرید. خب من از قرآن شما شنیدم: ﴿وَلَا تَقْرُبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾^۲ این

۱. ﴿وَرَاوَدَتْهُ الْآتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْت لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَنَوايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾ یوسف: ۲۳.

۲. اسرا: ۳۲.

ارث معنوی سیدالشهداء علیه السلام

نگاه خدا به زنا است. «انه كان فاحشة»، زنا عمل نفرت‌انگیزی، زشت و بدی است، "و ساء سبیلا" راه بدی است.

﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا﴾^۱ آنی که اهل زنا کردن است، در آتش جهنم می‌افتد. «یلق اثاما» یعنی در عذاب دوزخ می‌افتد.

گرگ غریزه

شما گفتید آدم زناکار سه بلا در دنیا سرش می‌آید و سه بلا در آخرت. وقتی که من تحت فشار غریزه قرار می‌گیرم، به جای اینکه بروم گناه بکنم و لذت‌چرانی بکنم برای دو دقیقه یا سه دقیقه، بعد به خاطر این دو یا سه دقیقه بیفتم در جهنم، بلند می‌شوم می‌آیم بیرون شهر، هیچ کس نیست و پیراهنم را درمی‌آورم. می‌افتم روی این ریگ‌های داغ و زجر می‌کشم، به خودم می‌گویم: تو که طاقت یک خرده ریگ‌های داغ را نداری چطوری می‌خواهی با این گوشت و پوست آتش دوزخ را طاقت بیاوری؟ گرگ غریزه در می‌رود تا یک مدتی راحت هستیم، دوباره بهمان بخواهد حمله کند، می‌آیم اینجا و پدرش را درمی‌آورم. ما با این گرگ دائم در حال جنگیم. تا کی ازدواج کنیم و هر وقت خدا بخواهد.

مستجاب الدعوه

این جوان از یوسف علیه السلام ارث برده‌است. بعد هم خداحافظی کرد و رفت. دور که شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: به این فرد، اگر بگویند دعا بکند برایتان، دعای این آدم مستجاب است. این رفیق خداست و خدا به حرف او گوش می‌دهد؛ یعنی آدمی که از یوسف علیه السلام ارث برده ارزش دارد، جوان ارث‌بر از یوسف علیه السلام «مستجاب الدعوه» است.

وارث یک پیغمبر

به احترام این مجلس قسم من مستجاب الدعوه بودن جوان ارث‌بر از یوسف علیه السلام را دیده‌ام. الان هم جزو پامنبری‌هایم است، خیلی هم دست به خیر است. یعنی خدا کمک می‌کند؛

وقتی می‌بیند بنده‌اش به خاطر او از آلودگی، گناه و معصیت، کناره‌گیری کرد و به عبارت زیباتر، وارث یک پیغمبر شد، خب باید دعایش مستجاب بشود؛ چون قدم جای پای یک پیغمبر گذاشته است. روی سکوی قهرمانی است و کاپ قهرمانی‌اش هم استجاب دعا و راه افتادن چرخ زندگی است. و از درون اصلاحش می‌کند که پولش را با بخل نگه ندارد و با این پول برای رفتن به بهشت جاده‌سازی کند.

ارث‌بری تبلیغ از نوح علیه السلام

پس ما هم می‌توانیم ارث‌بر باشیم؛ یا از آدم علیه السلام، یا جوان‌هایی که ازدواج نکردند از یوسف علیه السلام، یا بزرگترها در تبلیغ دین در خانواده‌شان، پیش عروسشان، دامادشان، برادرشان و خواهرشان؛ حوصله تبلیغ را از نوح علیه السلام به ارث ببرند.

قرآن می‌گوید: نوح به پروردگار گفت: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا^۱ خدایا، من دین تو را شب و روز تبلیغ کردم. ﴿...مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا...﴾^۲ پنهانی و آشکارا هم تبلیغ کردم، چند سال؟ این متن قرآن است. نهصد و پنجاه سال. چه حوصله و تحملی!

صبر و تحمل نوح علیه السلام

بعضی‌ها می‌آیند پیش من، می‌گویند: آقا ما یک مشکل سختی داریم. راه حلش چیست؟ می‌گویم: چیست مشکلتان؟ می‌گویند زود از کوره در می‌رویم و عصبانی می‌شویم. اوقات زنمان را تلخ می‌کنیم. اوقات بچه‌هایمان را تلخ می‌کنیم. خب آقا بیا از نوح علیه السلام تحمل، بردباری و حوصله را ارث ببر، خانم شما، بچه‌های شما، عباد خدا هستند؛ مملوک شما نیستند.

هجوم به قرآن

هجوم به زن یا به بچه، هجوم به قرآن است. چون قرآن مجید دستور می‌دهد: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ...﴾^۳ تو باید مردم را به گذشت و به یک روش پسندیده دعوت بکنی، آن وقت خودت

۱. نوح: ۵.

۲. نحل: ۷۵.

۳. اعراف: ۱۹۹.

ارث معنوی سیدالشهداء علیه السلام

روشت ناپسند است و تلخی را انتخاب می‌کنی؟ تو مامور تبلیغ نرمی و روش پسندیده هستی پس خودت چرا تلخ هستی؟ و روشت ناپسند است؟ پس کسی که عصبانی می‌شود ضد قرآن حرکت می‌کند.

عصبانیت در کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله

پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: عصبانیت جرقه‌ای از آتش‌های دوزخ است.^۱ بعد، همه این تلخی‌هایی که برای زن و بچه‌هایتان ایجاد می‌کنید یا برای مردم، قیامت پس می‌دهند، الا اینکه از شما می‌گذرد. ولی قیامت نمی‌گذرد و می‌ماند، تلافی می‌ماند. و بعد می‌گوید: می‌خواهی از کوره دربروی درجا بنشین و آب به صورتت بپاش، خدا را به یاد بیاور، جهنم را به یاد بیاور، دیگر تلخ نمی‌شوی. اگر تلخ بشوی با بودن خدا، جهنم و قیامت، بیماری‌ات خیلی سنگین است.

خجالت در قیامت

یک جمله جالبی سعدی در گلستان دارد. سه یا چهار بار گلستان را از اول تا آخر خواندم. خیلی کتاب خوبی است. کتاب موعظه و نصیحت است. می‌گوید: تو با بچه‌هایت تلخی می‌کنی، بعد در این تلخی فحش می‌دهی، دست هم به رویشان بلند می‌کنی، فکر کن اگر قیامت این بچه‌های تو از بندگان والای خدا از آب درآمد باشند، خجالت از اینها را در قیامت چه کار می‌کنی؟ که آنجا هی به خودت نگاه بکنی ببینی دست به روی چه کسی بلند کردی، با زیانت به که فحش دادی، با قیافه‌ات اوقات که را تلخ کردی؟ خب از نوح علیه السلام ارث ببر.

نرم‌خویی پیغمبر صلی الله علیه و آله

جواب این سوال داده شد، ارث‌بری از انبیاء خدا وقف اوصیاء انبیاء نبوده، وقف ائمه طاهرين علیهم السلام نبوده و وقف حضرت سیدالشهداء علیه السلام نبوده‌است. خدا انبیاء را گذاشته که مردم همه ارث‌بر



از آنها باشند، ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله چه ارثی می‌توانیم ببریم؟ ﴿فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ...﴾، حیب من! با کمک رحمت خدا، تو نسبت به مردم نرم‌خو هستی؛ همین نرم‌خویی هم مردم را دور محور اسلام جمع کرد: «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ» اگر آدم سنگدل و بداخلاقی بودی: «لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ» کسی نمی‌آمد دورت، می‌گفت: حوصله اخلاق تندش را ندارم، حوصله سنگدلی‌اش را ندارم، آدم می‌رود آنجا به جای اینکه راحت باشد ناراحت می‌شود.

گذشت

بعد چند تا دستور می‌دهد می‌گوید تو که با کمک رحمت خدا، نرم‌خو هستی؛ مردم ظرفیت تو را که ندارند و ممکن است تو را برنجانند، حرفت را گوش ندهند، چون و چرا با تو بکنند. خب این کارها در خانه‌های ما هم اتفاق می‌افتد، ما به بچه‌مان می‌گوییم دو تا نان بگیر نمی‌رود. مثلاً به خانم می‌گوییم امشب این غذا را بپز می‌آئیم می‌بینیم نپخته‌است، یا می‌گوییم ما کار داریم امروز را نرو مسجد و نرو روضه، می‌آئیم می‌بینیم رفته بی‌رضایت، خب آدم آزار می‌کشد و ناراحت می‌شود. تکلیف چیست؟ تکلیف این است که ما ارث‌بر از پیغمبر صلی الله علیه و آله بشویم. خدا بهش می‌گوید در این موارد: ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ...﴾ گذشت کن، گذشت درست و نه منافقانه، که ظاهراً بگذری ولی باطناً کینه داشته باشی، گذشت کن.

بخشش

اما به گذشت هم حیب من، قناعت نکن. باید یک خرده دیگر بیایی جلوتر، گذشت، اول و آخر جاده نیست. باید جلوتر بیایی، راه بیا، ﴿...وَأَسْتَغْفِرْ لَهُمْ...﴾ دستت را به طرف من به گدایی بردار؛ بگو خدایا اینهایی که من را اذیت کردند بیمارز، در پرونده‌شان نماند.

۱. ﴿فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاَعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِنَّ عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾. آل عمران: ۱۵۹.

مشورت

کار تمام نیست حبیب من، جاده باز هم راه دارد؛ بیا جلو: ﴿...وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ...﴾ در کارها با این‌ها مشورت کن. پدرم، مادرم، تلخی نکنید با بچه‌هایتان، مردان با همسرانتان، همسران با مردان‌تان؛ اگر گوش ندادند به حرفتان، آزرده شدید، گذشت کنید. برای خدا برای آنها طلب مغفرت کنید. تک تصمیم نگیرید، سلطنت در خانه نکنید و شاه یا حاکم مستبد نباشید، زن و بچه را بنشانید و بگویید من این کار را می‌خواهم بکنم، خانه را می‌خواهم عوض کنم این کار را می‌خواهم انجام بدهم، دخترانم، می‌خواهم شما را عروس کنم. پسرانم، برایتان زن بگیرم، به من مشورت بدهید همه عقل‌هایتان را روی هم بگذارید نظر بدهید که بهترینش را انتخاب کنید. شخصیت بدهید.

توکل به خدا

زن تو چه کاره هستی؟ تصمیم با خود من است، هیچ کس هم نمی‌تواند بگوید بالای چشمت ابرو است. هر کاری دلم می‌خواهد می‌کنم. این ضد پیغمبر صلی الله علیه و آله و قرآن است. بعد از همه این حرف‌هایی که ببخش و طلب مغفرت کن و مشورت کن؛ باز هم می‌گوید حبیب من! هنوز راه باقی مانده است. وقتی مشورت کردی و تصمیم گرفتی: ﴿...فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ بگو خدا یا من تو را وکیل خودم انتخاب می‌کنم که به من کمک بکنی تا این کار به سر و سامان برسد؛ زیر نظر تو و با وکالت تو. این ارث بردن است.

عصبانیت کار درستی نیست

مسائل نباید ما را از کوره به در ببرد؛ این کار درستی نیست. وجود مبارک ابی‌عبدالله علیه السلام از حر عصبانی شد؟ نه، وقتی این هزار نفر وسط همین بیابان کربلا که آن وقت یک اتاقک هم نبود و همه بیابان، خاک و گرم بود و امام علیه السلام با این هفتاد و دو نفرشان مشک‌هایشان پر از آب بود؛ حضرت علیه السلام فرمود: این‌ها از راه رسیدند و تشنه هستند. آبشان بدهید. آمده بودند جلوی‌اش را بگیرند؛ پیاده‌اش کنند و به کشتن بدهند. گفت: آب بدهید.



سیراب کردن لشکر دشمن توسط ابی عبدالله علیه السلام

کار امام حیات دادن است، نه کشتن. دشمن می‌کشد اما حسین علیه السلام حیات می‌دهد. همه را آب دادند. علی ابن طعان یک نیزه به دست بود که آمده بود جلوی ابی عبدالله علیه السلام را بگیرد و اگر درگیری شد بجنگد. می‌گوید: من هم یکی از این هزار نفر تشنه بودم. به من هم آب دادند و دیدم امام حسین علیه السلام خودش یک ظرف پر از آب کرده و جلوی دهان اسبم آورده‌است. آرام آرام اسب من را حسین علیه السلام آب می‌دهد. ^۱ حلم، بردباری و محبت را از او به ارث ببریم. در ارث‌بری که بسته نیست.

مومنین قدرت ارث‌بری دارند

قرآن می‌گوید: «اولئک» یعنی مومنین را می‌گوید. قبلا هم این آیه را خواندم. ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ﴾^۲، یعنی اهل ایمان، همگی قدرت ارث‌بری دارند؛ در دنیا می‌توانند از اخلاق و رفتار و منش انبیا ارث ببرند و در آخرت هم از شخص خدا ارث ببرند. ارث با نصب و حسب امکان دارد، مومن منصوب به پروردگار است. به خاطر این نسبت ارث‌بر است: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۳

ارث‌بری از خدا

بهشت را ارث ببرید از خدا، مالک بهشت خداست: ﴿وَلِلَّهِ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ ﴿تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ...﴾^۴ من بهشت را به ارث می‌دهم. بیایید از من خدا ارث ببرید. این متن آیه است؛ من بهشت را گذاشتم ارث ببرید. انسان وارث خدا هم می‌تواند باشد.

۱. الإرشاد، الشيخ المفيد، ج ۲، ص ۷۸.

۲. مومنون: ۱۰.

۳. مومنون: ۱۲ و ۱۳.

۴. مریم: ۶۳.



ارث ابراهیم

«السلام عليك يا وارث ابراهيم خليل الله»، چه ارث برد؟ «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً...» حسین علیه السلام هم امت بود. با چهار معنایی که از کلمه امت شنیدید؛ «...قَانِتًا لِلَّهِ...» حسین علیه السلام هم قانتا لله بود، «...حَنِيفًا...»، حنیف بود. «...وَلَرَبُّكَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۱ حسین علیه السلام مغز توحید بود. اینها را از ابراهیم علیه السلام ارث بود، «شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ إِجْتِبَاءً وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۲ «وَأَتَيْنَاهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»^۳ به ابراهیم علیه السلام در دنیا حسنه دادند، اسحاق و یعقوب، اسماعیل، به حسین علیه السلام هم حسنه دادم. علی اکبر، علی اصغر، علی ابن الحسین علیه السلام، نه تا امام دیگر علیه السلام، «...وَأِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»^۳ ابراهیم علیه السلام در آخرت از صالحین است. حسین علیه السلام در آخرت در راس صالحین است.

روضه حضرت علی اصغر

چه بکند یک خانمی که آب نیست، غذای به دردخوری نیست و شیر تولید نمی‌شد، چه کار کند؟ بالاخره بچه‌ای که شیر ندارد غذای مناسبش را بهش می‌دهند. هر چی به علی اصغر علیه السلام دادند خب تشنه‌اش می‌شود بچه، غذای خشک، که حالا مادر گوشه دهانش مثلا یک ذره بچود با انگشتش بگذارد روی زبان بچه، خب بعد بچه تشنه می‌شود، دارد با بچه‌اش حرف می‌زند:

مخواه از باغبانت آب اصغر	نمی‌گردی دگر سیراب اصغر
مخواه آب از من عطشان مرا نیست	به غیر اشک چشمم آب اصغر
زبان دور دهان خود مگردان	مبر از پیکر من تاب اصغر

۱. نحل: ۱۲۰.

۲. نحل: ۱۲۱.

۳. نحل: ۱۲۲.

کنی بخت مرا از خواب بیدار اگر یک دم روی در خواب اصغر
برو در خواب ناز ای نازدانه بینی بلکه خواب آب اصغر
خیلی مادر امیدوار بود. پیش خودش می گفت اینها ممکن است برای این شش ماهه
دلشان بسوزد. بچه من که برای جنگ نمی رود. بچه من که دست جنگیدن ندارد، بابایش
ببرد سیرابش می کند و برمی گردد. اما می دانید چه شد. مادر از خیمه دوید بیرون:
مچین خشت لحد تا من بیایم تماشای رخ اصغر نمایم



جلسه هشتم

معنای قانت و انواع عبادت

در آیه ۱۲۰ و ۱۲۱ سوره مبارکه نحل، پروردگار عالم خصلت‌های الهی و انسانی دومین پیغمبر اولوالعزم خود، حضرت ابراهیم علیه السلام را بیان می‌کند. و یک نتیجه دنیایی و یک نتیجه آخرتی که نصیب ابراهیم علیه السلام شد را به عنوان میوه و محصول آن خصائل ذکر می‌کند. از عجایب این دو آیه این است که هر دو آیه تمام حقایقش با وجود مبارک حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام منطبق است، و هر دو آیه برای توضیح «السلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله» را به ما کمک می‌کند که وجود مقدس حضرت سیدالشهدا علیه السلام چه چیزهایی را از این دومین پیغمبر اولوالعزم و پدر انبیاء بعد از خودش به ارث برده است.

معنای چهارم امت

در اولین خصلت می‌فرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً...»، ابراهیم امت بود. چهارم معنا برای امت ذکر شده‌است که از شب شروع این مجلس تا جلسه قبل سه معنای امت را شنیدید. معنای چهارم این است که ابراهیم به تنهایی «یعمل عملاً امة»، ارزش اعمالش، ارزش اعمال همه امت حنیف بود. این خیلی مسئله مهمی است که نمازهای کل امت حنیف، وقتی با نماز، زکات، اطاعت و عبادت ابراهیم علیه السلام مقایسه می‌شود؛ به تنهایی وزن نماز، عبادت، زکات، ایمان و اخلاق یک امت را داشت. یعنی آنچه خوبان همه داشتند، او همه



آن خوبی‌ها را به تنهایی داشت. این چه ظرفیتی است؟ چه عظمتی است که انسان ظاهر عملش مثل دیگر مومنان باشد، ولی هر یک عملش، وزن عمل همه مومنان باشد.

پرواز انسان به سوی کمالات

یک مقدار درکش مشکل است. این امتی که ابراهیم علیه السلام به تنهایی عملش، عمل کل آن امت بوده‌است، چه تعداد بودند، بیان نشده‌است. آیا منظور از امت، امت مومن است؟ همه پیغمبران بعد از اوست تا قیامت و خود او؟ روشن نیست، نمی‌دانیم. اما آیه شریفه می‌خواهد بگوید فضای پرواز انسان به سوی کمالات یک فضای بی‌نظیری است، و پر این پرواز، نیرومندترین پر در این عالم است. خدا برای فرشتگان هم بال و پر بیان می‌کند اما فرشتگان مادی نیستند، پرها و بالشان هم مادی نیست، منظور از بال و پر فرشتگان نیروی الهی فرشتگان است، و نیروی الهی انسان، از نیروی الهی فرشتگان یقیناً قوی‌تر است.

ظرفیت وجودی انسان

اینجا یک روایت باید برایتان بگویم. بسیار روایت مهمی است. حداقل سود این روایت این است که ما را وادار می‌کند که قدر خود را بشناسیم و جایگاه خودمان را بفهمیم، موقعیت خودمان را در این عالم خلقت درک کنیم. روایت از عالم همه علوم، وجود مبارک امیرمومنان علیه السلام است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَغَبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا بِلَا شَهْوَةٍ وَ رَغَبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةً بِلَا عَقْلِ وَ رَغَبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلَيْهِمَا فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلُهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ»^۱ وجود ملائکه عقل محض است، اینجا عقل به معنای نور است.

حیوانات را خلق کرد؛ ترکیب وجود حیوانات، میل، خواسته و رغبت است. این میل و خواسته و رغبت، گره به شکم و غریزه جنسی حیوانات دارد. همین و بیش از این نیستند.

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۴ و ۵.



اما انسان را که آفرید، ترکیبی از عقل و میل آفرید. کسی که عقلش حاکم بر شهوتش باشد و شهوت عمله عقل باشد؛ یعنی تمام کارهای مادی اش عاقلانه باشد، از ملائکه برتر است. اما انسانی که شهوتش فرمان فرما و حاکم عقلش باشد یعنی همه کارهایش لذت، مادی و دنیایی باشد، پست تر از چهارپایان است.

زندگی عاقلانه ابراهیم علیه السلام

ابراهیم علیه السلام یک انسان عقلی است. عاقلانه زندگی کرده؛ یعنی مومن واقعی، با اخلاق حسنه و عمل صالح زندگی کرده است، به قول یکی از حکما، حیات و زندگی ابراهیم علیه السلام حیات معقول بود. بالای صد سال عمر کرد و یک بار امیال و غرائز و شهوات او، او را لگدکوب نکرد. تمام امیال و غرایز را زیرمجموعه عقل ملکوتی قرار داده بود، عقل هم به توحید وصل بود، به همین دلیل اعمالش از ارزش به تنهایی اعمال یک امت شد. این معنای چهارم امت است. و خصلت اولی که در آیه مطرح است.

خصلت دوم ابراهیم علیه السلام

اما خصلت دوم که چقدر زیباست: «قانتا لله»، لبه تیز این جمله، "لام" سر لله است. ما در آیه یک کلمه «قانت» و یک کلمه «الله» می بینیم، بین قانت و الله هم حرف "لام" را می بینیم. یک حرف است، این لام چه لامی است؟ یعنی در عرب که لام تنها چند معنی دارد، این لام کدام یک از معانی را دارد؟ یک معنی لام ملکیت است. می گویند «البیت لی»: این خانه برای من است، «المال لی»: این پول برای من است، «الکتاب لی»: این کتاب معین ملک من است. خریدم، یک معنی لام.

معنای اختصاص

یک معنی لام اختصاص است. این ویژه من است. کاری به ملک هم ندارد و معنی مالکیت ندارد، خاص من است. این لام سر لله معنی اختصاص دارد. این معلوم شد.

عبادت همراه با فروتنی

لغت قانت: ترکیب قانت در این جمله فاعل است. فعل هایش هم معلوم است. فعل ماضی: قنت، مضارع: یقنت، امرش: اقنت، اسم فاعلش: قانت. اسم فاعل مثل مضارعش دلالت بر استمرار دارد؛ یعنی دوام. آن معنایی که در قانت است به علت فاعل بودنش، به معنی استمرار و دوام است. معنی اش چیست؟ این استمرار برای ذات فاعلیت است، اما معنی لغوی چیست؟ معنی لغوی، عبادت همراه با تواضع و فروتنی است.

عبادت اجباری

یک عبادتی هست زوری است، مثلاً من خیلی دین و ایمان ندارم و از پدرم می‌ترسم. در خانه نماز می‌خوانم اما در بیرون نمی‌خوانم. از خانواده می‌ترسم و داخل روزه هستم و بیرون هم مثل حیوان می‌خورم. این عبادت زوری است.

عبادت جاهلانه

یک عبادت، عبادت جاهلانه است. عبادت می‌کنم و می‌گویند برای چی؟ می‌گویم: نمی‌دانم. اینجور به ما یاد دادند و ما هم عمل می‌کنیم.

عبادت منافقانه

یک عبادت، عبادت منافقانه است. بیشتر مردم مسلمان و مومن هستند و راهی برای کلاه گذاشتن سر این مردم نیست مگر این که شکل خودشان بشوم. دین ندارم ولی شکل مسلمان‌ها را می‌گیرم. یک محاسن زیبایی، یک پیراهن بی یقه‌ای، یک گردن کچی و یک پنهان‌کاری شدیدی از گناهانم و اعمالم انجام می‌دهم.

در خانه عرق می‌خورم، بیرون وقتی یک لیوان آب دستم می‌دهند، می‌گویم خمسش را دادی؟ پاک است؟ در خلوت زنا می‌کنم، بیرون که می‌آیم می‌گویم جگرم برای جوان‌ها لک زده که زن ندارند. ناراحت هستم و می‌ترسم جوان به خاطر غریزه جنسی دچار چشم



چرانی بشود. دلم درد می‌کند برای جوانها. وقتی هم صف نماز برپا می‌شود، می‌آیم کنار مسلمان‌ها و کم کم شهرت می‌گیرم. عجب آدم خوبی، عجب آدم مواظبی، عجب آدم با تقوایی! خوب که اعتماد مردم جلب شد، بعد از اینکه مقدماتش را آماده کردم که گیر نیفتیم، بتوانم زود بروم میلیون‌ها تومان با همان اعتمادی که به من شده‌است، مال مردم را می‌برم یا مال یک مملکت را می‌دزدم. در روز روشن. این عبادت منافقانه است.

چاه وِیل

یک چاهی در جهنم است اسمش "وِیل" است. اینطور که آیات و روایات می‌گویند، (اگر یادم نرفته باشد) کلمه "وِیل" هفت بار در قرآن مجید و در هفت مورد ذکر شده است. یک موردش این است: ﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ﴾^۱ نماز که خیلی مهم است، نماز که عمل صد و بیست و چهار هزار پیغمبر است، نماز که معراج است، نماز که «قربان کل تقی»^۲ است اما قرآن می‌گوید: آن چاه داخل جهنم که عذابش از عذاب هفت دوزخ سنگین‌تر است بر نمازگزاران، کدام نمازگزاران؟ همین انسان‌هایی که توضیح دادم.

عبادت عاشقانه

اما یک عبادت هم هست که عبادت عاشقانه است. خیلی زیباست، کوچکی، ذلت و مسکنت خودش را با عزت، قدرت و عظمت بی‌نهایت خدا مقایسه می‌کند، باور واقعی می‌کند، حتی ابراهیم علیه السلام؛ که من نسبت به خدا هیچ هستم، الآن که می‌خواهم در مقابل این عظیم، کریم، عزیز و توانمند بایستم، برای عبادت بر من واجب است عبادتم با کمال خاکساری، تواضع و فروتنی، همراه باشد و تا آخر عمرم به یاد نیاورم که من بودم که عبادت کردم. اصلاً به یاد نیاورم. مگر من کی هستم؟

۱. ماعون: ۴.

۲. کافی، ج ۳، ص ۲۶۵؛ نهج البلاغه، ص ۴۹۴.



تواضع در برابر خدا

"من ز خود هست و بودی ندارم" این شعر است، ولی برای یک عالمی است که در رده مراجع صد سال پیش بود. تحصیلات بالا در نجف داشته است. بعد به مشهد آمد. بسیار آدم دانای خردمند والا و روشن فکر انسانی و دینی بوده است، نه روشن فکر غر بزده. البته شعر بیش از صد خط است، مقدار قابل توجهی را من حفظ هستم. این قسمتش را فقط برایتان می گویم: من ز خود هست و بودی ندارم، چون هیچ چیز من ساخت خودم نیست. این را کامل دقت بفرمایید. اگر همیشه آدم این حقیقت را یادش باشد، وقتی عبادت می کند عبادت فروتنانه و متواضعانه است و تا آخر عمر، انسان عبادت خودش را حساب نمی کند، منظور نمی کند، در نظر نمی گیرد. دچار این نمی شود که ای خدا بین در یک چنین زمانی که همه از تو فرار کردند به ناحق، من فرار نکردم. خوشتر می آید من تو را بندگی می کنم؟ اصلاً تا آخر عمر یاد این حرفها نمی افتد.

من ز خود هست و بودی ندارم / من ز خود ربح و سودی ندارم
من ز خود تار و پودی ندارم / من که از خود نمودی ندارم
بیخودانه چسان خود نمایم^۱.

یعنی بگذارند کنار خدا پوچ و هیچ هستیم. اگر بیایم بگویم من یک کار صد درصد باطلی کردم، این حرف یک آدمی است که حقیقت عالمی است. که حقیقت را خوب فهمیده است. خیلی لذت دارد آدم بفهمد هیچ کس نیست و هیچ چیز نیست.

هیچ بودن انسان

گاهی من قسمت عمده ای از این شعر را که حفظ هستم، می خوانم و گریه می کنم بر نبود خودم، بر نیستی خودم، بر هیچ بودن خودم. "من ز خود هست و بودی ندارم" دیگر وقتی

۱. "دیوان حبیب" از مرحوم آیت الله حاج میرزا حبیب الله خراسانی، ص ۵۴ به بعد.



هست و بود ندارم، عبادت با تکبر و با نخوت و با به رخ خدا کشیدن جا ندارد. این مخ عرفان اهل بیت علیهم السلام است.

عرفان های بیگانه

در مقابل عرفان‌های شیطانی، ابلیسی، چینی، ژاپنی، امریکایی و اروپایی که در ایران هم آمده و مخلوطی از وهابیت و شیطان‌پرستی و عقاید اومانیسیم‌هاست، آنها برخلاف این حقایق هستند. عرفان ابلیسی می‌گوید: انا خیر منه من برای چه سجده کنم به آدم؟ من از او بهتر هستم. این کیست؟

عرفان الهی

اما عرفان الهی، عرفان الهی وقتی به قلب من بتابد اینجور می‌تابد: «لا اله الا الله»، یعنی لیس غیره دیار، «لا حول و لا قوة الا بالله»، یعنی یک قدرت در عالم است، دو تا نیست. «لا موثر فی الوجود الا الله»، اثرگذاری در تمام چرخه هستی برای خداست.

مالک همه چیز خداست.

وقتی این را درک می‌کنم، آن وقت راحت در یک گوشه می‌نشینم و با گریه می‌خوانم. "من ز خود هست و بودی ندارم، من ز خود ربح و سودی ندارم، من ز خود تار و پودی ندارم، من که از خود نمودی ندارم، بی‌خودانه چسان خود نمایم؟" با چه خودم را بنمایانم؟ بگویم هیکلم؟ که برای خداست، نبودم که به من دادند، بگویم قیافه؟ نقشش برای خداست، بگویم علمم؟ علم برای اوست ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...﴾^۱ بگویم پولم؟ که قرآن می‌گوید: ﴿وَوَلَّيْهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^۲ یک نفر مالک است که خداست.

۱. بقره: ۳۱.

۲. حدید: ۱۰.



مناجات ابی عبدالله

"بی‌خودانه چسان خود نمایم؟" در این بحث آدم گودال قتل‌گاه را می‌فهمد که روی خاک افتاده و می‌گوید:

ای دل و دلدار و دل‌آزای من ای به رخت چشم تماشای من
گر ارنی گوی به طور آمدم خواستی‌ام تا به حضور آمدم
من خودم از مدینه نیامدم، خودم از مکه نیامدم، خواستی‌ام تا به حضور آمدم، من بدن
آمدن نداشتم. تو مرا آوردی. خودم هیچ ندارم.

بالله اگر تشنه‌ام آبم تویی بحر من و موج و حبابم تویی
تشنه به معراج شهود آمدم بر لب دریای وجود آمدم
ای سر من در هوس روی تو بر سر نی رهسپر کوی تو
آینه بشکست و رخ یار ماند ای عجب این دل شد و دلدار ماند

محبت خدا

این است حرف اصلی. حرفهای دیگر همه دروغ است، "منم" دروغ است، مال من دروغ است، علم من دروغ است، بیان من دروغ است، جمعیت من دروغ است، محبت مردم به من صددرصد دروغ است. خدا در قرآن می‌گوید: کسی به تو محبت ندارد: **﴿سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾** من محبت تو را در دل مردم ریختم، تو که هستی؟ که مردم تو را دوست داشته باشند.

همه افعال از جانب خداست

جلوه محبت مردم به تو، برای تو نیست. این متن قرآن است، برادران و خواهران از این دیگر بالاتر می‌خواهید؟ والله حرفی نیست از این بالاتر که بگوییم به پیغمبر **﴿ﷺ﴾** می‌گوید در این بیست و سه سال یک نفر را تو هدایت نکردی: **﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ**



يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ^۱ کار تو نبوده است، به پیغمبر ﷺ می گوید: در تمام جنگ‌ها تیر از دست تو به طرف دشمن درنرفته است. ﴿وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾^۲، تیر را من زدم.

عبادت ابی عبدالله علیه السلام

چقدر تکبر ای جامعه انسانی؟ چقدر غرور، چقدر منیت؟ برای اینکه خودتان را نشناختید، نفهمیدید که هیچ نیستید. «قانتا لله» ابراهیم علیه السلام یک عبادت دائم داشت تا آخر عمر، عبادتش هم از سر فروتنی و خاکساری و تواضع بود. عین همین «قانتا لله» را در ابی عبدالله علیه السلام می بینید. نماز ظهرش را که با هفده یا هجده نفر خواند، نماز عصرش را دیگر ایستاده نخواند، با همه بدن روی خاک بود، سجده‌ای کرد که حال و کیفیت آن سجده برای هیچ پیغمبر و امامی پیش نیامد. هنوز صدای سجده‌اش می آید: «الهی رضا بقضائک، تسلیم لامرک، لا معبود لی سواک...»

«قانتا لله» حالا خودش را معرفی می کند که من نسبت به خدا چه هستم: «یا غیاث المستغیثین» من یک بیچاره هستم که از تو درخواست یاری می کنم، اغاثه می کنم.

روضه حضرت علی اکبر علیه السلام

پسرم دیده خود باز نما، کسی هست مرگ جوان دیده باشد؟ داغ جوان دیده هست در جلسه؟ هست چون دیگر هیچ مجلسی در ایران نیست که پدر و مادر شهید در آن نباشد.

پسرم دیده خود باز نما	سخنی با پدر آغاز نما
بین که از داغ تو بی تاب شدم	مردم و زنده شدم آب شدم
پسرم من ز نفس افتادم	به روی نعش تو من جان دادم

۱. قصص: ۵۶.

۲. انفال: ۱۷.

ارث معنوی سیدالشهداء علیه السلام

چهره ماه تو پر خون گشته^۱ پدر پیر تو محزون گشته
پسرم سوختی اکنون جگرم زدی آتش تو ز پا تا به سرم
مادرت چشم به ره بنشسته دست از زندگی خود شسته
که چرا اکبر من دیر آمد به سر من ز چه تقدیر آمد
خون کنم پاک من از چهره تو تا ببینی چه کند عمه تو
وای بیرون ز حرم زینب شد روز اندر نظر من شب شد
اکبر خواب بس است، خواب بس است زخم بر این دل بی تاب بس است



۱. چون فرق را شکافته بودند.

جلسه نم

نور وجود پیغمبر ﷺ و قوت

ابراہیم علیہ السلام

در این مسئله بحث گسترده و مفصل و پرنکته‌ای شد که همه ارزش‌های فکری، ایمانی، معنوی و اخلاقی حضرت ابرهیم علیه السلام را وجود مبارک سیدالشهدا علیه السلام به ارث بردند. لذا در متن زیارت پرمعنای وارث، می‌خوانیم: «السلام عليك يا وارث آدم صفوة الله» ارث حضرت علیه السلام را از آدم علیه السلام و نوح علیه السلام را در حدود پنج سال، یعنی پنج دهه در همین جا توضیح دادم. با لطف خدا رسیدیم به این جمله که داستان و پرونده‌اش خیلی گسترده‌تر از داستان آدم علیه السلام و حضرت نوح علیه السلام است.

پیامبران اولوالعزم

علتش هم این است که هر چه زمان جلو می‌آمده‌است، پیغمبران خدا کامل‌تر و جامع‌تر بودند، و بعثتشان به تناسب ظرفیت امت‌ها بوده‌است؛ غیر از این پنج نفر: حضرت نوح علیه السلام، حضرت ابراهیم علیه السلام، موسی علیه السلام، عیسی علیه السلام، و رسول اسلام صلی الله علیه و آله که کامل‌ترین و جامع‌ترین خلق پروردگار است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

یعنی طبق آیات و روایات آنچه ارزش در ملائکه و جن مومن و انسان‌های باایمان بوده‌است، خداوند در وجود مقدس او نهاد. فرمایشات، احادیث، هدایتگری‌شان و خبرهایی که از گذشته



عالم دادند، خبرهایی که از آینده عالم دادند، نشان می‌دهد که وجود مقدس‌شان به تنهایی، وجود همه موجودات مثبت عالم است.

چهار روایت

من یک بحث ده ساعته داشتم و خیلی کار کردم. در ده روز یک مجلس آن را بیان کردم. الان دقایق و حقایق آن بحث را واقعا یادم نیست و باید به نوشته‌هایم مراجعه بکنم، بحث سنگین پرزحمتی بود. در حول چهار یا پنج روایت که یک حقیقت را نشان می‌داد.

شرح اصول کافی ملاصدرا

این روایات را هم بزرگترین فیلسوف مکتب اهل بیت علیهم السلام صدرالمتألهین شیرازی^۱ در جلد اول شرح اصول کافی، که کتاب علمی بسیار مهم و پیچیده‌ای هست، نقل می‌کند. این شرح اصول کافی ملاصدرا، تا انسان حدود ده سال، به صورت قوی، حکمت و فلسفه نخواند، درک شرح ایشان کار مشکلی است. در واقع آن نهایت قدرت عقلی و فکری‌اش را در این شرح به کار گرفته است. این روایات این است:

اول ما خلق الله

«اول ما خلق الله العقل، اول ما خلق الله القلم، اول ما خلق الله النور، اول ما خلق الله نوری»^۲ خب ما این اول‌ها را کنار همدیگر بگذاریم تمامش به پیغمبر صلی الله علیه و آله باید تفسیر بشود.

۱. صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی (متوفی ۱۰۵۰ ق) مشهور به ملاصدرا فیلسوف، عارف شیعی و بنیانگذار مکتب فلسفی حکمت متعالیه به عنوان سومین مکتب مهم فلسفی در جهان اسلام. وی به صدرالحکما و صدر المتألهین نیز معروف است. او نظام فلسفی خود را در مهمترین کتاب خود الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة معروف به اسفار تبیین کرد.

۲. شرح اصول کافی (صدرا)، ج ۱، ص ۲۱۶.

بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۷ و ۱۰۲-۵۴، ص ۳۱۳ و ۳۶۳.



العقل

اول «ما خلق الله العقل»، عقل کی؟ عقل انسان اول «ما خلق الله» است؟ یا آن عقلی که گستردگی ظرفیتش به گستردگی هستی است و حکمای الهی اسمش را ساحر اول گذاشتند. چنین عقلی را جز رسول خدا ﷺ نداشته است که قبل از آفرینش کل موجودات، تجلی اولی که اراده کرده چیزی به وجود بیاید، قیمتی ترین گوهر دریای خلقت عقل است.

القلم

روایت دوم: «اول ما خلق الله القلم»، منظور از قلم، قلمی شبه خودنویس و خودکار و مداد نبوده است، یعنی اولین موجودی که آنچه جزء پنهان بوده، این قلم، باعث ظهور آن پنهان‌ها شده است. ما قرآن مجید را می‌بینیم که می‌گوید: ﴿...تبیانا لكل شیء...﴾^۱ این آیه هم از آیاتی است که برای هیچ کس ظرفیتش روشن نیست، «کل شیء» یعنی چه؟ یعنی کل موجودات ظاهر و باطن عالم، و این فقط از برکت وجود پیغمبر ﷺ ظهور کرده است. از برکت وجود او جلوه کرده است؛ یعنی موجودات عالم که کتبی پروردگار است. این کتبی را برکت وجود او از ابتدا به ظهور پیدا کردن شروع کرده است.

شروع جهان با یک اتم

«اول ما خلق الله النور»، اینجا شما باید به کتاب‌های دانشمندان کیهان‌شناس و جهان‌شناس مراجعه بکنید که البته زحمت بسیار سنگینی برای یافتن زیربنای کل جهان کشیدند. محصول حرفشان این است که کل جهان شروعش از یک اتم بوده است. آن اتم همینطور بسط داده شده است.

جهان رو به فنا می‌رود.

مسائل علمی را هم نوشتند و من خواندم. من با همین حرف‌ها به قدری زیبا در تفسیر قرآنم که جاهای دیگر ندیدم و در تفاسیر دیگر، مسئله مبدأ عالم و منتهای عالم و قیامت

را ثابت کردم از همین اتم. البته با حرف آن‌ها و با کمک گرفتن از آیات قرآن مجید، و ثابت هم کردم که جهان رو به فنا می‌رود نه به رو عدم؛ بین فنا و بین عدم فرق است عدم یعنی پودر شدن و نیست شدن، ابدًا در جهان موجودی رو به نیست شدن حرکت نمی‌کند چون چنین حرکتی را برایش نگذاشته‌است، وقتی پروردگار حرکت به سوی عدم را نگذاشته‌است، هیچ موجودی به طرف عدم حرکت نمی‌کند.

فناي آسمان و زمين

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾^۱، به طرف فنا حرکت می‌کند. فنا یعنی به طرف تغییر شکل حرکت می‌کند، ﴿يَوْمَ يُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ...﴾^۲ یک روزگاری زمینی به وجود می‌آید که همین زمین است. ولی نه مثل این زمین. آن زمین در قیامت است و یک روزی تمام آسمان‌ها بعد از خراب شدن در اول قیامت، ظهور پیدا می‌کنند. آن خرابی‌ها به شکل دیگر ظهور پیدا می‌کنند.

فناي انسان

ما هم رو به فنا می‌رویم، ما هم رو به تغییر می‌رویم؛ یعنی الان یک بدن سالم، خورنده و لذت برنده داریم، می‌میریم. از حیات به مرگ، از مرگ هم بدنمان به خاک شدن و روحمان را در برزخ نگه می‌دارند چون نیازی به این بدن ندارد، روز قیامت دوباره این خاک قبر: ﴿أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ﴾^۳ تغییر پیدا می‌کند. صورت همین بدن دنیایی را پیدا می‌کند و به روح می‌گویند به او متصل شو. یک آدم زنده می‌شود. عین آدمی که در دنیا بوده‌است. ﴿عَلَىٰ أَنْ يُبَدَّلَ أَمْثَالَكُمْ وَتُشَبَّهَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۴ وارد قیامت می‌شود. همه هم آنجا همدیگر را می‌شناسند چون عین و مثل هم این بدن را به ما برمی‌گرداند. عدمی در کار نیست.

۱. الرحمن: ۲۶.

۲. ابراهیم: ۴۸.

۳. عادیات: ۹.

۴. واقعه: ۶۱.



النور

خب تمام این اتم‌هایی که ساختمان جهان را تشکیل دادند یک روزی یک دانه بوده‌اند، آن یک دانه بسط پیدا کرده‌است. «اول ما خلق الله النور». یک دانه اتم را که بشکنند فقط روشنایی و نور است.

نور وجود پیغمبر ﷺ

روایت چهارم: «اول ما خلق الله نوری»، یعنی کل عالم هستی منشأ وجودش محمد ابن عبدالله ﷺ بوده‌است. یعنی شما خودتان و کل موجودات را که ببینید مایه وجودی‌تان پیغمبر ﷺ است. نبوت به یک چنین انسان جامع و کاملی ختم می‌شود. آن وقت من نمی‌دانم عمرم کفاف می‌دهد که زیارت وارث را تمام بکنم؟ اگر برسم به «السلام علیک یا وارث محمد حبیب الله» آنجا نمی‌دانم چه باید بگویم.

ارزش‌های ابراهیم ﷺ در آیات و روایات

«یا وارث ابراهیم خلیل الله»، آن‌هایی را که حضرت ابی‌عبدالله الحسین ﷺ از ابراهیم ﷺ ارث برده‌است، چیست؟ دو منبع داریم برای شناخت ارزش‌های ابراهیم ﷺ که مافوق نوح ﷺ بوده‌است، یعنی وجود انبیاء هر چه زمان پیش می‌رفته، کامل‌تر و جامع‌تر شده‌است. خدا ابراهیم ﷺ را از ارزش‌ها پر کرده بود. دو منبع ارزش‌های ایشان را نشان می‌داد: یکی قرآن مجید بود، که درباره ابراهیم ﷺ آیات زیادی دارد. یکی هم روایات است که بیشترین این روایات را، علامه مجلسی (خداوند با رحمت ویژه‌اش با او رفتار کند) در بخش انبیاء بحارالانوار جمع کردند.

خدمت بزرگ علامه مجلسی

معلوم نیست اگر مجلسی این بحار را نوشته بود، ما باز هم در این روزگار به این همه معارف دست پیدا می‌کردیم؟ چه بسا که مدارک بحار پانصد سال پیش در کتابخانه‌ها از بین



می‌رفت، چاپ هم نبود یا می‌سوخت یا موربانه می‌خورد، یا کهنه می‌شد. ولی ایشان این خدمت عظیم را کرد و این صد و ده جلد را از صدها کتاب به وجود آورد که شاید بعضی‌هایش الان هیچ جایی پیدا نشود.

مثلا یک مسائلی را نقل می‌کند و می‌گوید: «رایت فی بعض مولفات الاصحاب...» که ما الان بسیاری از آن مولفات را ندیدیم. یا موربانه خورد یا در زلزله رفت، یا آتش‌سوزی کتابخانه‌ها را نابود کرد؛ ولی ایشان این خدمت را کرد.

قانتا لله

قرآن و روایات بیان کردند که ابراهیم علیه السلام چه کسی بوده‌است. یک آیه‌اش را از شب اول محرم مطرح کردم: «ان ابراهیم کان امة...»^۱ در هشت شب توضیح دادم که «امة» چهار معنا دارد. دومین مطلب آیه «قانتا لله» است. بسیار عجیب است. «قانت» اسم فاعل از ماده «قنت، یقنت» است، مضارع قانت «یقنت» است، مضارع دلیل بر دو زمان است. این موضوع را شخص متخصصی که یک کتاب عربی یا قرآن را می‌خواند، از جمله‌بندی متوجه می‌شود. یعنی این فعل مضارع آیه یا روایت دلیل بر حال است و الان را دارد می‌گوید یا دلیل بر استمرار زمان است. کدامش است؟ این کار متخصصین است.

تحلیل لفظی کلمه قانت

کلمه قانت که اسم فاعل است هم معنی مضارعش را می‌دهد؛ یعنی معنی فعل آینده را می‌دهد. متخصص می‌فهمد که این اسم فاعل، دلیل بر حال است؛ یعنی همین الان «قانت» بود ولی بعدا نبود؟ یا دلیل بر استمرار است؟ معلوم است که پروردگار عالم وضع ابراهیم علیه السلام را من اول عمره الی آخره توضیح می‌دهد.



قنوت تداومی ابراهیم ﷺ

«قانتا لله» یعنی قنوت ابراهیم ﷺ که معنی اش نه به معنی قنوت نماز است، قنوت ابراهیم ﷺ قنوت تداومی بوده است؛ یعنی در تمام چشم به هم زدن های زندگی، ایشان قانت بود. قانت برای کی؟ فقط یک نفر. از کجا متوجه شویم برای یک نفر بود؟ از «لام» سر «الله»، همین یک حرف "ل" که خدا با گذاشتن این حرف بر سر اسم خودش، نشان می دهد، این لام معنی اش اختصاص است و ملکیت نیست. "لام" در بعضی جملات به معنی ملکیت است، مثل ﴿لله ملك السماوات والارض﴾^۱ خدا مالک فرمانروایی است. دیگران که ادعای مالکیت و فرمانروایی می کنند، یاوه می گویند. یک نفر مالک است.

معنای لام اختصاص در این آیه

اینجا لام به معنی اختصاص است؛ یعنی ابراهیم ﷺ از اول عمر (یعنی آن وقتی که دیگر عقل رشید و بدن رشید پیدا کرده بود، نه در قنطاق)، تا پایان عمر فقط برای خدا قانت بوده است. یعنی حتی به اندازه یک چشم به هم زدن هم قنوت برای احدی نداشته است. نه مال، نه زن و بچه، نه امور مادی؛ آزاد از همه چیز بود و اسیر خدا.

اسیر خدا

این تعبیر اسیر خدا تعبیر بدی نیست؟ نه! من این تعبیر را از پیغمبر ﷺ گرفتم: «ان المومن لدی الحق اسیر»^۲، اسیر یعنی چه؟ یعنی مومن تمام عمرش پایبند خداست، هیچ پایبندی

۱. آل عمران: ۱۸۹. نور: ۴۲. و آیات دیگر.

۲. «عنه ﷺ» فیما قاله لمعاذ بن جبل: یا مُعَاذُ، إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَدَى الْحَقِّ أَسِيرٌ، إِنَّ الْمُؤْمِنَ قَيْدُهُ الْقُرْآنُ عَنْ كَثِيرٍ مِنْ شَهَوَاتِهِ وَأَنْ يَهْلِكَ فِيمَا يَهْوَى . يَا مُعَاذُ، إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا تَسْكُنُ رَوْعَتُهُ وَلَا اضْطِرَابُهُ حَتَّى يُحْلِفَ الْجِسْرَ وَرَاءَ ظَهْرِهِ . فَالْقُرْآنُ دَلِيلُهُ، وَالْخَوْفُ مَحْجَتُهُ، وَالشَّوْقُ مَطِيئَتُهُ، وَالصَّلَاةُ كَهْفُهُ، وَالصَّوْمُ جَنَّتُهُ، وَالصَّدَقَةُ فَكَاكُتُهُ، وَالصَّدَقُ أَمِيرُهُ، وَالْحَيَاءُ وَزِيرُهُ، وَرَبُّهُ مِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ بِالْمِرْصَادِ. پیامبر خدا ﷺ به معاذ

دیگری ندارد؛ چون هر کجا انسان پایبند باشد مجبور است گردن خم کند، مجبور است تسلیم بشود و مجبور است بگوید روی چشمم.

مومن پایبند خداست

اما مومن فقط پایبند خداست، همین مومن زن و بچه دارد، رفیق و عمو و دایی دارد؛ این امکان هست و بوده و الان هم جریان دارد که فرزند انسان یک کار ناحقی را بخواهد یا همسر (خانم‌ها) از شوهرشان چیز ناحقی را بخواهند. اگر زن، مومنه باشد پایبند خداست. خیلی راحت مومن پایبند خدا به آنچه که دعوت می‌شود و خدا نمی‌خواهد، می‌گوید جواب نمی‌دهم و این کار را نمی‌کنم، پول هم نمی‌دهم. خودم هم هزینه نمی‌کنم، تمام اوقات تلخی‌ها را هم تحمل می‌کنم. حالا با ما اوقات تلخی بکنند، ما که سر سفره خدا نمکش را می‌خوریم. دو رکعت نماز می‌خوانیم و یک کار خیری می‌کنیم، یک عبادتی داریم و می‌خواهیم به بهشت برویم، پس چرا در مقابل ناحق‌ها به در بهشت‌مان قفل بزنیم؟

راه حل خدا

دو شب با ما تلخی می‌کنند و تمام می‌شود، سه روز غذا نمی‌پزند، تمام می‌شود. یا چهار روز زن از دست مرد کم تقوایش تلخی می‌کشد تمام می‌شود. نهایت کار هم پروردگار راه گذاشته‌است. اگر دیدید واقعا دیگر زندگی طاقت‌فرسا شد و عاجی ندارد، طلاق راه حل است. اما نه به این زودی، خیلی به سرعت اجازه طلاق نمی‌دهد، مگر در موارد خاص، که

→

بن جَبَل: ای معاذ! مؤمن، در بند حق است. مؤمن را قرآن، در بسیاری از خواسته‌های نفسش و از این که قربانی هوسش شود، به بند کشیده است. ای معاذ! ترس و اضطراب مؤمن، آرام نمی‌شود، تا آن گاه که پل [صراط] را پشت سر نهد. پس [در این راه، قرآن، راه نمای اوست و ترس، شیوه اش و شوق، مرکبش و نماز، جان پناهش و روزه سپرش و صدقه مایه آزادی اش [از آتش] و راستی فرماندهش و حیا و زیرش، و در پس همه اینها، پروردگارش در کمین است.

حلیه الأولیاء، ج ۱۰، ص ۳۱، عن معاذ بن جبل. کنز العمال، ج ۱، ص ۱۶۳، ح ۸۱۶.



مرد در عقدنامه امضا کرده است که اگر من معتاد، زن باز، عرقخور و دزد درآمد حق طلاق با زن است. آنجا سرعت عیبی ندارد.

اهل بندگی

«قانتا لله» یعنی پایبند خدا بود، عبارت «قانت» در لغت یعنی اهل بندگی بود. فقط برای خدا کار می‌کرد و بندگی‌اش هم آمیخته با فروتنی، خاکساری، و تواضع بود. هیچ موردی از موارد بندگی‌اش را به رخ خدا نمی‌کشید.

نمی‌گفت من بودم که پول برایت دادم و مسجد ساختم، اگر من نبودم معلوم نبود این مسجد را بسازند، من بودم این درمانگاه را ساختم یا این بیمارستان را ساختم، این کتاب را نوشتم، من بودم که در این دوران فساد با این همه بدگویی که از آخوندها می‌کنند، در جامعه منبر رفتم و ماشین‌های عمومی سوار شدم، اگر من نبودم دینت لنگ می‌زد. اینها همه تکبر و دروغ است.

الله رب العالمین

«قانتا لله»، خاکسار و متواضع است، یعنی تمام بندگی خودش را «من الله» می‌دید، تو به من بدن دادی، تو به من جان دادی، تو به من زبان دادی، تو این عبادت‌ها را به من آموختی. پس هر چه دارم برای خودت است، نه برای من: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱ این "لام" هم "لام اختصاص" است: «الله رب العالمین.»

خودبینی حجاب است

یک عمر ابراهیم ﷺ خودش را ندید. والله ندید، این خودبینی حجاب است، مال را دید، دید مال الله است. خودش را دید، دید عبدالله است. زن و بچه‌اش را دید، دید امانت الله است. عمرش را دید، دید سرمایه خدا پیشش است. به دنیا آمدنش را دید، دید نظر خدا بوده که به

۱. انعام: ۱۶۲.

دنیا آمده‌است. مرگش را دید، دید نظر خداست ببرد. در آتش افتادنش را دید، به جبرئیل که به او گفت برایت چه کنم؟، گفت: ولم کن و بین من و او فاصله نینداز و برو. این قانت است.

تواضع عقلی

دیشب یک رباعی در زمینه فروتنی، خواندم. خیلی‌ها در مسجد سوال کردند برای کیست؟ برای یک عالم، حکیم، فهمیده، مجتهد و عارف اهل‌بیتی "حاج میرزا حبیب الله شهیدی خراسانی"^۱ است، می‌پرسیدند همین چند بیت است؟ گفتم: نه بقیه هم دارد، این انسان حاج میرزا حبیب الله، در قنوت، اقتدای به ابراهیم علیه السلام کرد.

حالا "قنوت لله" ابی‌عبدالله علیه السلام را عقل لنگ است معنی کند. واقعا لنگ است. آن شعر نهایت تواضع یک آدم فهمیده به خدا را نشان می‌دهد. چند بیت دیگرش را بخوانم که بفهمیم ما که هستیم؟

در این ابیات، معنی آیات هم آمده است:

بسته دام رنج و غنایم خسته درد فقر و فنایم
سفته دشت کرب و بلایم خشک شاخی نه بر نینوایم

چند پرسشی ز چون و چرایم.

نه این کربلای ابی‌عبدالله علیه السلام، که خداوند می‌فرماید: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾^۲ ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ مَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾^۳ چه کار کردم که قبولم نمی‌کنند؟ فهم همین ابیات تواضع عقلی است. همین فهم که من که هستم و چه هستم؟
ناتوانی ز ره مانده بنده‌ای خواجه از پیش رانده

۱. میرزا حبیب الله شهیدی (۱۲۶۶-۱۳۲۷ق) معروف به حبیب خراسانی، شاعر، عارف و مجتهد شیعی دوره قاجاریه. وی شاگرد میرزای شیرازی، میرزا حبیب‌الله رشتی و فاضل دربندی بود و از میرزای شیرازی اجازه اجتهاد دریافت کرد و مدتی مقام مرجعیت خراسان را بر عهده داشت.

۲. بلد: ۴.

۳. انسان: ۲.



غول و دیوم سوی خویش خوانده نفس شومم به هر سو کشانده
بر دست و پا بند بنهاده

رانده از خود مانند آدم داده چون سلیمان ز کف خاتم
پیش اصحاب کهف از سگی کم کیستم چیستم ننگ عالم
کیستم چیستم از کجایم؟

من ز خود هست و بودی ندارم من ز خود ربح و سودی ندارم
من ز خود تار و پودی ندارم من ز خود هیچ نمودی ندارم
بی خودانه چسان خود نمایم؟

سالها در جهان زیستم من ره نبردم که خود کیستم من
چند پرسى ز من کیستم من نیستم نیستم نیستم من
نیستم نیستم نیستم من چند پرسى ز چون و چرايم

جلسه دهم

ارزش‌های سیدالشهدا علیهم‌السلام و

اهل بیتش در عاشورا

از خداوند متعال و پیغمبر عظیم الشان اسلام ﷺ و همه امامان معصومین روایات نابی درباره وجود مبارک حضرت سیدالشهدا ﷺ در معتبرترین کتاب‌های ما و بعضی از کتب اهل سنت نقل شده است.

خزانه علم خدا

این روایات نشان‌دهنده گستردگی و وسعت و ظرفیت بی‌نظیر روح، عقل و قلب حضرت ﷺ است. مخصوصاً روایت قدسی که از حضرت حق درباره ایشان، خطاب به پیغمبر عظیم الشان اسلام ﷺ شده است، روایت حدود یک صفحه است. یک جمله‌اش این است: "خازن علمی"، به پیغمبر ﷺ می‌فرماید: حسین خزانة علم من است. چه زمانی خزانة علم خدا بوده است؟ خداوند که فرموده در آینده خزانة علم من است، فرموده "خازن علمی" الان خزانة علم من است.

ظرفیت وجودی امام حسین ﷺ

روزی که پیغمبر ﷺ از دنیا رفت، حضرت حسین ﷺ هفت سالش بود. ابی‌عبدالله ﷺ یکی دو ساله بوده که از جانب پروردگار خطاب شده است. بعضی‌ها هم نوشتند هنگامی

۱. الغیبة (شیخ طوسی)، ص ۱۴۵.



ارث معنوی سیدالشهداء علیه السلام

که به دنیا آمده، این روایت نازل شده است. این گستردگی، عظمت و وسعت، برای ما که قابل درک نیست؛ ولی این ظرفیت به گونه‌ای بوده که حضرت علیه السلام توانسته است تمام ارزش‌های آدم علیه السلام تا خاتم صلوات الله علیه را از افق وجود خودش طلوع بدهد.

مطلع الفجر

یعنی امام مشرق الانوار و مطلع الفجر شده است. **«سلامی حتی مطلع الفجر»**^۱ این «مطلع الفجر» مادی است، مربوط به آن لحظاتی است که سپیده صبح می‌دمد. در عالم خلقت هر کره‌ای مطلع الفجر دارد، میلیاردها کره در عالم بالا مطلع الفجر دارد. مطلع یعنی محل طلوع و اسم زمان است، یعنی زمان طلوع فجر و سپیده. هیچ مطلع الفجری در عالم مانند مطلع الفجری وجود انسان نیست.

مطلع وجودی همه انبیاء

در بین انسان‌ها وسعت مطلع انبیاء خدا از همه انسان‌ها بیشتر است و مطلع وجودی ابی‌عبدالله علیه السلام مساوی با همه انبیاء الهی است. خیلی حرف است. لذا در زیارت وارث، حضرت علیه السلام را وارث آدم علیه السلام و پنج پیغمبر اولوالعزم معرفی می‌کنند. پنج پیغمبر همه ارزش‌های انبیاء غیر اولوالعزم را داشتند، پس ارزش‌های همه انبیاء را امام علیه السلام به ارث بردند.

سختی کشیدن ابراهیم علیه السلام

یکی از ارزش‌های وجود ابراهیم علیه السلام که در قرآن مطرح است، و حضرت علیه السلام مطلع الفجر کامل این خصلت بودند: «قانتا لله»، ابراهیم علیه السلام اهل قنوت بود، یعنی عبادت دائمی و جامع. عبادت نه به معنای فقط نماز و روزه، تمام لحظات عمر ابراهیم علیه السلام تبدیل به عبادت شد.



این عبادتش «لله» بود، یعنی سر پیش کسی غیر از خدا خم نکرد و از احدی غیر از پروردگار عالم اطاعت نکرد. در این راه خیلی بلا کشید: ﴿وَإِذْ أَمَرْنَا ابْرَاهِيمَ أَنْ هَبْ لِي بِكَمَاتٍ...﴾^۱ و تمام این اطلاعات را در مسیر اطاعت و عبادت پروردگار تحمل کرد.

خدا محور بودن

«قانتا لله»، قانت یعنی عبادت با خضوع، انکسار و فروتنی. یعنی عبادتی باشد که در آن بدون خود را ملاحظه کند و فقط عبادت را ملاحظه کند. خیلی حرف است که یک عمری انسان خودش را نبیند، فقط خدایین باشد، عبادتش را نبیند و فقط خدایین باشد. چطور می‌شود انسان یک عمری هیچ وقت خودمحور نباشد، فقط خدا محور باشد؟ یک عمری خوبی‌های خود را نبیند و فقط خدا را ببیند؟ این «قانتا لله» است.

شنیدم که وقتی سحرگاه عید	ز گرمابه آمد برون بایزید ^۲
یکی تشت خاکسترش بی‌خبر	فرو ریختند از سرایی به سر
همی گفت ژولیده دستار و موی	کف دست شکرانه مالان به روی
که ای نفس من درخور آتشم	به خاکستری روی در هم کشم؟
بزرگان نکردند در خود نگاه	خدایینی از خویشتن بین مخواه
خدا را جمع نتوان با هوا کرد	یکی از این دو را باید رها کرد

«انا لله»

هیچ خودیتی را از خود ندیدند، اگر مسئله خود را مطرح می‌کردند، در دلشان می‌گفتند: «انا لله» ما از الله هستیم و از نفس نیستیم، همه ترکیب وجود ما ارادت الله، علم الله و حکمت الله است. مائی در کار نیست، خالق در کار است و ما مملوک او هستیم و خودی از خود

۱. بقره: ۱۲۴.

۲. بایزید بسطامی، همان طیفور بن عیسی بن سروشان است، او صوفی و زاهد و عارف ایرانی است.

نداریم. اگر خودی از خود داشتیم که خدا بودیم. خودی از خود نداریم و از خدا هستیم یعنی یک حقیقت در ذهنشان مطرح بود، دو تا نبود. "که در وحدت دوئی عین ضلال است."

خودینی طاغوتیان

خدایی از خویشتن بین نخواه... ؛ اگر خودت را ببینی، ابا امکان خدایی وجود ندارد. امروزه بیشتر سردمداران کره زمین خودین هستند. همه چیز را برای خودشان می‌خواهند و از هر راهی که باشد، تمام ملت‌ها را عبد خودشان می‌خواهند. می‌گویند: نظم نوین جهانی، یک نفر فقط باید مسلط بر عالم باشد و آن هم امریکا است. بقیه هم باید در مقابل او عبد باشند و فرمانبر، و هر کسی عبد و فرمانبر نباشد، سرش را به سنگ می‌کوبیم. مزاحمش می‌شویم و نمی‌گذاریم راحت باشد. اینقدر فشار می‌آوریم تا در برابر طاغوت اعلام عبودیت و بندگی بکند.

قبول نکردن دعوت زورگویان

قرآن مجید می‌گوید: تمام فشارهایی که روی انبیاء و مومنین عالم آمد، برای قبول نکردن دعوت زورگویان است، فرعون حاضر بود کاری به کار موسی علیه السلام نداشته باشد اگر موسی علیه السلام کاری به کار او نداشت. نمرود حاضر بود کاری به کار ابراهیم علیه السلام نداشته باشد، اگر ابراهیم علیه السلام کاری به کار نمرود نداشت. یزید حاضر بود کاری به کار ابی‌عبدالله علیه السلام نداشته باشد، اگر امام علیه السلام کاری به کار او نداشت.

بندگان ویژه خدا

ولی بندگان ویژه خدا جز خدا را نمی‌بینند و هر سایه‌ای که بخواهد بین خودشان و خدا بیفتد، در آن موقع به جهاد برمی‌خیزند، درگیر می‌شوند و بلا می‌بینند. زندان می‌روند، تبعید و شهید می‌شوند. در آتش انداخته می‌شوند، محاصره اقتصادی‌شان می‌کنند. اگر اینان هم خودین بودند، مثل خودین‌های دیگر خوش بودند نه ناراحت، نه محدود در زندگی.



بزرگان نکردند در خود نگاه خدایینی از خویشان بین مخواه
خدا را جمع نتوان با هوا کرد یکی از این دو را باید رها کرد

خودبینی بدترین حجاب

خودبینی بدترین حجاب بین انسان و پروردگار است. "تو خود حجاب خودی حافظ، از میان برخیز"

وقتی من از شهر خودیت مسافرت کردم به سوی خدا، ﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ تُبْدِرْ لَهُ أَلْمُوتُ فَفَدَوْعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾^۱ این حرکت باید برای همه ما باشد. «من النفس الى الله»، کسی که از خودبینی عبور نکند، هم دچار رذائل اخلاقی و هم دچار مفاسد و هم دچار محرومیت از رحمت ویژه پروردگار می‌شود.

وجود بی‌نهایت حق

یکی قطره باران ز ابری چکید خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جایی که او هست من کیستم؟ گر او هست حقا که من نیستم

دریای بی‌نهایت وجود حق است، ما یک قطره‌ای از وجود هستیم و قابل تماشا، نگاه کردن و قابل من گفتن نیستیم.

"خجل شد چو پهنای دریا بدید / که جایی که او هست من کیستم؟ / گر او هست حقا که من نیستم"

این را خدا از ما می‌خواهد، بندگی یعنی خدایینی و شرک یعنی خودبینی. یعنی من هستم، خدا هم هست، من و خدا و خواست من خواست خدا است، پول من ملک خدا است. این شرک است؛ یعنی ایجاد دوئیت و بگوئیم دو وجود در عالم است؛ یکی وجود من است و یکی وجود خدا، در حالی که وجود من سایه وجود پروردگار و اراده اوست: ﴿وَتَقَنَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۲

۱. نساء: ۱۰۰.

۲. ص: ۷۲.

که جایی که او هست من کیستم گر او هست حقا که من نیستم
چو خود را به چشم حقارت بدید صدف در کنارش به جان پرورید
سپهرش به جایی رسانید کار که شد نامور لولو شاهوار

کلیم الهی موسی علیه السلام

موسی علیه السلام می‌دانی من چرا تو را به مقام کلیم الهی انتخاب کردم؟ عرض کرد: یا رب! خودت بگو. خطاب رسید: سجده‌های فراوان خالصانه تو و چهره روی خاک گذاشتنت در پیشگاه من، تو را به اینجا رساند. خودت را نمی‌دید، خداین بودی، شایسته شدی به مقام کلیم الهی برسی. که من بدون واسطه فرشته، مستقیماً با تو حرف بزنم.

خداینی یوسف علیه السلام

یوسف علیه السلام خودش را ندید. اگر در کاخ خودش را دیده بود، یقین بدانید به زنای با زن شوهردار گرفتار می‌شد. چنانکه خیلی‌ها گرفتارند، خود را دیدن و لذت خود را دیدن همین است؛ ولی خودش را ندید. هفت تا چهارده سال، در کنار آن زن بود و زن را ندید، کاخ، قدرت و حکومت مصر را ندید. فقط خدا را دید. آخر آیه‌ای که درگیری آن زن را با یوسف علیه السلام را بیان می‌کند، یوسف آن وقت چهارده سالش بود. تا بیست و یک سالگی یوسف علیه السلام زن با او درگیر بود. اما او اصلاً با آن زن درگیر نبود. آن زن را نمی‌دید.

منبع نور

حاجی سبزواری^۱ می‌گوید: درباره نور الله در وجود انسان و جهان: «به نور وجه حس تنار کل شیء» تمام موجودات از نور او نور می‌گیرند، «و عند نور وجهه سواه خیر»، با اینکه دارند از

۱. ملاهادی سبزواری (۱۲۱۲-۱۲۸۹ق) حکیم، عارف و شاعر شیعه عصر قاجار و بزرگ‌ترین فیلسوف قرن سیزدهم. او گرچه مکتب مستقلی در فلسفه ندارد و بیشتر نظریه فلسفی ملا عبدالرزاق لاهیجی و ملاصدرا را توضیح و شرح داده است، اما کتاب منظومه او دوره کامل منطق و فلسفه است و جایگاه مهمی در مکتب صدرائی دارد. او هر چند یکی از مهم‌ترین شارحان فلسفه صدرائی است اما اختلاف



آن منبع نور می‌گیرند، اما در برابر نور او یک سایه بیشتر نیستند. سایه چیست؟ یک شیخ است که از درخت روی زمین می‌افتد، وقتی خورشید غروب می‌کند کل سایه‌ها هم غروب می‌کنند. یعنی هیچ و بی‌وجود.

عبادنا

دید این زن را، چون انسان باید ببیند و عاشق بشود، مایل بشود و رغبت بکند، در گناه بیفتد. خب وقتی من نبینم، نمی‌خواهم. چون نمی‌بینم و رغبتی ندارم، میلی ندارم، در گناه هم نمی‌افتم. به خدا عجیب است که برای این جوان چهارده ساله، درگیری آن زن شروع شد. آیه لحظات درگیری را خیلی زیبا توضیح می‌دهد، در آخر آیه می‌گوید: یعنی در اوج غریزه جنسی **﴿...إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ﴾**^۱، نه مخلصین، یک بار دیگر کلام الله را عنایت کنید، اولاً تمام وجود یوسف علیه السلام را به خودش وصل کرده‌است. «عبادنا» یعنی یوسف نه عبد قدرت و نه عبد شهوت و غریزه بود. و نه عبد آن زن بود، نه عبد دربار و بدن بود. «المخلصین» با فتحه لام، نه مخلصین. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «و المخلصون فی خطر عظیم»^۲ مخلصین هنوز از منطقه خطر خارج نشدند.

قسم ابلیس

چند هزار سال یا چند میلیون سال قبل از ولادت یوسف علیه السلام ابلیس، در درگیری در مسئله سجده بر آدم علیه السلام وقتی شنید پروردگار فرمود: **﴿قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ﴾**^۳ **﴿وَإِنَّ عَلَيْكَ**

نظریاتی نیز با ملاصدرا دارد؛ از جمله در علم خدا به ذات خویش، حادث بودن عالم امر، تفاوت حرکت با تحریک، جوهر دانستن برخی اقسام علم، و باور به معاد جسمانی و روحانی. منظومه مشهورترین اثر او است که در آن حکمت و منطق را به نظم درآورده است.

۱. یوسف: ۲۴.

۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۵.

۳. حجر: ۳۴.

لَعَنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ^۱ گفت حالا که من از این مقام اخراج شدم و دچار لعنت ابد تو شدم، (پررویی را ببینید تا کجا، جسارت تا کجا)، اعلام می‌کنم: **﴿قَالَ فَيَعْرِتُكَ لَا تُغْوِيَهُمْ أَجْمَعِينَ﴾**^۲ به این نیروی غیرقابل شکستت قسم، حتما (چون دو تا حتما در «لاغویهم» است) بندگان را گمراه می‌کنم و از تو جدا می‌کنم. کل مرد و زن را برای جهنم رفتن آماده می‌کنم.

چشم دل

﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾^۳، اما زورم به یک جوان چهارده ساله، در مقابل زن جوان زیبای عشوه‌گر طناز فریبکار، با همه قدرتی که دارم نمی‌رسد. یعنی یوسف علیه السلام در چهارده سالگی از دسترس قدرت ابلیس بیرون بوده‌است، چرا؟ زن را نمی‌دید، چه می‌دید؟ خدا را، با چه چشمی؟ **﴿وَهَرَبَهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾**^۴ با چشم دل.

سوال زینب کبری علیه السلام از امام علیه السلام

بزرگان نکردند در خود نگاه خدایینی از خویشتن بین مخواه

وقتی آماده شد برود میدان، یک سوال زینب کبری علیه السلام پرسید. زینب کبری علیه السلام حوادث بعد از شهادت را کاملا از اوضاع می‌دانست، که امام علیه السلام شهید بشود این هشتاد و چهار زن و بچه را آرام نمی‌گذارند، خیمه‌ها را می‌سوزانند، احتمال دارد بچه‌ها را بکشند، که البته چند تا را کشتند. اسم بچه‌های کشته شده در کتابها هست. سخت هم کشتند، من تحمل توضیحش را ندارم. بعضی از بچه کوچک‌ها که داشتند از لابه لای آتش درمی‌رفتند، با شمشیر نصف شدند. اینها را همه را زینب کبری علیه السلام می‌داند.

۱. ص: ۷۸.

۲. ص: ۳۸.

۳. حجر: ۴۰.

۴. یوسف: ۲۴.



نعم الوکیل

یک سوال از ابی‌عبدالله علیه‌السلام کرد، گفت: حسین علیه‌السلام جان! تکلیف شرعی ما بعد از شما چیست؟ یعنی اگر بنا شد ما را بکشند، بایستیم و کشته شویم، اگر بنا شد ما را محاصره کنند، در آتش‌ها بسوزیم؟ تکلیف ما چیست؟ فرمود: خواهر! تکلیف کل شما «التوکل علی الله» است. او را وکیل خودتان بگیرید، «...وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»^۱ خوب کارگردانی است پروردگار.

یعنی تکلیف‌تان، دختر امیرالمومنین علیه‌السلام خدایینی است. همین‌جور که تا حالا خدایین بودید، در آینده هم تکلیف‌تان خدایینی است. این وضع زندگی اسمش «قانتا لله» است.

قانت بودن یوسف علیه‌السلام

یک بار دیگر این نکته مهم را تکرار کنم. جوانان عزیزم، مقدمه تمام گناهان دیدن است. نبینید که نخواهید، چنانکه یوسف علیه‌السلام ندید و نخواست. وقتی ببینید، بدن، دست و پا می‌زند که او را به گناه برسانید برای لذت بردن، می‌لرزد و زلزله می‌شود، آن وقت طاقت‌تان کم است و دچار می‌شویم. تماس نگیرید، تلفن ندهید و تلفن نگیرید، رابطه برقرار نکنید، خطر برای شما جوان‌ها مانند خطر برای یوسف علیه‌السلام است، یوسف علیه‌السلام در خطر پول نبود، تا بیست و یک سالگی و بعد از بیست و یک سالگی هم که هشت سال رفت به زندان، بعد از آن دیگر یک عاقله مرد بود. ازدواج برایش آسان شده بود. اما در آن چهارده سال ندید که نخواست، این «قانتا لله» است، این قانتا للهی ابراهیم علیه‌السلام در ابی‌عبدالله علیه‌السلام طلوع کامل داشت.

۱. آل عمران: ۱۷۳.

ابی عبدالله علیه السلام عاشق خدا

فقط خدا را می‌دید، عاشق خدا بود، و هر چه با او پیوند داشت دنبال خودش به طرف خدا کشید. شما همه خبر دارید حتی بچه شش ماهه‌اش را دنبال خودش طرف خدا کشید، در دروازه مکه قوم و خویش‌هایش اصرار کردند اقلاً خودت برو و زن و بچه را نبر. فرمود: می‌برم. آنها نمی‌فهمیدند که امام علیه السلام زن و بچه را دنبال خودش به طرف خدا می‌کشد. نمی‌فهمیدند، و چه زن و بچه‌ای! الله اکبر!

رباب علیه السلام

درباره همسرش رباب، مادر علی اصغر می‌گفت: هر خانه‌ای در کره زمین نام رباب در آن باشد آن خانه را دوست دارم.^۱ یعنی بدانید همسر من صددرصد خدایی است. چون من برای غیر از خدا دوستی خرج نمی‌کنم.

سکینه علیه السلام

وقتی فرزند امام مجتبی علیه السلام آمد گفت عموجان من می‌خواهم داماد شما بشوم، فرمود: از این دو تا دخترم فاطمه و سکینه کدام‌هایشان را می‌خواهی؟ گفت سکینه را، سکینه چهارده سالش بود فرمود: عموجان! فاطمه را برایت عقد می‌کنم. سکینه من به مقام انسلاخ رسیده است، یعنی از همه چیز خالی شده و از خدا پر شده و هم کفو ندارد^۲، خواهرش هم که دیگر معلوم است چه مقامی دارد.

۱. منتهی الامال، ج ۱، ص ۸۵۴

لعمرك انی لاحب داراً
تكون بها السکینه و الرباب
احبها وابدل جُلّ مالی
ولیس لعاتب عندی عتاب

۲. مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۳۶۸؛ دمع السجوم، ص ۲۷۷. اکسیرالعبادات، ج ۲، ص ۳۰۵؛ رک محرق القلوب، ص ۴۱۰.



زینب علیها السلام

لحظه اولی که زینب علیها السلام به دنیا آمد، پیغمبر صلی الله علیه و آله مقامش را گفت. ده دقیقه بود به دنیا آمده بود. فرمود: هر کسی در این دنیا برای این دختر گریه کند، ثواب گریه بر این دختر برابر با ثواب گریه بر دو امام حسن و حسین علیهما السلام است.^۱

علی اکبر علیه السلام

بچه‌هایش هم که معلوم است. زین العابدین علیه السلام، علی اکبر علیه السلام که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: اکبر ما از ولادت تا شهادت یک پلک به هم زدن از خدا جدا زندگی نکرد. این «قانتا لله» است.

روضه قتلگاه

آرام آرام دارد می‌آید طرف گودال، دختران و بچه‌ها دنبالش هستند، نمی‌دانم از اهل شام، از اهل کوفه سوال می‌کنم، کشتن یک نفر چقدر اسلحه لازم داشت؟ با یک خنجر با یک شمشیر، با یک تیر می‌شود کشت. چه کرده بودند که وقتی زینب علیها السلام آمد مجبور شد بنشیند، شمشیر شکسته‌ها را کنار بزند، نیزه شکسته‌ها را کنار بزند، یک نگاهی به بدن کرد «انت اخی؟»، آیا تو برادر من هستی؟ «و ابن‌والدی؟» تو پسر امیرالمومنین علیه السلام پدر من هستی؟ «و ابن‌امی؟»، تو پسر فاطمه زهرا علیها السلام مادر من هستی؟ حسین علیه السلام من! یک روز آمدم خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله دیدم جدم خوابیده و تو را روی سینه‌اش خوابانده‌است، الان هم آمدم می‌بینم با بدن قطعه قطعه میان گودال افتادی. «حسین من یوم‌علی صدر المصطفی و یوم‌علی

۱. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: مَنْ بَكَى عَلَيَّ مُصَابِ هَذِهِ الْبَيْتِ (زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ علیها السلام) كَانَ كَمَنْ بَكَى عَلَيَّ أَخَوَيْهَا

الحسن و الحسين علیهما السلام؛

وفیات الائمه، ص ۴۳۱.

ارث معنوی سیدالشهداء علیه السلام

وجه الثری^۱ دیدم دستش را برد زیر بغل بدن قطعه قطعه، بدن را روی دامن گذاشت، «به ابی العطشان حتی مضمی»، پدر و مادرم فدایت بشوند. ابی عبدالله علیه السلام چه مقامی دارد که زینب کبری علیه السلام که دارای مقام عصمت است و مثل مادرش زهرا علیه السلام فقط حقیقت گو است، می گوید: علی علیه السلام و زهرا علیه السلام فدایت بشوند که با لب تشنه سر از بدنت جدا کردند. «بابی المحموم حتی قضی»، پدرم و مادرم فدایت که با دل پر از داغ از دنیا رفتی. در یک روز داغ عباس علیه السلام دیدی. داغ اکبر علیه السلام دیدی، داغ قاسم علیه السلام و اصغر علیه السلام دیدی، داغ این هفتاد و دو بدن قطعه قطعه را دیدی.

